گزارش حقوق بشر سال 2014 افغانستان

خلاصه گزارش

افغانستان یک جمهوری اسلامی است با یک مقام ریاست جمهوری قوی و مستقیماً منتخب توسط مردم، یک قوه مقننه دو مجلسی و یک قوه قضائیه. انتخابات ریاست جمهوری و شورا های ولایتی در تاریخ 5 اپریل انجام شد و دور دوم انتخابات ریاست جمهوری در تاریخ 14 جون برگزار شد. انتخابات پارلمانی آخرین بار در سال 2010 برگزار شد. گزارش‌های حاکی از تقلب، بر انتخابات خدشه وارد ساخت و موجب بازرسی همه صندوق‌های رأی شد. گفتگوهای سیاسی طولانی بین نامزدان مقام ریاست جمهوری موجب به تشکیل یک حکومت وحدت ملی شد. در 21 سپتمبر کمیسیون مستقل انتخابات اشرف غنی را رئیس جمهور منتخب و عبدالله عبدالله را برنده دوم انتخابات نهائی اعلام کرد. مقامات ملکی معمولاً بر قوای امنیتی کنترول داشتند، اگر چه مواردی موجود بود که قوای امنیتی بطور مستقل عمل میکردند و گاهی مرتکب نقض حقوق بشر میشدند. طبق یک توافقنامه سیاسی که به امضای هر دو نامزد رسید عبدالله مقام ریاست قوه اجرائی را که یک مقام جدید محسوب میشد به عهده گرفت و حکومت وحدت ملی توسط غنی و عبدالله تشکیل شد. انتخابات پارلمانی آخرین بار در سال 2010 برگزار شد و به گفته ناظران ملی، دفتر امنیت و همکاری اروپا و سایر سازمان‌های بین‌المللی نظارت بر انتخابات، این انتخابات با سطوح بلند تقلب و خشونت توأم بود. مقامات ملکی معمولاً بر قوای امنیتی کنترول داشتند، اگر چه در پاره‌ای موارد قوای امنیتی بطور مستقل عمل میکردند.

مهمترین مسائل حقوق بشری عبارت بودند از خشونت گسترده، عمدتاً به صورت حملات بلااستثنا به اشخاص ملکی، و قتل اشخاص وابسته به دولت توسط گروه‌های شورشی مسلح، شکنجه و تعدی نسبت به توقیف شدگان، تبعیض پراکنده و شایع اجتماعی علیه زنان و دختران.

سایر مسائل حقوق بشری شامل موارد ذیل بود: قتل های بدون محاکمه از سوی قوای امنیتی؛ شرایط بد زندان‌ها، تحقیقات بی‌اثر دولتی در باره بدرفتاری‌ها و شکنجه توسط قوای امنیتی محلی؛ وضعیت بد زندان ها، دستگیری‌ها و حبس‌های خودسرانه، از جمله در مورد زنان به اصطلاح متهم به «جرایم اخلاقی»؛ توقیف‌های طولانی پیش از محاکمه؛ فساد اداری و بی کفایتی قضائی؛ نقض حق محرمیت افراد؛ محدودیت‌ها در مورد آزادی بیان و مطبوعات؛ محدودیت آزادی مذهب؛ محدودیت آزادی سفر؛ فساد گسترده در حکومت؛ ازدواج در عمر کم و اجباری؛ سؤاستفاده از اطفال به شمول تجاوز جنسی بر آنها؛ تبعیض و بدرفتاری نسبت به اقلیت‌های قومی؛ قاچاق اشخاص؛ تبعیض علیه اشخاص معیوب؛ تبعیضات و تعدی به اقلیت‌های مذهبی؛ تبعیضات اجتماعی به مبنای نژاد، مذهب، جنسیت، و تمایلات جنسی، و

وضعیت «اِچ آی وی/ایدز»؛ تجاوز به حقوق کارگران به شمول کار اجباری و کار اطفال و قاچاق اشخاص برای مقاصد جنسی و بیگاری.

بی توجهی گسترده نسبت به حکومت قانون و مصونیت اداری برای کسانی که مرتکب نقض حقوق بشر می‌شدند از جمله مشکلات شدید بود. دولت پیوسته و عملاً به پیگرد منظم و مؤثر موارد نقض توسط مامورین رسمی اقدام نمیکرد.

طالبان و سایر شورشیان با استفاده از وسایل انفجاری خانگی، بم موتری، و حملات انتحاری، پرتاب راکت و حملات مسلحانه به کشتار اشخاص ملکی و قوای امنیتی ادامه دادند. طالبان از وجود کودکان به حیث بمگذارهای انتحاری استفاده کردند. عناصر ضد حکومت همچنان روستائیان، خارجیان، کارمندان دولت و کارگران سازمان‌های طبی و غیردولتی («اِن جی او») را مورد تهدید، سرقت و حمله قرار میدادند. مقامات اکثر این حملات را مورد تحقیق و تعقیب قرار ندادند.

بخش 1. احترام به کرامت انسان، به شمول مصونیت از:

أ. گرفتن خودسرانه و غیرقانونی جان انسان‌ها

گزارش‌های موثق درباره قتلهای خودسرانه و خلاف قانون از سوی دولت یا عُمّال آن نشر شد. برای مثال، «دفتر هیئت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان» («یوناما») گزارش داد که یک قوماندان و چندین عضو «پولیس محلی افغانستان» (ای ال پی) در ماه جنوری در ولایت غزنی یک دکاندار را لت و کوب کردند و کشتند زیرا فکر میکردند که به طالبان مواد خوراکی فروخته است. پولیس محلی یک نیروی دفاع خودی برخاسته از جامعه بوده که مورد حمایت دولت است و در ولسوالی های مختلف کشور فعالیت دارد.

«اِن جی او»ها، «یوناما» و رسانه‌ها کماکان گزراش هایی نشر کردند که حاکی از آن بود که عبدالرازق، قوماندان امنیهٔ قندهار قتل‌های بدون محاکمه را تسهیل میکرد. در ماه آگست رازق به رسانه‌ها گفت که به قوای خود دستور داده است که یاغی‌ها را بعوض اینکه اسیر کنند، آنها را در محل بکشند. با وجودی که رازق بعداً اظهارات خود را تکذیب کرد، مصطفی محسنی، قوماندان پولیس ولایت کندز، و امین‌الله آمرخیل، قوماندان پولیس ولایت بغلان، و عده‌ای دیگر، اظهاراتی مانند اظهارات او را بیان کردند. درباره

قتلهای بدون محاکمه که گفته میشد در مربوطات ناحیهٔ 2، 6 و 8 شهر کندهار صورت گرفته گزارش‌هایی نشر یافت. گزارش‌هائی نیز درباره قتلهای بدون محاکمه توسط پولیس محلی و پولیس ملی افغانستان در ولسوالی ارغنداب ولایت کندهار نشر یافت. مصونیت قوای امنیتی از بازخواست در مورد تخلفات کماکان به صورت یک معضل باقی ماند.

گزارش‌های متعدد حاکی از آن بود که عمدتاً طالبان و دیگر گروه‌های یاغی قتل‌هائی با انگیزه سیاسی مرتکب شدند. طبق گزارش «یوناما» تلفات تا ماه نوامبر 20 فیصد در مقایسه با همان مدت در سال 2013 افزایش یافت. بر تلفات اطفال 33 فیصد و تلفات زنان تا ماه نوامبر 33 فیصد در مقایسه با همان مدت در سال 2013 افزوده شد و مجموع تلفات ملکی به 9617 نفر (به شمول 3188 مرگ ملکی و 6429 جراحات) رسید. «یوناما» 12 فیصد از مرگ ملکی تا ماه نوومبر را به عناصر طرفدار دولت نسبت داد که غالباً از درگیری‌های زمینی بین قوای طرفدار حکومت و عناصر ضد حکومت ناشی میشد و 75 فیصد همه تلفات ملکی به عناصر ضد حکومت نسبت داده شد. 29 فیصد در مقایسه با سال 2012 افزایش یافته بود. نُه فیصد تلفات ملکی در همان مدت به قوای طرفدار دولت نسبت داده شد که عمدتاً در اثر درگیری‌ها بین قوای طرفدار و عناصر ضد حکومت ناشی میشد. «یوناما» در گزارش خود در نیمه سال گفت که از تلفات ملکی ناشی از قتل‌های هدفگیری شده 10 فیصد کاسته شده بود و به 428 نفر بالغ میشد در حالی که در مدت مشابه در سال 2013 تعداد آن نوع قتل‌ها 474 نفر بود. مسئولیت نود و پنج فیصد (405 نفر) از تلفات ملکی در اثر قتل‌های هدفگیری شده تا پایان ماه جولای (به شمول 247 کشته و 158 مجروح) به عناصر ضد دولتی نسبت داده شد. این رقم‌ها به شمول قتل بزرگان عشایر، مقامات ملکی دولتی، ملّاها، و مقامات قضائی ملکی بود.

در 17 ماه جنوری، یک بم گذار انتحاری و دو مرد مسلح طالبان به یک رستوران لبنانی در کابل حمله کردند و 21 نفر را به قتل رساندند.

در 20 ماه مارچ، چهار تن از عُمّال طالبان به روی مهمانان خارجی و افغان که به مناسبت نوروز در مهمانی شام در هوتل سرینای کابل سر گرم صرف نان شب بودند آتش گشودند. مهاجمان نُه نفر، از جمله دو کودک را کشتند اما قوای امنیت ملی افغانستان مهاجمان را با گلوله از پای در آوردند. قربانیان این قتل‌ها که به شکل اعدام بود به شمول یک آمریکائی، دو کانادائی، یک روزنامه‌نگار فرانسه‌ای و همسر و دو کودک او بود.

در 15 ماه جولای، یک حمله انتحاری به یک بازار شلوغ به مرگ 89 نفر و جراحات دست کم 40 نفر دیگر در ناحیه اورگون در ولایت پکتیا منجر شد. هیچ گروهی مدعی مسئولیت آن حمله نشد.

در 23 نوامبر یک بم گذار انتحاری در یک مسابقه والیبال در ولایت پکتیا 45 شخص ملکی را کشت و 50 نفر دیگر را مجروح کرد. هیچ گروهی مدعی مسئولیت آن حمله نشد.

در 11 مه دسمبر، طالبان مدعی یک حمله انتحاری شدند که به مرگ یک تبعه جرمنی و یک تبعه فرانسه و جراحات 20 افغان در یک نمایش فرهنگی در لیسه استقلال در کابل منجر شد.

در ماه مِی، طالبان اعلام کردند که به یک حمله بهاری دست میزنند که هدف آن قوای خارجی و مقامات بلند مرتبه حکومت و قوه قضائیه است. طالبان در ماه جولای به میدان هوائی کابل راکت پرتاب کردند و در تاریخ 12 مه می به دفتر ریاست عدلیه در شهر جلال‌آباد حمه کردند که به قتل پنج شخص ملکی و دو افسر پولیس منجر شد و همان روز به یک قرارگاه پولیس در غزنی حمله کردند و دو شخص ملکی و یک افسر پولیس را کشتند.

درباره اعدام‌های عاجل توسط طالبان و دیگر عناصر ضد حکومت، به شمول مواردی که به اعدام‌های بدون محاکمه منجر شد گزارش‌هائی نشر یافت. در ماه جون، طالبان انگشت سبابه 11 تن از شهروندان را به دلیل رأی دادن آنها در انتخابات ریاست جمهوری، قطع کردند.

أ. لادرک شدن

گزارشدهی از اقعات ناپدید شدن خصوصاً در ولایت قندهار، کماکان ادامه داشت و این اعمال به نیرو های امنیتی، نسبت داده میشد. گزارش‌هایی از لادرک شدن اجباری اشخاص که داده شد که طبق گزارشها، در این واقعات، پای پولیس ملی حوزۀ هشتم شهر قندهار و نیرو های پولیس محلی ولسوالی ارغنداب دخیل بود.

گزارشها حاکی از آن بود که گروه‌های شورشی هم مسئول ناپدیدی‌ها بوند (رجوع کنید به بخش 1.ز). برای مثال، در تاریخ 30 ماه مارچ، شورشیان یک نامزد عضویت شورای ولایتی و نُه نفر از همراهان او را در ولایت سرپل ربودند. پولیس بعداً اجساد قربانیان را در ناحیه بغاوی در آن ولایت کشف کرد.

ج. شکنجه و دیگر رفتارها یا مجازات بیرحمانه، غیرانسانی، یا موهن

هر چند قانون اساسی افغانستان اینگونه رفتار ها را منع کرده است اما گزارشهای گسترده حاکی از آن بود که مقامات دولت، قوای امنیتی، مقامات توقیف خانه ها، پولیس مرتکب انواع بدرفتاری میشدند. گزارش سازمان‌های غیردولتی حاکی از آن بود که قوای امنیتی کماکان به کاربرد زور شدید، به شمول شکنجه، دست میزدند.

«یوناما» گزارش داد که قوای امنیت ملی افغانستان، به شمول پولیس محلی افغانستان، و گروه‌های مسلح طرفدار دولت به کاربرد زور شدید، به شمول شکنجه، متشبث میشدند. برای مثال، در ماه اپریل، در ولایت فاریاب، گروهی متشکل از 200 مرد از یک گروه مسلح طرفدار دولت، که گفته میشد 20 تا 25 منسوب پولیس ملی در موترهای پولیس ملی آنها را همراهی میکردند، یک افسر نگهبان جاده را دستگیر کرده، شکنجه داده و کشتند و سپس جسد او را از یک موتر زرهی متعلق به پولیس ملی آویزان کردند. آن افراد سپس ضمن عبور از قریه ها در ساحه، به سوی خانه‌ها گلوله باری کردند.

روزنامه نیویارک تایمز در ماه می گزارش داد که گویا منسوبین پولی محلی در قندهار، یک نلدوان 23 ساله به نام حضرت علی را در زمانی که در حبس بود شکنجه داده و کشتند. پولیس قندهار به پدر حضرت علی اجازه ندادند پسرش را ببیند. چند روز بعد که پدر حضرت علی بار دیگر کوشید پسر خود را ببنید از مرگ پسرش آگاه شد. پدر علی خبر داد که در بدن پسرش نشان‌هائی از شکنجه، به شمول جای ضربات کیبل به چشم میخورد.

در سال 2013، «یوناما» گزارش داد که از موارد «نسبتاً موثق و باورپذیر» شکنجه در 10 دفتر ریاست امنیت ملی و نیز در 15 پایگاه پولیس ملی آگاه شده است. برای مثال «یوناما» گزارش داد که در توقیف خانه های امنیت ملی در ولایت قندهار و ریاست 124 امنیت ملی (ویژه ضد تروریزم) در کابل مرتباً شکنجه صورت می‌گرفته است. یک هیئت دولتی که مأمور شده بود درباره ادعاهای مطرح شده در گزارش ماه جنوری «یوناما» تحقیق کند همچنان پی برد که مقامات در ریاست 124 ریاست عمومی امنیت ملی، توقیف شدگان را به وسیله شوک برقی، لت و کوب، و تهدید به خشونت جنسی شکنجه میدادند. «قوای کمک امنیت بین‌المللی» («آیساف») در جریان بازرسی‌های خود نیز به کشف موارد شکنجه و بدرفتاری در مورد توقیف شدگانی که در ریاست 124 امنیت ملی نگاهداری میشدند ادامه دادند. «یوناما» همچنین از مواردی از شکنجه و بدرفتاری‌های دیگر با افراد دستگیر شده از سوی اردوی ملی افغانستان و پولیس محلی پیش از تسلیم دهی آنان به منسوبین امنیت ملی و پولیس ملی، آگاه شد. به همان ترتیب، دولت نیز مطلع شد که 48 فیصد از توقیف شدگانی که درباره آنها تحقیق میشد ادعا کرده‌اند که مورد شکنجه قرار گرفته‌اند.

دولت برای رسیدگی به اتهامات شکنجه که در گزارش ماه جنوری «یوناما» درباره بدرفتاری با توقیف شدگان مرتبط با مناقشات مطرح شده بود کمیته‌ای تشکیل داد و آن کمیته، بازرسی‌ها و مصاحبه‌هائی انجام داد اما نتیجه تحقیقات خود را علنی نکرد. دولت مرتکبان را مسئول شکنجه‌ها نشناخت و تحقیقات باورپذیر در مورد آن اتهامات انجام نداد و اتهامات را تعقیب نکرد.

گزارش‌هایی نشر یافت که مقامات امنیتی و اشخاص مرتبط به پولیس ملی بدون آن که مورد پیگرد قانونی قرار گیرند، به اطفال تجاوز جنسی کردند. سازمان‌های غیر دولتی موارد تجاوز جنسی و بهره برداری از

کودکان توسط نیرو های ملی افغانستان را گزارش کردند اما منع و نهی فرهنگی در مورد گزارش کردن اینگونه جرایم، تشخیص حدود مسئله را دشوار میساخت.

واحد حفاظت کودکان یوناما دو مورد از پنج مورد خشونت جنسی نسبت به کودکان از سوی قوای امنیتی در شش ماه اول سال را تأیید کرد. این موارد به شمول تجاوز جنسی یک دختر هفتساله در ولایت میدان وردک توسط یکی از اعضای پولیس ملی در ماه اپریل و تجاوز جنسی بر یک پسر 15 ساله در ماه می در ولایت **کندز** توسط اعضای ملیشه‌های طرفدار دولت بود.

درباره سوء استفاده قوماندان‌های «اربکی» (ملیشه‌های محلی تعلیم نیافته) و پیروانشان گزارش‌هایی نشر شد. به گزارش «یوناما»، در بسیاری جوامع، پولیس محلی و اربکی‌ها به یک معنی شناخته میشدند و این موضوع باعث میشد که تأیید گزارشها در مورد تخلفات آن دو گروه دشوار شود. موارد قابل ملاحظه ای قتل، تجاوز جنسی، حمله، اخاذی، و رویه سنتی «بد» (دادن دختر یا زن به یک خانواده دیگر برای مصالحه بدهی یا اختلاف) رخ داد که به پولیس محلی نسبت داده شده است.

درباره شکنجه و تعدیات دیگر توسط طالبان و دیگر گروه‌های شورشی گزارش‌هایی نشر یافت. برای مثال در ماه نوامبر، طالبان یک افغان را که اخیراً از استرالیا اخراج شده بود در ولایت غزنی ربودند. گفته میشد که طالبان او را پیش از اینکه بتواند فرار کند، چندین روز لت و کوب کردند و به دلیل اینکه به «سرزمین‌های کفر» سفر کرده بود، کافر خواندند.

شرایط محبس ها و توقیف خانه ها

درباره شرایط سخت و گاهی خطرناک و بدرفتاری مقامات در محابس دولتی، به شمول تجاوز جنسی توسط نگهبان‌ها، گزارش‌هایی نشر می‌یافت. سازمان‌های مختلف بر زندان‌ها، مراکز اصلاح اطفال، و توقیف‌خانه‌ها نظارت داشتند. ریاست عمومی محابس و توقیف خانه ها یا مراکز سلب آزادی، به حیث بخشی از وزارت داخله، مسئولیت همه زندان‌های مردها و زنها، هر دو، را که تحت مدیریت ملکی بودند، به شمول زندان ملی بزرگ در پلچرخی، به عهده دارند. ریاست مراکز اصلاح اطفال مربوط وزارت عدلیه مسئولیت همه مراکز تأدیب نوجوانان را بر عهده دارد. پولیس ملی افغانستان که تحت نظارت وزارت داخله می‌باشد، و ریاست عمومی امنیت ملی نیز تأسیساتی برای توقیف‌های کوتاه مدت در سطح ولایات و ولسوالیها دارند که معمولاً با مقر آن در یک جا قرار دارند. وزارت دفاع نیز مدیریت محابس ملی افغانستان در پروان و پل چرخی را به عهده دارد.

همچنان گزارش هایی از زندان های خصوصی مربوط به منسوبین نیرو های ملی داده شد که در آن زندانها، اسیران و توقیف شدگان شکنجه شده و مورد بدرفتاری قرار گرفته اند.

مجله هارپر (*Harper Magazine*) در مقاله‌ای زیر عنوان «اعدام‌های اسرارآمیز قندهار» شرح میدهد که چهار قوماندان پولیس در حوزهٔ 8 شهر قندهار و ولسوالی‌های سپین بولدک و معروف قندهار، زندان های خصوصی خود را داشته اند. سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر میگفتند که پولیس در قندهار توقیفخانه های اعلام نشده ای را خاصتاً به منظور اجتناب از نظارت ناظران بین‌المللی ایجاد کرده بود. گزارشهای کماکان نشر میافت که عبدالرازق، رئیس پولیس قندهار، توقیفخانه‌های «سرّی» یا اعلام نشده‌ای خاصتاً به منظور اجتناب از نظارت ناظران بین‌المللی ایجاد کرده است.

وضعیت فزیکی: گزارش‌هائی توسط رسانه‌ها و منابع دیگر نشر می‌یافت که از عدم کفایت غذا و آب، تسهیلات صحی نارسا، کمبود کمپل و رواج بیماری‌های ساری در زندان‌های کشور حکایت میکرد. اما برخی ناظران اظهار میداشتند که در سرتاسر تأسیسات ریاست محابس و توقیف خانه ها غذا و آب به اندازه کافی فراهم است. ریاست اخیرالذکر یک برنامه سرتاسری جهت تأمین خوراک برای زندانیان اجرا می‌کرد اما بودجه آن فوق‌العاده محدود بود. خانواده‌های بسیاری از زندانیان مواد خوراکی مکمل و دیگر نیازمندی‌ها را تأمین می‌کردند.

34 زندان ولایتی تحت کنترول ریاست محابس و توقیفخانه ها، 187 توقیف‌خانه دائر و فعال زیر نظر وزارت داخله، و 33 مرکز اصلاح اطفال وجود داشت. طبق گزارشها، تعداد کل توقیف خانه‌های فعال ماه به ماه نوسان داشت. رویهمرفته، وزارت داخله توقیف‌خانه به تعداد کافی نداشت. در مورد تعداد زندانیانی که توسط ریاست امنیت ملی نگاهداری می‌شدند یا تعداد تأسیساتی که توسط ریاست عمومی امنیت ملی اداره میشد معلومات رسمی موجود نبود.

مقامات عموماً ظرفیت زیربنائی لازم را برای جدا نگاهداشتن زندانیان پیش از محاکمه از زندانیان پس از محاکمه نداشتند. در ماه جولای، طبق گزارش ریاست محابس و توقیفخانه ها، 8147 تن از توقیف شدگان مرد منتظر محاکمه، 150 تن از توقیف شدگان زن در انتظار محاکمه و 17654 زندانی مرد، و 568 زندانی زن وجود داشتند. در بیشتر موارد، محدودیت زیربنا مانع از آن میشد که برای زندانیان مطابق طبقه‌بندی که برای آنها تعیین شده بود جا تأمین شود اما ریاست محابس و توقیف خانه ها در جاهائی که مقدور بود، جا برای آنها فراهم میکرد. مقامات زنان و مردان را با هم در زندان قرار نمیدادند. مقامات عموماً ظرفیت زیربنائی لازم را برای جدا نگهداشن زندانیان نوجوان بر اساس نوع اتهاماتشان در اختیار نداشتند، به استثنای برخی از جاهائی که برای نگاهداری جداگانه نوجوانان به دلایل امنیت ملی در نظر گرفته شده بود.

وجود تعداد زیادی زندانی بیش از ظرفیت زندانها، کماکان یک معضل جدّی و گسترده بود. طبق گزارشی که سال گذشته نشر یافت، از 34 زندان ولایتی برای مردان، 28 زندان از ظرفیتی که از سوی کمیته بین‌المللی صلیب سرخ (آی سی آر سی) توصیه شده، زندانیان نهایت بیشتری داشتند. زندان ولایتی کاپیسا برای مردان بالاترین فیصد انبوهی زندانیان را داشت و تعداد زندانیان آن 831 فیصد حد اکثر ظرفیت

مجاز بود. طبق همان گزارش، هشت زندان از 25 زندان زنان، بیش از ظرفیت خود دارای زندانی بودند و زندان ولایتی کندز برای زنان با 392 فیصد انبوهی، بالاترین تعداد زندانیان را داشت.

در تاریخ 20 ماه سپتمبر، زندان ولایتی بلخ گزارش داد که به سبب فقدان جا درون ساختمان، 117 تن از زندانیان را در طول سال بیرون ساختمان، در معرض شرایط شدید هوا نگاهمیداشت. زندانیان هفت زندان برای اعتراض نسبت به شرایط بد زندان دست به اعتصاب غذا زدند. در تاریخ 29 سپتمبر، 306 زندانی در زندان ولایتی هرات دست به اعتصاب غذا زدند و در تاریخ 5 اکتوبر چند صد نفر دیگر از زندانیان به آنها پیوستند. اعتصابیون دفتر سارنوالی را به فساد شدیدی و تأخیر غیرقابل قبول در اجرای فرامین بخشودگی ریاست جمهوری متهم میکردند. بدی شرایط زندانها و بالا بودن بیش از حد انبوهی زندان هرات، با وجودی که شکایت اصلی زندانیان نبود، تقریباً بطور مسلّم انگیزه بیشتری برای اقدامات زندانیان فراهم آورد.

رئیس جمهور غنی، به تاریخ 6 اکتوبر، یک هفته پس از مراسم تحلیف خود، با نمایندگان زندانیان بوسیله تلیفون گفتگو کرد و از آنها درخواست کرد فوراً به اعتصاب غذا پایان دهند. او در مقابل، قول داد هیئتی را مأمور تحقیق درباره خواستهای زندانیان کند. پس از دیدارهای والی، رئیس شورای ولایتی، رئیس محکمه استیناف، و سرپرست سارنوالی، در تاریخ 6 اکتوبر زندانیان به اعتصاب غذای یک هفته‌ای خود پایان دادند. رئیس جمهور غنی در پاسخ به خواستهای زندانیان، موافقت کرد نمایندگان خود را به هرات بفرستد تا دوسیه‌های زندانیان را بررسی کنند، درباره شرایط زندان تحقیق کنند و توصیه‌های اصلاحی ارائه کنند. رئیس جمهور غنی در ماه اکتوبر به زندان پل چرخی رفت تا با زندانیان ملاقات کند و شرایط زندان را بررسی کند و پس از آن به پشتیبانی از اصلاحات در زندان و تسریع روند قضائی برای زندانی‌هائی که در انتظار صدور حکم بودند صحبت کرد.

مرگ زندانیان نادر بود و اگر رخ میداد عمدتاً علل طبیعی داشت. در طول سال چندین زندانی در اثر حملات شورشیان، اقدام به فرار یا خودکشی، جان باختند. یک زندانی در زندان ولایتی بغلان در جریان یک آشوب گسترده در اثر تیراندازی یک افسر ناشناخته بسوی عده زیادی زندانی که به دروازه‌های زندان نزدیک میشدند کشته شد.

به حکم قانون، کودکان کوچک تر از هفت سال میتوانند نزد مادرشان در زندان زندگی کنند. اما در عمل، این وضعیت کمتر پیش میاید زیرا ریاست محابس و توقیفخانه ها، هر چه بیشتر، از برنامه‌های حمایت کودکان استفاده می‌کند. گزارشها نشان میداد که کودکانی که در مراکز حمایت کودکان قرار میگیرند در محیط جدید بهتر نمو میکنند و حتی برخی از مادران پس از آزاد شدن از زندان درخواست میکنند که فرزندانشان در آن مراکز باقی بمانند تا از آموزش و پرورش و خدمات صحی بهتری برخوردار شوند.

مـدیـریـت: هفت نهاد دولتی که در ساحه تأمین عدالت جنائی کار میکنند – یعنی وزارت عدلیه، وزارت داخله، وزارت دفاع، لوی ځارنوالی، ستره محکمه، ریاست عمومی امنیت ملی، و دفتر عالی نظارت – به

اجرای سیستم استاندارد مدیریت دوسیه با استفاده از سوابق کمپیوتری زندانیان از زمان توقیف تا زمان رخصت ادامه میدهند زیرا در آن سسیستم کمتر اشتباه ناشی از سوابق ناقص رخ میدهد.

در ریاست محابس و توقیفخانه ها یک رویه غیررسمی برای طرح شکایات وجود داشت. وزارت عدلیه، لوی ثارنوالی، و برخی از ولسوالان وضعیت زندان‌ها را زیر نظر میگرفتند یا ارزیابی می‌کردند اما رسیدگی‌ها و نظارت‌ها نشان میداد که زندانها موازین بین‌المللی را کاملاً مراعات نمیکردند و از جمله، به سبب فزونی تعداد زندانیان، با موازین «آی سی آر سی» در مورد جای کافی مطابقت نداشت. در ماه می، دستورالعمل ریاست عمومی محابس و توقیفخانه ها رویه رسمی طرح شکایت زندانیان را تشریح کرد.

قانون این حق را به زندانیان می‌دهد که زندان را مدت 20 روز برای دیدارهای خانوادگی ترک کنند. این مفاد قانونی در اکثر زندان‌ها مراعات نمی‌شد و قانون در مورد اطلاق آن به انواع مختلف زندان صراحت ندارد. زندانیان در تأسیسات محابس و دارالتأدیب ها یا مراکز اصلاحی اطفال، می‌توانستند دیدارکنندگان را مرتباً بپذیرند.

مفاد قانون در مورد تدابیر دیگر غیر از حبس به ندرت اجرا میشد. رویه متداول عفو از سوی ریاست جمهوری به منابست تعطیلات ملی تنها امکان رخصت زندانیان از حبس پیش از پایان دوره محکومیت آنها بود.

ناظران گزارش میکردند که در مراکز دولتی توقیف به زندانیان اجازه داده میشد مناسک مذهبی خود را اجرا کنند.

نظـــارت مستقل: کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان «اِی آی اِچ آر سی»، «یوناما»، «کمیته بین‌المللی صلیب سرخ» («آی سی آر سی»)، و «نیروی کمک امنیت بین‌المللی» («آیساف») عموماً از امکان دسترسی به توقیف‌خانه‌های ریاست عمومی امنیت ملی، وزارت داخله، وزارت عدلیه، و وزارت دفاع برخوردار بودند. محدودیت‌ها و ممانعت‌های امنیتی از سوی برخی مقامات گاهی مانع از بازدید از برخی توقیف خانه‌ها می‌شد. «یوناما» و کمیسیون مستقل حقوق بشر گزارش کردند که برای دسترسی اعلام نشده به اماکن ریاست امنیت ملی با مشکلاتی مواجه میشوند. با وجودی که آیساف تا آن حد با مشکل مواجه نمیشد، در چندین مورد نتوانست به تأسیسات امنیت ملی و نیز به تأسیسات پولیس ملی دسترسی یابد.
کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان گزارش کرد که مقامات ریاست عمومی امنیت ملی پیش از دیدار اعضای آن کمیسیون از توقیف‌خانه‌ها معمولاً از کمیسیون می‌خواستند که دست‌کم یک تا دو روز قبل، طی نامه رسمیً اجازه دسترسی به آن تأسیسات را درخواست کنند. مقامات ریاست عمومی امنیت ملی همچنان مانع از آن می‌شدند که ناظران کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان و «یوناما» کمرۀ عکاسی به درون تأسیسات ریاست عمومی امنیت ملی ببرند و به آن ترتیب مانع از آن می‌شدند که ناظران کمیسیون مستقل حقوق بشر شواهد فزیکی بدرفتاری‌ها مانند کبودی‌های اعضای بدن، زخم‌ها و دیگر صدمات جسمانی توقیف شدگان را به گونه‌ای شایسته مستند سازند. در ماه‌های فبروری و می، اعضای پارلمان از تأسیسات

ریاست عمومی محابس و توقیفخانه ها دیدار کردند تا شرایط زندان را بویژه با توجه به وضعیت زندانیان زن بررسی و نظارت کنند. ریاست مراکز اصلاحی اطفال نیز در ماه مارچ یک گزارش سالانه درباره مشکلات اجرای عدالت در مورد نوجوانان که توسط دفتر بررسی و نظارت مراکز اصلاحی اطفال تهیه شده بود تهیه کرد.

د - توقیف و حبس خودسرانه

قانون کشور توقیف‌ها و حبس‌های خودسرانه را منع کرده اما هر دو به شکل مسائل جدی باقی ماندند. مقامات کشور بسیاری از اتباع را بدون مراعات حمایت‌های اجرایوی اساسی قضائی توقیف کردند.

به گفته سازمان‌های غیر دولتی، مقامات مجری قانون بدون داشتن مجوز صریح قانونی و اجرایوی قضائی به توقیف‌های خودسرانه دست می‌زدند. طبق گزارشها، مقامات محلی مجری قانون، اشخاص را بر اساس اتهاماتی که در قانون جزا پیش‌بینی نشده بود بطور غیر قانونی توقیف می‌کردند. دفتر لوی څارنوالی دستور داد توقیف‌ها و محکومیت‌ها به دلیل «فرار از خانه» که بر اساس قانون، جرم محسوب نمی‌شوند متوقف شود. اما گزارشها حاکی از آن بود که څارنوالان یا مدعی‌العموم‌ها، در عوض، زنانی را که خانه خود را ترک کرده بودند به سبب آنکه در خارج از منزل در شرایطی که حضور نزد مردان نامحرم پنداشته می‌شد قرارگرفته بودند به «اقدام به زنا» متهم می‌ساختند. در برخی موارد، زنانی را که خانه خود را ترک کرده بودند زندانی می‌کردند زیرا بازگشت آنها به خانه برای آنها امن نبود و در جای دیگر سرپناه برای آنها وجود نداشت (به بخش 6 رجوع کنید).

نقش پولیس و تشکیلات امنیتی

سه وزارت مسئولیت تأمین دارند امنیت کشور را به عهده دارند. پولیس ملی افغانستان زیر نظر وزارت داخله، مسئولیت اساسی نظم داخلی را به عهده دارد. اردوی ملی افغانستان، زیر نظر وزارت دفاع، مسئول امنیت خارجی میباشد اما عمدتاً مسئولیت مبارزه علیه شورش در داخل کشور را به عهده داشت. پولیس محلی، که یک نیروی دفاع خودی برخاسته از جامعه است که با برخورداری از پشتیبانی دولت و زیر نظارت جامعه محلی کار میکند. ریاست عمومی امنیت ملی به حیث یک سازمان اطلاعات امنیتی عمل میکند و ضمناً مسئولیت تحقیق درباره دوسیه های جنائی مربوط به امنیت ملی را هم به عهده دارد. شاخه تحقیقی ریاست عمومی امنیت ملی در تأسیساتی در کابل فعالیت دارد که در آنجا زندانیان را بر اساس توقیف پیش از محاکمه نگاهداری می‌کند تا دوسیه‌های آنها به څارنوالی‌ها واگذار شود. در برخی مناطق، این شورشیان استند که کنترول امنیت را در دست دارند، نه پولیس ملی و یا پولیس محلی.

در مورد عدم پاسخگویی مقامات و معافیت آنان از پیگرد قانونی، گزارش‌هائی در طول سال نشر یافت. ناظران باور داشتند که منسوبین پولیس محلی و پولیس ملی عمدتاً از مسئولیت‌های خود و حقوق متهمان بر اساس قانون ناآگاه استند. پاسخگویی مقامات پولیس ملی و پولیس محلی در مورد شکنجه و بدرفتاری، سست بود، شفاف نبود، و ندرتاً انفاذ می‌شد. علیرغم تحقیق دولت در سال 2013 درباره اتهامات

خلافکاری و کاربرد شکنجه از سوی منسوبین نیرو های ملی افغانستان، هیچکس به دلیل خلافکاری تحت تعقیب قانونی قرار نگرفت. نظارت مستقل، قضائی یا خارجی بر پولیس محلی و پولیس ملی به حیث نهاد، و بر جرائم یا خلافکاری، به شمول شکنجه و بدرفتاری مرتکب توسط مقامات ریاست عمومی امنیت ملی و پولیس ملی بطور محدود وجود داشت. در یک مقاله مجله رولینگ استون (*Rolling Stone*) در سال 2013 گزارشی درباره صحنه‌های ضبط شده در یک ویدیو وجود دارد که نشان میدهد مردانی که یونیفورم نیرو های ملی افغان به تن دارند یک فرد دستگیر شده را شلاق میزنند. آن مقاله نشان میداد که شکنجه و بدرفتاری در زندان‌ها رایج است.

فساد پولیس به حیث یک مسئله جدی باقی بود (رجوع کنید به بخش 4).

سازمان‌های غیر دولتی و فعالان حقوق بشر تذکر میدادند که خشونتهای اجتماعی، خاصتاً نسبت به زنان، بسیار رواج دارد (رجوع کنید به بخش 6).

رویه‌های توقیف و رفتار با توقیف شدگان

«یوناما»، «آی.سی.آر.سی»، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان و دیگر ناظران گزارش کردند که توقیف‌های خودسرانه و حبس‌های طولانی غالباً در سراسر کشور رخ میداد. مقامات غالباً اتهامات توقیف شده گان را به آنها اطلاع نمیدادند.

قانون رسیدگی قضائی جدید در تاریخ 5 ماه جون به اجرا در آمد و بسیاری از حدود زمانی و رویه‌های رسیدگی قانونی مرتبط با توقیف پیش از محاکمه را تغییر داد.

قانون مقرر میدارد که توقیف شدگان به مشاوره وکیل دسترسی داشته و توقیف آنها بر اساس حکم دستگیری صورت بگیرد و تا زمانی که اتهام آنها اعلان نشده مدت توقیف آنها محدود باشد. پولیس حق دارد یک مظنون را تا 72 ساعات نگاهدارد تا تحقیقات مقدماتی را تکمیل کند. اگر پولیس تصمیم بگیرد که دوسیه‌ای را تعقیب کند آن دوسیه به خارنوالی ارجاع می‌شود. خارنوالی که به دوسیه رسیدگی می‌کند می‌تواند مظنون را مدت بیشتری در توقیف نگاهدارد تا به تحقیق ادامه دهد. خارنوال با تأیید محکمه می‌تواند مظنون به جرم کوچک را حد اکثر 10 روز، مظنون به جنحه را 27 روز، و مظنون به جنایت را 75 روز دیگر نگاهدارد. ظرف 30 روز یا مظنون به جنحه کوچک را آزاد سازد. خارنوال باید در محدوده زمانی مقرر علیه متهم قرار دعوا صادر کند یا او را آزاد کند. اگر مظنون تحت توقیف باقی بماند مهلت تحقیقات تمدید نمیشود. صدور قرار دعوا ظرف 30 روز مقدور نشود تحقیقات می‌توا ند ادامه یابد. خارنوال‌ها غالباً محدوده های زمانی پیش از محاکمه را نادیده میگیرند.

حبس بدون ارتباط محبوس با خارج از زندان به حیث مشکل باقی ماند و دسترسی فوری به وکیل به ندرت مقدور میشد. زندانیان معمولا اجازه می‌یافتند به خانواده خود دسترسی یابند اما مواردی وجود داشت که

اجازه اینگونه دسترسی داده نمیشد. همچنین موارد بسیار وجود داشت که دسترسی فوری به زندانیان مقدور نبود.

ناظران گزارش کردند که برخی خارنوالی‌ها و پولیس، افراد را در توقیف نگاهمیداشتند بدون آنکه علیه آنها در مورد کارهائی که در قانون به حیث جرم شناخته نمی‌شد اتهام طرح کنند و دلیل آن تا حدی، نارسائی نظام قضایی برای به جریان انداختن بموقع دوسیه توقیف شدگان بود.

سیستمی برای سپردن ضمانت وجود نداشت اما در مواردی که ناظران بین‌المللی مراقب دوسیه بودند رویه‌ای برای سپردن التزام شخصی اصولی به کار میرفت. مقامات، متهمان تبرئه شده در محاکمه را کماکان در حبس نگاهمیداشتند به این دلیل که متهمان پیش از تجدید نظر خارنوالی غالباً ناپدید میشوند. مقامات در بسیاری موارد، متهمان آزاد شده را در مدتی که استیناف به جریان نیافتاده مجدداً توقیف نمیکردند حتی اگر محکمه استیناف آنها را غیاباً محکوم میکرد.

مشاوران بین‌المللی ملاحظه می‌کردند که خارنوالی‌ها در مواردی که پولیس دوسیه‌هایی را به آنها ارجاع میکنند قرار دعوا صادر میکنند حتی در مواردی که منطقاً باورپذیر بود که عملاً جرمی صورت نگرفته است.

طبق اظهار وزارت عدلیه، در ماه جون، 173 کودک به اتهامات مربوط به امنیت ملی در مراکز تأدیب نوجوانان در حبس به سر می‌بردند. مقررات مربوط به نوجوانان میگوید باید توقیف کودک «باید به حیث آخرین تشبث صورت بگیرد و باید به کوتاه ترین مدت ممکنه طول بکشد.» گزارش‌ها حاکی از آنند که کودکان در مراکز تأدیب نوجوانان در سراسر کشور فاقد دسترسی به غذای کافی، مراقبت صحی، و تحصیل بودند. کودکان توقیف شده به مانند توقیف شدگان بالغ از حقوق بنیادی و بسیاری جنبه‌های رسیدگی قضائی، به شمول بیگناه پنداشته شدن، حق آگاهی از اتهامات شان، دسترسی به وکیل مدافع، و حق مصونیت در برابر اعتراف دادن اجباری، غالباً محروم بودند. در قانون پیش‌بینی شده که باید ادارات پولیس، ادارات خارنوالی و محکمه‌های مخصوص اطفال، بوجود آید. به سبب محدودیت منابع، محکمه‌های خاص اطفال فقط در شش ناحیه (کابل، هرات، بلخ، کندهار، ننگرهار و کندز) دائر بود. در ولایاتی که محکمه‌های خاص وجود ندارد، به دوسیه‌های کودکان در محکمه‌های عادی رسیدکی میشود. قانون همچنین قید می‌کند که به دوسیه‌های کودکان باید بطور خصوصی رسیدگی شود و مانند همه دوسیه‌های جزائی میتواند شامل سه مرحله باشد: ابتدائی، استیناف، و مرحله نهائی در ستره محکمه.

برخی ازاطفال و کودکان در نظام عدل جزایی، مرتکب جرم نبودند، بلکه قربانی جرم بودند. برخی از آنها سزاوار تنبیه شناخته شدند زیرا با خبر دادن درباره تجاوز مایه ننگ خانواده خود شده بودند. در برخی موارد، کودکانی که مورد تجاوز قرار گرفته بودند حبس می‌شدند زیرا نمیتوانستند نزد خانواده خود بازگردند و در جای دیگر هم سرپناه وجود نداشتند. گفته میشد که برخی از کودکانی که با مرتکب تجاوز، خویشاوندی داشتند به جای مرتکب واقعی زندانی شده بودند.

پولیس و مقامات قانون غالباً زنان را به داشتن قصد ارتکاب زنا متهم می‌کردند تا توقیف و حبس آنها را به دلیل کارهای خلاف اجتماعی مانند فرار از خانه، عناد با خانواده بر سر انتخاب شوهر، فرار از خشونت یا تجاوز جنسی خانگی، یا فرار با عاشق‌شان توجیه کنند. ماده 130 قانون اساسی تشکیل دادگاهی که صلاحیت اجرای شریعت (قانون اسلامی) را دارند بر اساس مکتب حنفی قضای اسلامی برای اجرای عدالت در مواردی که مشمول قانون اساسی، قانون جزا یا دیگر قوانین نیست پیش بینی کرده است ناظران گزارش دادند که مراجع قضائی زنان و مردان را به استناد این ماده به «فساد اخلاقی» یا «فرار از خانه» متهم میکردند. پولیس غالباً زنان را به درخواست اعضای خانواده آنها توقیف میکرد.

مقامات، برخی از زنان را به خاطر گزارش کردن جرایمی که علیه آنها ارتکاب شده بود و برخی را که به جای شوهر یا خویشاوند مذکری که مرتکب جرم شده بود بود زندانی می‌کردند به تصور اینکه مظنون خود را تسلیم می‌کند تا خویشاوندش آزاد شود.

مقامات، زنان را برای حفظ امنیت آنها زندانی می‌کردند تا از انتقامجوئی خشونت آمیز اعضای خانواده شان پیشگیری شود. مقامات همچنین زنانی را که در معرض خشونت‌های خانگی قرارگرفته بودند در صورتی که سرپناهی برای حفاظت از آنها در برابر تعدی بیشتر وجود نداشت، در حبس حفاظتی (به شمول نگاهداری در توقیفگاه) قرار میدادند. به موجب «قانون منع خشونت علیه زنان» پولیس موظف است کسانی را که با زنان بدرفتاری و تعدی می‌کنند توقیف کند. اما تطبیق و آگاهی از این قانون محدود بود.

مقامات غالباً متهمان را حتی پس از آنکه محکمه استیناف آنها را غیاباً محکوم می‌کرد دوباره توقیف نمی‌کردند. هیچ سیستم وثیقه وجود نداشت، هر چند که در برخی نواحی که ناظران بین‌المللی مراقب دوسیه‌ها بودند از سیستم التزام شخصی ساده استفاده می‌شد؛ مقامات حبس بعد از محاکمه را توجیه میکردند، به سبب آنکه محکومان آزاد شده غالباً پیش از به جریان افتادن درخواست استیناف از سوی طرف مقابل، ناپدید می‌شدند.

توقیف خودسرانه: توقیف و حبس خودسرانه در اکثر ولایات یک مسئله بود. ناظران گزارش کردند که برخی خارنوال‌ها و پولیس افراد را بدون اتهام در مورد اعمالی که طبق قانون، جرم شناخته نمیشد توقیف میکردند، تا حدی به این سبب که سیستم قضائی کشور برای رسیدگی بموقع به وضعیت توقیف شدگان نارسا بود. «یوناما»گزارش داد که پولیس اشخاص را به اتهام جرایم اخلاقی، نقض قرارداد، اختلاقات خانوادگی، و برای اقرار گرفتن از آنها توقیف میکرد. به گفته ناظران، کسانی که به اتهام جرایم اخلاقی توقیف میشدند تقریباً بدون استثنا زن بودند.

حبس پیش از محاکمه: قانون مقرر میدارد که هر مدعی علیه حق دارد به توقیف قبل از محاکمه اعتراض کند و محکمه به این موضوع رسیدگی کند. با این حال، حبس قبل از محاکمه به حیث یک مسئله باقی ماند.

بسیاری از توقیف شدگان از هیچیک از مفاد قانون جدید رسیدگی جنائی، بعضاً یا کلاً، بهره‌مند نمیشدند که عمدتاً به سبب فقدان منابع، محدودیت تعداد وکلای مدافع، عدم مهارت وکلا و مشاوران حقوقی، و وجود فساد اداری بود. قانون مقررمیدارد که اگر نمیتوان در مهلت‌های قانونی 10، 27، یا 75 روزه تحقیق را تکمیل کرد یا قرار دعوا صادر کرد، متهم باید آزاد بشود. اما علیرغم در میان نبودن قرار دعوا، بسیاری از توقیف شدگان بیش از آن مهلت‌ها در توقیف باقی میماندند.

عفو: «برنامه مصالحه و ادغام مجدد افغانستان» مکانیزمی برای بیرون آوردن پیکارجویان از میدان جنگ بود و برای فعالیت‌های جنایی که به شورش ارتباط نداشت عفو در نظر گرفته نمی‌شود. در اظهاریه آن برنامه گفته شده که برنامهٔ صلح و ادغام مجدد، یک «چارچوب برای بخشودگی همه جنایات و اعطای عفو عمومی گسترده نیست» و به متقاضیان ادغام مجدد، پیش از ثبت نام و شمول در برنامه گفته می‌شد که ثبت نام به مثابه معافیت عمومی از تعقیب قانونی نیست.

هـ - محرومیت از محاکمه علنی منصفانه

وجود یک قوه قضائیه مستقل در قانون پیش‌بینی شده اما در عمل، قوه قضائیه کماکان فاقد تمویل مکفی، و فاقد کدر کافی بوده و تعلیمات و کفایت کارکنان آن نارسا بوده و در معرض تهدیدها، تبعیضات، نفوذ سیاسی و فساد اداری گسترده بوده است.

قاضی‌القضات ستره محکمه در ماه اکتوبر استعفا کرد و یک نایب قاضی پس از خدمت به حیث کفیل قاضی بیش از مدت مقرر در قانون اساسی در ماه می استعفا داد. ارتشأ، فساد اداری و فشار از سوی مقامات عمومی، سران قومی، خانواده‌های محکومان، و افراد وابسته به شورشیان، کماکان به بیطرفی قوه قضائیه خدشه وارد میساخت. بیشتر محاکم، عدالت را نابرابر و به صورت آمیخته‌ای از قانون مدون، شریعت (قانون اسلامی)، و عرف محلی اجرا می‌کردند. میکانیزم‌های سنتی اجرای عدالت به حیث مرجع اصلی رسیدگی از نظر بسیاری از مردم، خاصتاً در نواحی روستائی باقی ماند. پیروی از قانون مدون بطور متفاوت وجود داشت و محاکم غالباً قوانین موضوعه را به نفع شریعت یا رسوم محلی نادیده می‌گرفتند. ستره محکمه اساساً با عضویت علمای دین که معلومات‌شان درباره قوانین ملکی محدود بود تشکیل شده بود. فساد درون تشکیلات قضائی رواج داشت و مجرمین برای آزاد شدن از زندان یا کاهش مدت محکومیت خود رشوه میدادند. (رجوع کنید به بخش 4)

نظام رسمی عدالت در مراکز شهری که دولت مرکزی در آنجا قوی‌تر بود نسبتاً محکم بود و در نواحی دهاتی که تقریباً 76 فیصد جمعیت کشور در آنجا زندگی می‌کنند ضعیفتر بود. در سراسر کشور، محکمه‌ها، نیروهای پولیس، و زندان‌ها کماکان در سطحی پائین‌تر از ظرفیت کامل کار می‌کردند. نظام قضائی کماکان فاقد ظرفیت هضم و اجرای قوانین جدید مفصل و قوانین اصلاحی بود. فقدان کارکنان قضائی واجد شرایط، مانع کار محاکم می‌شد. برخی مقامات بناروالی‌ها و ولایات، به شمول قضات، کمترین تعلیم را دیده بودند و قضاوت‌های خود را غالباً بر اساس فهم شخصی خود از شریعت و بدون استناد لازم به قانون مدون، موازین شرافت قبایل یا عرف و رسوم محلی مبتنی می‌ساختند. تعداد قضاتی

که فارغ‌التحصیل فاکولته حقوق بودند و بسیاری که از پوهنتون‌های دارای پوهنځی حقوق و شرعیات بودند رو به افزایش رفت. دسترسی به قوانین و مقررات گسترش یافت اما محدودیت ارائه آنها کماکان مانع کار برخی از قضات و څارنوالان می‌شد.

گروه‌های بین‌المللی حقوق بشر و کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در مورد نقض رویه رسیدگی قضائی در محاکمه گروهی از مردانی که در تاریخ 23 ماه آگست در ولسوالی پغمان در ولایت کابل به یک کاروان موتری حمله کرده و دستجمعی به چهار زن تجاوز کرده بودند ابراز نگرانی کردند. پنج تن از آن مردها پس از محکوم شدن و سپس رد شدن استیناف‌شان در تاریخ 8 اکتوبر به دار آویخته شدند و درخواست کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد از سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر برای تقاضا از رئیس جمهور غنی در مورد متوقف ساختن اعدام آنها به جائی نرسید.

تعداد قضات، خاصتاً در مناطق ناامن، بسیار کم بود. در تاریخ 8 ماه می، طالبان اعلان کردند که قصد دارند قضات و دیگر مقامات عدلیه را هدف حمله قرار دهند. «یوناما» افزایش تعداد حملات علیه قضات، از جمله در ولایت‌های هرات، کندز و دایکندی را مستند ساخت. ستره محکمه گزارش داد که در ماه اکتوبر تخمیناً 1825 قاضی، به شمول 180 قاضی زن، در محاکم بدوی، استیناف و بالا منصوب بودند.

محاکم در شهرهای عمده، به حکم قانون، به قضاوت در مورد دوسیه‌های جنائی ادامه دادند. غالباً دوسیه‌های ملکی کماکان طبق نظام غیررسمی یا در برخی موارد بر اساس مذاکراتی که توسط عاملان سیستم قضایی رسمی تسهیل میشد، حل و فصل می‌شد. به سبب آنکه نظام رسمی حقوقی در غالب نواحی روستائی وجود نداشت، ریش‌سفیدان و شوراهای محلی (مجمع‌های مشورتی، معمولاً با شرکت مردان منتخب در جامعه محلی) عامل اصلی حل‌وفصل دعاوی جنائی و اختلافات ملکی محسوب می‌شدند و مجازات‌های غیرمجاز نیز تعیین می‌کردند. برخی تخمین‌ها نشان میداد که 80 فیصد همه اختلاقات بوسیله شوراها/جرگه‌ها حل و فصل می‌شد.

در برخی نواحی، طالبان یک نظام قضائی موازی مبتنی بر تفسیر سختگیرانه شریعت انفاذ می‌کردند. مجازات‌های میتوانست به شمول اعدام یا قطع اندام‌های متهمان باشد. برای مثال، طالبان در ماه آگست در ولایت **هلمند** پنج شخص ملکی را به جاسوسی متهم ساختند و در ملاء عام اعدام کردند.

طرزالعمل‌ها یا طرق محاکمه

قانون اساسی کشور حق برخورداری از محاکمه منصفانه را پیش‌بینی کرده اما قوه قضائی این مفاد را ندرتاً انفاذ کرده است. مدیریت و اجرای عدالت در مناطق مختلف کشور متفاوت بود. دولت رسماً از یک نظام قضایی تحقیقی و تفتیشی استفاده میکند. طبق قانون، همه متهمان باید تا زمانی که محاکمه نشده‌اند بیگناه فرض شوند و حق داشته باشند که در محاکمه خود حضور یابند و درخواست تجدید نظر بدهند. اما این حقوق همیشه مراعات نمی‌شد. در برخی ولایات محاکمه علنی صورت میگرفت اما به شکل یک

معیار همیشگی نمیبود. محاکمات جنایی بوسیله هیئت هائی متشکل از سه قاضی انجام میشد. حق برخورداری از محاکمه بوسیله هیئت منصفه در قانون اساسی کشور شناخته نشده است. خارنوالان ندرتاً جزئیات اتهاماتی را که علیه متهمان عنوان شده به فوریت به آنها اطلاع میدهند. یک متهم تهیدست حق دارد در مواردی که منابع موجود باشد به هزینه دولت با وکیل یا مشاور حقوقی مشورت کند. این حق بطور یکنواخت برآورده نمیشد و بعضاً دلیل آن کمبود شدید مشاوران حقوقی بود. اتباع غالباً از حقوق قانونی خود ناآگاه بودند. متهمان و وکلا حق داشتند شواهد فزیکی و مدارک مربوط به دوسیه خود را پیش از محاکمه بررسی کنند اما ناظران ملاحظه می‌کردند که در عمل، مدارک به رغم درخواست وکلای مدافع، غالباً پیش از ارجاع دوسیه‌ها به محکمه، به وکلای مدافع نشان داده نمی‌شد.

وکلای مدافع در محاکمات جنایی عموماً گزارش می‌کردند که مقامات نظام قضایی تدریجاً احترام و تحمل بیشتری برای نقش وکلای مدافع در محاکمات جنایی قائل می‌شوند. اما خارنوالان و سایر مقامات مجری قانون گاهی با وکلای مدافع در محاکمات جنایی رفتار بد و تهدیدآمیز دارند.

موقعی که متهم در حبس نگاهداشته می‌شود محکمه ابتدائی باید ظرف 30 روز حکم صادر کند. محکمه استیناف هم 30 روز مهلت دارد تا دوسیه زندانی را بررسی کند. اگر متهم در زندان باشد ستره محکمه 60 روز مهلت دارد حکم خود را صادر کند. هر یک از دو طرف می‌تواند درخواست استیناف بدهد. اگر درخواست استیناف شود تا زمانی که هر سه مرحله قضائی، یعنی ابتدائی، استیناف و ستره محکمه، طی نشده، حکم صادره، نهائی نمی‌شود. متهمی که بیگناه شناخته شود معمولاً تحت توقیف می‌ماند تا اینکه مرحله استیناف به پایان برسد. اگر تا 20 روز پس از صدور حکم محکمه ابتدائی، استیناف داده نشود حکم محکمه ابتدائی، نهائی می‌شود. هر درخواست تجدید نظر در حکم محکمه استیناف باید ظرف 30 روز داده شود. اگر درخواست استیناف پیش از انقضای مهلت تسلیم نشود، متهم باید به حکم قانون از زندان آزاد شود. در بسیاری موارد محاکم از عهده این مهلت‌ها بر نمی‌آمدند و توقیف شدگان در زندان باقی میماندند.

در مورد دوسیه‌هائی که قانون صریح وجود نداشت یا مواردی که قضات، خارنوالان، یا سران قوم از قانون اطلاع نداشتند، قضات و شوراهای غیررسمی قانون عرف را انفاذ می‌کردند. این طریقه غالباً به نتایجی منجر می‌شد که علیه زنان تبعیض بوجود می‌آمد.

زندانیان و توقیف شدگان سیاسی

گزارشی نشر نشد که حاکی از آن باشد که دولت، زندانیان و توقیف شدگان سیاسی دارد.

طرق قضائی ملکی و نحوه‌های رفع شکایات

اتباع کشور در مورد نقض قانون اساسی و حقوق بشر، بطور محدود از عدالت برخوردار می‌شدند و تفسیرهای مبتنی بر اعتقادات مذهبی در تعدادی از موارد بر حقوق بشر یا حقوق مبتنی بر قانون اساسی کشور رجحان می‌یافت. قوه قضائیه کشور به سبب فساد و فقدان ظرفیت، نقش مهم یا مؤثری در قضاوت در مورد دوسیه‌های ملکی ایفا نمیکرد ولی در مورد تعداد زیادی دوسیه‌های مربوط به قانون حاکم بر مسائل خانوادگی، قضاوت کرد.

و – مداخله خودسرانه در محرمیت شخص، خانواده و خانه یا مکاتبات

قانون، مداخله خودسرانه در موضوعات مربوط به محرمیت اشخاص را منع می‌کند اما دولت به همه موارد این مداخلات توجه نکرد. قانون جدید رسیدگی جنائی متضمن حفاظت‌های بیشتر برای محرمیت خانه، و تحکیم الزامات مربوط به تفتیش بدنی است. دولت در همه موارد این ممنوعیت‌ها را مراعات نمیکرد.

مأموران دولت به داخل شدن جبری به خانه و محل کسب و کار اتباع ملکی بدون مجوز قضائی ادامه دادند اما به گزارش «یوناما»، تعداد اینگونه موارد کاهش یافت.

گزارش‌هائی موجود بود که مأموران دولت ارتباطات خصوصی اشخاص، به شمول مکالمات تلیفونی و دیگر ارتباطات دیجیتالی آنها را بدون مجوز قانونی یا حکم قضائی کنترول میکردند.

مقامات، مردان و زنانی را به حیث بدل خویشان مذکر آنها که مظنون یا محکوم به جنایات بودند زندانی می‌کردند تا اشخاص متواری را وادار به تسلیم کنند. (نگاه کنید به بخش 1.د.).

شورشیان به ارعاب شرکت‌های تلیفون موبایل ادامه دادند تا انها مجبور شوند خدمات خود را متوقف کنند. درباره تخریب برج‌های تلیفون موبایل، رشوه دادن به نگهبانان، و قطع شبکه‌ها هنگام شب بخصوص در ولایات جنوب شرقی، جنوبی و شرقی گزارش‌هائی وجود داشت.

ز – کاربرد زور شدید و خلاف‌های دیگر در مناقشات داخلی

تداوم مناقشات داخلی به مرگ اشخاص ملکی، ربایش، بدرفتاری با زندانیان، خسارت به اموال، آوارگی ساکنان، و تعدیات دیگر منجر میشد. به سبب حملات شورشیان، وضعیت امنیت در اثر حملات شورشیان کماکان به حیث یک مسئله در طول سال باقی ماند. به گزارش «یوناما»، اشخاص ملکی، خاصتاً زنان و کودکان، کماکان آماج اصلی تشدید مناقشات مسلحانه قرار گرفتند. مرگ اشخاص ملکی بین ماه‌های جنوری و جون در مقایسه با دوره مشابه در سال 2013، معادل 17 فیصد، و تعداد اشخاص ملکی مجروح

نیز 28 فیصد افزایش یافت. اکثریت عظیم میزان مرگ اشخاص ملکی از حملات عناصر ضد دولتی ناشی می‌شد.

قتـــل هـــا: «یوناما» مستند ساخت که تعداد تلفات اشخاص ملکی در شش ماه اول سال 2014 به 4853 نفر (1564 نفر مرده و 3289 نفر مجروح) بالغ میشد که در مقایسه با تلفات اشخاص ملکی در شش ماه اول سال 2013 رویهمرفته 24 فیصد افزایش نشان میداد. طبق گزارش «یوناما»، تعداد تلفات اشخاص ملکی ناشی از عملیات نیروهای طرفدار دولت در سطح 9 فیصد باقی ماند در حالی که مجموع تلفات اشخاص ملکی ناشی از عملیات عناصر ضد دولت 74 فیصد کل تلفات بود.

به گزارش «یوناما» درگیری‌های زمینی میان طرفهای مناقشات مسلحانه و موارد هدف قرار گرفتن تصادفی اشخاص بیطرف در میان تیراندازی‌های طرفین مخاصمه بیش از موارد حملات بوسیله بم‌های خانگی و بزرگترین عامل مرگ اشخاص ملکی بود. در مقایسه با نیمه اول سال 2013، تعداد کودکانی که در اثر درگیری‌های زمینی کشته شدند دو برابر افزایش یافت و تعداد زنان مقتول دوسوم بیشتر شد. «یوناما» مستند ساخت که در مقایسه با سال 2013 تعداد تلفات اشخاص ملکی در اثر انفجار بم های ساخت خانه 7 فیصد افزایش یافت که بالاترین رقم مرگ و جراحات ناشی از انفجار این نوع بم های کنارجاده از سال 2009 به این سو محسوب میشد. عناصر ضد دولتی به کاربرد حملات انتحاری به اشخاص ملکی و مقامات دولت ادامه دادند.

عناصر ضد دولتی به حملات خود به رهبران مذهبی که به زعم آنها در سخنان خود شورش طالبان را مذمت میکردند ادامه دادند. عناصر ضددولتی همچنین به هدف قرار دادن مقامات دولتی ادامه دادند. قوای امنیتی، خاصتاً نیرو های ملی و پولیس محلی بویژه در مناطق بی ثبات هدف حملات طالبان بودند. حملات بلااستثنا گزارش کرد که عناصر ضددولتی گاهی از محل سکونت اشخاص ملکی برای حمله به نیروهای طرفدار دولت استفاده میکردند که سبب میشد حملات متقابل، به تلفات بیشتری در میان اشخاص ملکی منجر شود.

طالبان و عناصر ضد دولتی به حملات خود با کاربرد بلااستثنای زور ادامه دادند و دهاتیان، خارجیان، و کارکنان سازمان‌های غیردولتی را در حملات مسلحانه خود و بوسیله بم‌های موتری بم‌های انتحاری هدف قرار دادند. «یوناما» مستند ساخت که در اثر انفجار بم‌های خانگی در شش ماه اول سال، تعداد تلفات اشخاص ملکی به 1563 نفر (463 نفر کشته و 1000 نفر زخمی) بالغ شد که نسبت به مدت مشابه در سال 2013 معادل 7 فیصد افزایش نشان میداد.

آدم ربـایی‌ها: پولیس ضد جنائی وزارت داخله گزارش کرد که طی سال 2013 تعداد موارد آدم ربائی‌ها 155 مورد بود؛ در چهار ماه اول سال 2014 موارد آدم‌ربائی‌ها 36 مورد بود اما به سبب ناقص بودن گزارش آن موارد، تعداد واقعی اختطاف ها میتوانست بسیار بیشتر بوده باشد. طالبان کارگران دولت و اتباعی را که به زعم آنها با جامعه بین‌المللی همکاری می‌کردند هدف اختطاف قرار میدادند (نگاه کنید به

بخش ا.ب.). پنج عضو «آی سی آر سی» در ماه آگست ربوده شدند و شش روز بعد آزاد شدند؛ هیچ گروهی مدعی مسئولیت این اختطاف ها نشد.

بد رفتاری بدنی، مجازات و شکنجه: «یوناما» گزارش داد که در تاریخ 4 ماه جنوری یک کاروان موتری قوای پولیس ملی افغانستان در ولایت **هلمند** پس از آنکه کاروان مورد حمله قرار گرفت به یک زن و دختر که اشخاص ملکی بودند تیراندازی کردن و آنها را کشت. در تاریخ 12 جنوری اعضای پولیس محلی یک مرد 19 ساله را در ولایت کاپیسا توقیف کرد زیرا برادر یک قوماندان طالبان بود؛ جسد او دو روز بعد پیدا شد.

عناصر ضد دولتی به هدف قرار دادن اشخاص ملکی ادامه دادند. «یوناما» در تاریخ 23 جنوری گزارش داد که طالبان یک پسر 17 ساله را که گفته میشد برادرزاده یک قوماندان محلی بود در ولایت بلخ با گلوله کشت وسپس روی او سوخت ریخت و او را آتش زد. در تاریخ اول ماه می، یک بم خانگی که در یک موتر کار گذاشته شده بود در یک پاسگاه امنیتی در جاده منتهی به ولایت پنجشیر منفجر شد و 15 نفر، به شمول هفت اشخاص ملک یرا به قتل رساند؛ طالبان مدعی مسئولیت آن حمله شد. در تاریخ 6 جون، دو بمگذار انتحاری به موترهای همراه یک نامزد انتخابات ریاست جمهوری حمله کردند که به مرگ 13 اشخاص ملکی منجر شد. در ماه می، روزنامه نیویارک تایمز گزارش داد که عناصر ضد حکومت در ولایت ارزگان دو امام را که گفته میشد حاضر نشده بوند به نفع طالبان موعظه کنند به ضرب گلوله به قتل رساندند.

ماین‌های زمینی و مهمات منفجر نشده کماکان باعث مرگ و جراحات، محدودیت نواحی قابل زراعت، و ممانعت از بازگشت آوارگان شد. «مرکز هماهنگی اقدام در مورد ماین در افغانستان» («ماکا») گزارش کرد که میزان مرگ و جراحات ناشی از ماین‌های زمینی و مهمات منفجر نشده، کمتر از سال‌های پیش بود. طی پنج ماه اول سال گذشته تلفات ناشی مهمات باقیمانده از جنگ 142 نفر بود و 15 نفر هم در اثر انفجار ماین‌های زمینی کشته یا زخمی شدند که رویهمرفته تعداد تلفات گزارش شده را به 157 نفر رساند. به عبارت دیگرهر ماه حدود 26 نفر کشته یا زخمی شدند. علاوه بر این تلفات ناشی از ماین‌های معمولی ضد تانک و ضد نفرات، کماکان هزاران شخص ملکی دیگر نیز در اثر انفجار بم های کنار جاده کشته یا زخمی شدند. طبق گزارش «ماکا»، ماین‌های زمینی و مهمات منفجر نشده 1642 جامعه محلی در 257 ولسوالی به مساحت تقریباً 200 مایل مربع را در معرض خطر قرار داده بود. اکثر نواحی دیگر که در معرض خطر ماین قرار داشتند شامل تعداد نسبتاً کمی از ماین‌هائی بود که آنها را بطور خودسرانه در یک ناحیه وسیع پراکنده بودند ولی به هر حال مانع از بهره‌برداری کامل جوامع از اراضی می‌شدند. عملیات ماین روبی تا ماه جولای 80 فیصد تکمیل شده بود. وزارت معارف و سازمان‌های غیر دولتی به اجرای برنامه‌های تعلیمی و آگاهسازی از خطر ماین‌ها در سراسر کشور ادامه دادند.

عساکر خرد سال: دولت با کمک‌های بین‌المللی رسماً درباره همه کسانی که در نیروهای مسلح و پولیس به خدمت گرفته می‌شدند تحقیق می‌کرد و متقاضیانی را که زیر 18 سال عمر داشتند رد می‌کرد. با این حال

گزارش‌هائی نشر یافت که کودکان نیز توسط نیروهای ملی افغانستان و ملیشه‌های طرفدار دولت برای مقاصد نظامی استخدام و به کار گرفته می‌شدند. طبق یک طرح اقدام دولت، «یوناما» 16 مورد از به کارگیری کودکان در قوای مسلح طرفدار دولت و پولی ملی افغان اقداماتی به عمل آورد، به شمول تعلیم 150 عضوجدید در ساحه طرق تشخیص عمر افراد، اجرای یک طرح آگاه سازی در مورد استخدام افراد زیر عمر، تحقیق درباره موارد گزارش شده به کارگیری اشخاص زیر عمر، و تأسیس مراکزی در برخی از مراکز استخدام ولایتی برای مستند ساختن موارد به کار گیری کودکان. درباره هویت همه کسانی که استخدام میشوند تحقیق میشود و از جمله با آنها شرط میکنند که دست کم دو تن از ریش سفیدان جامعه محلی تصدیق کنند که فردی که به کار گرفته میشود 18 سال عمر دارد و واجد شرایط برای پیوستن به نیرو های ملی افغان میباشد. وزارت داخله و وزارت دفاع نیز دستور العمل‌های صادر کردند که به منظور پیشگیری از استخدام کودکان و تجاوز جنسی به آنها توسط نیرو های ملی افغان بود. رسانه‌ها گزارش دادند که در برخی موارد نیرو های ملی افغان از وجود کودکان به حیث مستخدم شخصی یا کارمند کمکی، خاصتاً برای مقاصد جنسی استفاده می‌کردند.

«یوناما» نیز کارگیری کودکان توسط طالبان و دیگر عناصر ضد دولتی را مستند میکرد، اما آمار غیر قابل اعتماد بود و به دست آوردن آن نیز دشوار بود. در برخی موارد، طالبان و دیگر عناصر ضددولتی از کودکان به حیث بمگذارهای انتحاری و سپر بلا استفاده می‌کردند و در موارد دیگر از آنها برای کمک به کارهای دیگر خود مانند گذاشتن بم های کنار جاده، خاصتاً در ولایات جنوبی، بهره‌برداری می‌کردند. رسانه‌ها، سازمان‌های غیر دولتی و ادارات مربوط به سازمان ملل متحد گزارش کردند که طالبان کودکان را فریب می‌دادند و با وعده پول و بهانه‌های کاذب مذهبی آنها را مجبور می‌کردند بمگذار انتحاری شوند.

همچنین نگاه کنید به گزارش سالانه وزارت امور خارجه امریکا زیر عنوان *«گزارش قاچاق انسان»* در ویبسایت www.state.gov/j/tip/

سایر بدرفتاری‌های مرتبط با مناقشات: محیط امنیتی افغانستان همچنان بر توانمندی سازمان‌های انسان‌دوست در راستای فعالیت آزادانه در بسیاری نواحی کشور اثر منفی می‌گذاشت. شورشیان عمداً کارکنان دولت و سازمان‌های امدادگر را هدف قرار میدادند.

افراد مظنون طالبان به موترهای سازمان‌های غیردولتی آتش میگشودند و به دفاتر آنها و به مهمانخانه‌ها، رستوران‌ها و هوتل‌هایی که محل تجمع آنها بود حمله می‌کردند. سازمان‌های غیردولتی حمله می‌بردند. خشونت و بی ثباتی مانع انکشاف، امداد و عملیات نوسازی میشد. سازمان‌های غیردولتی گزارش کردند که شورشیان، افراد قدرتمند محلی، و رهبران ملیشه‌ها، رشوت مطالبه می‌کردند تا ملزومات امدادی را به داخل کشور بیاورند و توزیع کنند. در ماه جولای، افراد مسلح شش عضو یک گروه «هِیلو ترست» را که یک مؤسسه ماین روب بود هنگامی که رهسپار ولسوالی کهسان در ولایت هرات بودند به قتل رساندند.

در تاریخ 13 مه دسمبر، طالبان 11 عضو مؤسسه مین زدائی استرلینگ افغانستان که یک گروه مین روب بودند در ولسوالی نادی علی ولایت **هلمند** کشتند و شش نفر را مجروح ساختند.

در تاریخ 20 ماه مارچ، به هوتل سرینا در کابل که مورد استفاده خارجیان بود حمله کردند. آن حمله به قتل نُه شخص ملکی، به شمول یک ژورنالیست برجسته و خانواده‌اش، و سه تبعه خارجی، به شمول یک نفر که به حیث ناظر انتخابات به افغانستان آمده بود منجر شد. در تاریخ 24 ماه اپریل، یک نگهبان سه طبیب خارجی را در شفاخانه بین‌المللی کابل به ضرب گلوله کشت و دو شخص دیگر را زخمی کرد. یک بم موتری که در تاریخ 15 ماه جولای توسط مهاجمان ناشناس کار گذاشته شده بود در یک بازار مزدحم در ولسوالی اُرگون ولایت پکتیا منفجر شد و دست‌کم 89 نفر را به قتل رساند.

طالبان در تلاش‌های خود برای متوقف ساختن عملیات دولت و اقدامات انکشافی به پخش نمودن پیام‌های تهدید آمیز ادامه دادند. شورشیان از وجود اشخاص ملکی، به شمول اطفال، به حیث سپر بلا استفاده می‌کردند و این کار را با قرار دادن آنها در معرض آتش یا با قرار دادن عمیات خود در محیط‌های ملکی انجام می‌دادند.

در جنوب و شرق کشور، طالبان و دیگر عناصر ضد حکومت غالباً اهالی محل را مجبور می‌کردند که به جنگجویان آنها غذا و پناه بدهند. طالبان همچنین به حمله به مکاتب، ستیشن‌های رادیو، و ادارات دولتی ادامه دادند.

در ماه مِی، سه تن از مهاجمان طالبان به دفتر ولایتی وزارت عدلیه در جلال آباد هجوم بردند و پنج شخص ملکی را کشتند و هفت نفر دیگر را زخمی کردند. طالبان در یک اطلاعیه مدعی مسئولیت آن حمله شد و ذبیح الله مجاهد، سخنگوی طالبان، اظهار داشت که آن حمله پاسخ به احکامی بود که به زیان منافع طالبان صادر شده بود.

قسمت 2. مراعات آزادی‌های مدنی، به شمول:

إ- آزادی بیان و مطبوعات

قانون اساسی کشور آزادی بیان و مطبوعات را پیش‌بینی کرده است اما دولت این حقوق را به درجات متفاوت، محدود ساخته است.

آزادی بیان: با وجودی که قانون اساسی کشور آزای بیان را تأمین میکند مقامات برای خاموش کردن منتقدان، به اِعمال فشار، وضع مقررات، و انواع تهدیدها متشبث شدند. در سطح ولایات که رسانه‌ها به شخصیت‌های خاص یا احزاب سیاسی، به شمول دلالان محلی قدرت، مانند رهبران عساکر سابق دوره مجاهدین که بسیاری از ستیشن‌های رادیو و رسانه‌های تحریری را در اختیار داشتند و بر محتویات آنها

اعمال نفوذ می‌کردند آزادی بیان و رسانه‌های مستقل حتی بیشتر زیر فشار قرار گرفتند. جنگ‌سالاران محلی منتقدین خود و اشخاص ملکی و ژورنالیست‌ها، هر دو، را مورد ارعاب و تهدید قرار میدادند.

آزادی مطبوعات: با وجودی که ، رسانه‌ها در طول سال مستقلاً گزارش‌های خود را نشر میکردند و غالباً از دولت آشکارا انتقاد میکردند، آزادی کامل مطبوعات در میان نبود. مقامات گاهی برای ساکت کردن منتقدین به فشار، مقررات، و تهدید متشبث میشدند. سیاستمدارن، مقامات امنیتی و دیگر کسانی که در مسند قدرت قرار داشتند، روزنامه‌نگاران را به خاطر مطالبی که گزارش میکردد توقیف، تهدید یا ایذاء میکردند. در سطح ولایات که بسیاری از رسانه‌ها به شخصیت‌های خاص یا احزاب سیاسی، مرتبط بودند آزادی بیان و وجود رسانه‌های مستقل حتی بیشتر زیر فشار قرار داشت. این اشخاص و احزاب شامل دلالان قدرت، مانند رهبران نظامی سابق دوره مجاهدین سابق بودند که مالک بسیاری از ستیشن‌های رادیو تلویزیون و رسانه‌های تحریری بودند و بر محتوای آنها اعمال نفوذ میکردند.

رسانه‌های تحریری مجلات، خبرنامه و روزنامه نشر میکردند. انواع گسترده سرمقالات و روزنامه‌هاعلناً از حکومت انتقاد میکردند اما به سبب بالا بودن میزان بیسوادی در کشور، اکثر اتباع تلویزیون و رادیو را به رسانه‌های تحریری ترجیح میدادند. وزارت اطلاعات و فرهنگ گزارش داد که 350 ستیشن تلویزیون یا رادیو وجود داشت. رادیو به سبب آنکه نسبتا آسانتر در دسترس همگان بود، بیش از همه طرفدار داشت و دامنه نفوذ آن 77.4 فیصد بود در حالی که دامنه پوشش تلویزیون 58.4 فیصد بود.

وزارت اطلاعات و فرهنگ اختیار دارد که مطبوعات و رسانه‌ها را تابع مقررات خاص سازد اما تا پایان سال کمیسیون رسانه‌های همگانی را که به موجب قانون وجود أن برای اجرای آن مقررات ضرورت دارد هنوز تشکیل نشده بود. با وجودی که قانوناً وزارت اطلاعات و فرهنگ مسئول نظارت بر رسانه‌ها است، شورای علمای دین («شورای علما») بر امور مربوط به رسانه‌ها نفوذ در خور توجه داشت. کمیسیون رسانه‌ها وابسته به کمیسیون مستقل انتخابات («آی.ای.سی.») که در نوامبر 2013 تشکیل شد تا بر پوشش خبرهای مربوط به نامزدان ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی نظارت کند در دور اول و دور دوم مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری فعالیت داشت. کمیسیون رسانه‌ها منع پوشش خبری «آمار غیرعلمی» و گزارش‌های غرضمندانه را منع کرد و قانون انتخابات را که از جمله مقرر میساخت ساعاتی برای منع نشر گزارش‌ها توسط رسانه درباره فعالیت‌های انتخاباتی در نظر گرفته شوئد به اجرا در آورد. مدت عدم نشر از 24 ساعات قبل از هر دور انتخابات شروع میشد. رسانه‌ها از برخی از این مقررات انتقاد کردند و آنها بیدادگرانه توصیف کردند، بویژه این الزام را که رسانه‌ها باید مقدار عواید خود از بابت اعلانهای نامزدها را افشا کنند. کمیسیون رسانه‌ها در دورهای اول و دوم انتخابات برخی از رسانه‌ها را، عمدتاً به سبب نشر گزارشهای غرضمندانه، جریمه کرد. ناظران گفتند که نقش رسانه‌ها در انتخابات عمدتاً مثبت بوده است.

خشونت و مزاحمت: مقامات برای ساکت کردن ژورنالیست‌های مخالف دولت، بخصوص کسانی که از مصونیت داشتن متخلفان، جنایات جنگی، مقامات دولت، و شخصیت‌های قدرتمند محلی، شدیداً انتقاد

می‌کردند مرتباً به تهدید، خشونت و ارعاب متشبث می‌شدند. کمیته ایمنی ژورنالیست‌های افغان 68 مورد خشونت و ایذاء لفظی در شش ماه اول سال را گزارش کرد. مقامات در ماه جون، سردبیر یک وبسایت خبری به لسان پشتو به نام *Benawa.com* را که مقیم خارج از کشور بود به هنگام ورود به کندهار بازدشت کردند که گفته میشد دلیلش این بود که مطالب آن وبسایت در باره والی کندهار ناخوشایند بود. آن سردبیر ظاهراً پس از آنکه از والی پوزش خواست آزاد شد اما آن سردبیرتکذیب کرد که از والی پوزش خواسته است. در ماه آگست، مقامات مانع از خروج ماتیو روزنبِرگ، خبرنگار روزنامه *نیایارک تایمز* از افغانستان شدند، سپس او را از کشور اخراج کردند زیرا حاضر نشده بود منبع مقاله‌ای را که درباره تهدید مقامات قدرتمند کشور به قبضه کردن قدرت درج کرده بود افشا کند. در ماه اکتوبر، رئیس جمهور غنی حکم منع بازگشت روزنبرگ به کشور را لغو کرد.

در ماه اکتوبر پس از آنکه رسانه خبری *افغانستان اِکسپرِس* عقیده‌ای را نشر کرد که کفر به نظر میرسید، دولت تحقیقاتی را آغاز کرد. عبدالله عبدالله ، ریاست قوه مجریه، ریاست جلسه شورای وزیران را به عهده داشت و به وزارت داخله و وزارت اطلاعات و کلتور دستور اقدام قور و توقیف کارکنان *افغانستان اِکسپرِس* را صادر کرد. گزارشها حاکیست که مقامات 15 نفر را که به آن نشریه مرتبط بودند توقیف کردند ولی بعداً آنها را آزاد نمودند و تحقیقات درباره مقاله را متوقف ساختند.

وضعیت فعلی امنیت، یک محیط خطرناک برای ژورنالیست‌ها بوجود آورده حتی اگر مشخصاً هدف قرار نگرفته باشند. «نی»، یک سازمان غیردولتی حامی آزادی رسانه‌ها، گزارشی درباره افزایش موارد خشونت و تهدید علیه ژورنالیست‌ها نشر داد. نی گزارش کرد که طی سه ماه اول سال، چهار ژورنالیست کشته شدند که بیش از تعداد موارد در تمام سال 2013 بود. نی و کمیته حفاظت از ژورنالیستهای افغان اظهار داشتند که مقامات دولت مرتکب بیش از 60 فیصد تجاوزها علیه ژورنالیست‌ها بودند. برای مثال، در تاریخ 4 ماه آپریل، قوماندان پولیس عکاس خبرگزاری اسوشیتد پرس، آنیا نیدرینگهاس، و کَتی گانون، ژورنالیست، را درون موترشان در شرق افغانستان هدف گلوله قرار داد که به مرگ اولی و جراحات دومی منجر شد. ژورنالیست‌ها شکایت داشتند که دولت موارد خشونت علیه ژورنالیست‌ها و کشته شدن آنها را پیگری نمیکند که این امر سبب فزونی بیشتر خشونت‌ها علیه آنها میشود.

در ماه جنوری پولیس جسد سوخته و مثله شده نور احمد نوری، خبرنگار روزنامه *نیایارک تایمز* را پشت محوطه یک فروشگاه موتر در **هلمند** پیدا کرد. هیچکس مدعی ارتکاب آن قتل نشد. برادر نوری گزارش داد که آن خبرنگار را به دلیل کار او تهدید به مرگ کرده بودند. در ماه مارچ، یک مهاجم ناشناس یک ژورنالیست سویدنی به نام نیلس هورنر را در کابل با گلوله کشت. در تاریخ 16 ماه سپتمبر، یک مهاجم ناشناس یک زن روزنامه‌نگار به نام پلواشه توخی را که برای رادیو بیان در ولایت شمالی بلخ کار می‌کرد بوسیله خنجر به قتل رساند.

یک سازمان مستقل حامی ژورنالیست‌ها کماکان به تأمین یک مأوای امن برای ژورنالیست‌هائی که با تهدیدات مواجه بودند ادامه داد. آن سازمان گزارش کرد که مقامات مجری قانون عموماً برای فراهم

کردن کمک برای ژورنالیست‌هائی که هراس آنها بی اساس نبود همکاری می‌کردند اما محدودیت ظرفیت تحقیقی آنها موجب می‌شد که دوسیه‌ها در بسیاری موارد لاینحل بماند. انجمن مستقل وکلای مدافع افغانستان یک کمیته قانون رسانه‌ها تشکیل داد تا برای مؤسسات مربوط به رسانه‌ها پشتیبانی، مهارت و خدمات قانونی فراهم سازد.

ژورنالیست‌های زن تقریباً 30 فیصد کارکنان رسانه‌ها را تشکیل میدادند. گزارشگران زن در انجام حرفه خود با دشواری رو به رو بودند، هرچند که برخی از زنان بر ستیشن‌های رادیو در سراسر کشور نظارت داشتند و برخی از ستیشن‌های رادیو اختصاصاً بر رسیدگی به مسائل زنان تأکید مینهادند. عواملی چون ضعف امنیت، فقدان دسترسی به تعلیم، و ناامنی شرائط کار کماکان مشارکت زنان در رشته رسانه‌ها را محدود میساخت. کمیته ایمنی ژورنالیست‌های افغان همچنین گزارش کرد که خبرنگاران زن مورد بدرفتاری جنسی از سوی مدیران رسانه‌ها قرار میگرفتند.

سانسور یا محدودیت محتوا: گفته می‌شد که دولت می‌کوشید گزارش‌های رسانه‌هایی را که مغایر نظر دولت بود محدود کند. در ماه جنوری یک ژورنالیست رادیو تلویزیون افغانستان مدعی شد که از سوی رئیس ولایتی وزارت معارف در ولایت زابل تهدید شد و خویشان آن مرد او را به سبب نشر گزارشی درباره فساد درون مدیریت ولایتی وزارت معارف لت و کوب کردند. درماه سپتمبر 2013، گفته شد که از سوی عبدالبصیر سالنگی، والی ولایت پروان، و چندین تن از محافظان شخصی او به یک خبرنگار به نام نصرت‌الله اقبال، که از یک کتاب تاریخ که توسط والی در صفحه فیسبوک او نوشته شده بود انتقاد کرده بود حمله شد.

برخی از ناظران رسانه‌ها مدعی بودند که ژورنالیست‌ها به سبب ترس از تلافی‌جوئی خشونت‌بار از سوی مقامات پولیس ولایتی و خانواده‌های متنفذ، در مورد گزارش مربوط به فساد اداری، اختلاس اراضی، دخالت مقامات محلی در قاچاق مواد مخدر، به خودسانسوری متشبث می‌شدند. برای مثال یک ژورنالیست در ولایت **هلمند** گزارش کرد که یک مرد که او را تعقیب میکرد کوشید کامره ای را که بوسیله آن از یک پروژه اراضی مورد اختلاس فلم برمیداشت از چنگ او در آورد و بگیرد. آن ژورنالیست مدعی شد که مقامات هلمند به او توصیه میکردند که به سبب ارتباطات آن مهاجم با دولت، آن قضیه را دنبال نکند. به سبب اینگونه فشارها، رسانه‌هاغالباً ترجیح میدادند درباره موضوع‌های حساس به نقل از رسانه‌های خارجی اکتفا کنند و در برخی موارد خبرهایی را که خود تهیه کرده بودند به ژورنالیست‌های خارجی می‌دادند.

قوانین افترا/امنیت ملی: قانون جزا و قانون رسانه‌های همگانی، برای هتک حیثیت مجازات حبس و جریمه مالی در نظر گرفته است. مقامات گاهی از موضوع هتک حرمت به حیث بهانه‌ای برای خفه کردن انتقاد از مقامات دولت بهره برداری میکردند. طبق گزارشی، شعبه محکمه استیناف دربغلان در ماه آپریل رئیس اتحادیه روزنامه‌نگاران و ردیس تلویزیون تنویر را احضار کرد تا درباره شکایات ریاست عمومی امنیت ملی در مورد اظهارات علنی درباره لت و کوب شدن روزنامه‌نگاران بدست مقامات ریاست

عمومی امنیت ملی پاسخ بدهند. وزارت اطلاعات و فرهنگ آنطور که قانون ملزم میسازد قبلاً ادعاهای ریاست عمومی امنیت ملی را در مورد هتک حرمت بررسی کنند، هیچ بررسی نکرده بود.

اثر غیردولتی: ژورنالیست‌ها کماکان با تهدیدات از سوی طالبان و دیگر شورشیان رو به رو بودند. خبرنگاران اذعان میکردند که از انتقاد از شورشیان و برخی کشورهای همسایه در گزارش‌های خود اجتناب میکردند زیرا از انتقام طالبان هراس داشتند. خشونت و ارعاب نسبت به ژورنالیست‌ها از سوی نیروهای شورشی و طالبان به حیث نگرانی باقی ماند و کماکان فضای فعالیت ژورنالیست‌ها را محدود میکرد.

طالبان در کار رسانه‌ها، خاصتاً ژورنالیزم تحریری مستقیماً و نیز بطور غیرمستقیم اِعمال نفوذ میکردند و این کار را با تهدید به رساندن آسیب بدنی به برخی از ژورنالیست‌ها و بوسیله تحویل مستقیم خبرهایشان به دیگران انجام میدادند. ژورنالیست‌ها گزارش کردند که اگر خبرهائی را که به نفع دولت است نشر کنند مورد تهدید قرار میگیرند.

کمیته حمایت از ژورنالیست‌ها گزارش کرد که خبرنگاران داخلی و خارجی کماکان در معرض خطر ربوده شدن قرار داشتند.

آزادی انترنیت

گزارش‌های موجهی نشر می‌شد که دولت دسترسی به انتیرنت را محدود ساخته است. در سال 2012، وزارت تکنالوژی معلوماتی و مخابرات اعلام کرد که در نظر دارد ویب‌سایت‌های حاوی تصاویر و مطالب قبیحه و قمار را مسدود کند اما برای اجرای این دستورالعمل کماکان فاقد ظرفیت بود.

انواع رسانه‌ها و فعالان مرتباً از رسانه‌های اجتماعی برای بحث درباره تحولات سیاسی استفاده میکردند و فیسبوک در مناطق شهری بطور گسترده مورد استفاده قرار میگرفت. طالبان از انترنت و رسانه‌های اجتماعی (مانند تویتر) برای نشر پیامهایشان استفاده میکردند. با وجودی که پوشش انترنت گسترده بود، به سبب بالا بودن قیمت‌ها، بی کفایتی محتوای محلی، و بیسوادی، استفاده از آن نسبتاً کم بود. در مناطق برای نشر پیام‌های خود استفاده می‌کردند. هر چند پوشش انترنت وسیع بود اما به سبب بالا بودن قیمت‌ها، کافی نبودن محتوای محلی، و بیسوادی، میزان استفاده از انترنت پائین بود.

در اواخر ماده جون، سخنگوی ریاست عمومی امنیت ملی به یک روزنامه گفت که ریاست عمومی امنیت ملی حاضر است افرادی را که شایعه پخش میکنند تا به آشوب منجر شود توقیف کند. وزیر مخابرات و تکنالوژی معلوماتی گزارش کرد که گزینه‌های مسدود کردن صفحات خاصی را که تنش‌های قومی را دامن میزند و تحریک به خشونت میکند بررسی کرده است. در ماه جولای شورای امنیت ملی یک پیشنهاد مسدود ساختن موقت فیسبوک در سراسر کشور را بررسی کرد ولی آن را رد کرد.

آزادی آکادمیک و وقایع فرهنگی

دولت برای آن تعداد از برنامه‌های درسی و تحقیقاتی که غیر اسلامی می پنداشت محدودیت‌های وضع کرده بود که مستلزم تأیید قبلی از سوی «وزارت‌ها و نهادهای مربوطه» مانند وزارت حج و اوقاف بود. قانونگذاران محافظه‌کار از آنچه که، مانند «*آواز افغانستان*»، به باور آنها «هرزه و غیر اسلامی» بود انتقاد میکردند و ناموفقانه خواستار آن شدند که وزارت اطلاعات و فرهنگ، پخش «برنامه‌های غیراسلامی» را منع کند. خوانندگان و هنرپیشه‌های زن مرتباً تهدید به مرگ میشدند.

ب – آزادی تجمع و انجمن مسالمت‌آمیز

آزادی تجمع

دولت عموماً به حق اتباع به تظاهرات مسالمت‌آمیز احترام میگذاشت. تجمعات یا اعتراضات عمومی متعددی در طول سال برگزار شد که به انواع آرمان‌ها، به شمول انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی، اعتراض علیه تلفات اشخاص ملکی، و اعتراض علیه خشونت نسبت به زنان، مربوط می‌شد. بیش از 300 تجمع بزرگ فعالان در سرتاسر کشور برگزار شد. در ماه‌های جون و جولای صدها نفر در کابل در ارتباط با گزارش‌های مربوط به تقلب در انتخابات تظاهرات به پا کردند. در اوخر جولای، صدها تن از اتباع در کابل راه‌پیمائی کردند تا نسبت به قتل 14 تن از اعضای قوم هزاره توسط طالبان در ولایت غور اعتراض کنند.

آزادی انجمن

حق برخورداری از آزادی انجمن در قانون اساسی کشور پیش‌بینی‌شده و دولت عموماً این حق را مراعات کرده است. قانون سال 2009 درباره احزاب سیاسی، احزاب را ملزم میسازد که نزد وزارت عدلیه ثبت نام کنند و هدفهای منطبق با اسلام را پیگیری کنند. قانون مقرر میدارد که حزب باید دست‌کم 10000 عضو داشته باشد تا بتواند نزد وزارت عدلیه ثبت نام کند.

در سال 2012، شورای وزیران مقرراتی را تصویب کرد که احزاب سیاسی را ملزم میسازد ظرف یک سال پس از تاریخ ثبت نام، دست‌کم در 20 ولایت دفاتری دائر کنند. به احزاب هشدار داده شد که اگر در مراعات این مقررات کوتاهی کنند از فهرست رسمی وزارت عدلیه حذف میشوند. وزارت عدلیه در یک بررسی سرتاسری در مورد ایجاد دفاتر ولایتی احزاب در طول سال، متوجه شد که احزاب گوناگون آن مقررات را مراعات نکرده‌اند اما تا پایان سال نام آنها از فهرست حذف نشد.

ج – آزادی مذهب

رجوع کنید به *«گزارش بین‌المللی آزادی مذهب»*، وزارت امور خارجه امریکا، در ویب سایت www.state.gov/j/drl/irf/rpt/

د - آزادی گشت و گزار، آوارگان داخلی، حمایت از پناهندگان، و اشخاص فاقد تابعیت

آزادی گشت و گزار داخلی، سفر به خارج، مهاجرت، و بازگشت مهاجران به کشور در قانون پیش بینی شده است اما دولت گاهی گشت و گزار اتباع را به دلایل امنیتی محدود می‌کرد.

دولت با کمیشنری عالی پناهندگان ملل متحد («یو.اِن.اِچ.سی.آر.»)، «سازمان بین‌المللی مهاجرت»، و دیگر سازمان‌های بشری در راستای تأمین حمایت و کمک برای آوارگان داخلی، پناهندگان، بازگرداندن پناهندگان، و دیگر اشخاصِ نیازمندِ توجه، کماکان به همکاری ادامه داد. کمک دولت به اشخاص آسیب‌پذیر، به شمول بازگشتگان از پاکستان و ایران اندک بود و اتکاء به جامعه بین‌المللی ادامه یافت.

گشت و گذار داخل کشور: رانندگان تاکسی، لاری، و موترهای سرویس یا بَس گزارش می‌کردند که نیروهای امنیتی پوسته‌های غیرقانونی ایجاد می‌کردند و از مسافران پول و اجناس اخاذی می‌کردند.

بزرگترین مانع گشت و گزار در پاره‌ای نواحی کشور فقدان امنیت بود. در بسیاری نواحی خشونت شورشیان، راهزنی، ماین‌های زمینی، و بم های کنار جاده سفر را بخصوص هنگام شب فوق‌العاده خطرناک می‌کردند.

شورشیان مسلح نیز با ایجاد پوسته های غیرقانونی، پول و اجناس اخاذی می‌کردند. طالبان بر باشندگان محلی در محلاتی که تحت تسلط شان بود، بیشتر در جنوب شرق کشور، قیود شب گردی وضع میکردند.

برخی رسوم اجتماعی، آزادی گشت و گزار زنان را بدون رضایت یک خویشاوند مرد یا بدون همراهی و مراقبت یک خویشاوند مرد محدود می‌کرد.

بیجا شدگان داخلی

بیجا شدن های داخلی مردم افزایش یافت که عمدتاً از عملیات عسکری و نیز در اثر آفات طبیعی و شرایط غیرعادی کار ناشی می‌شد. به گزارش «یو.اِن.اِچ.سی.آر.»، تا پایان سال، به سبب مناقشات در کشور

تخمیناً 701900 نفر آواره داخلی وجود داشت. به گزارش مقامات، تا پایان ماه جولای، 60300 نفر بر تعداد آوارگان ناشی از مناقشات افزوده شده است. مناقشات و خصومت‌های مسلحانه، بدتر شدن امنیت عمومی، تهدیدها، ارعاب، و عملیات عسکری عمدتاً علل مشخص آوارگی شناخته میشد. به گفته مرکز نظارت بر آوارگان داخلی، بیش از نیمی از آوارگان داخلی در چهار ولایت هرات، ننگرهار، **هلمند** و کندهار سکونت یافته بودند.

محدودیت دستیابی به کمک‌های بشردوستانه سبب تأخیرهائی در شناسایی، ارزیابی و کمک رسانی به موقع به آوارگان داخلی میشد بطوری که تعداد تخمینی آوارگان داخلی بسیار بیشتر از اقام رسمی میشد. آوارگان داخلی کماکان از دستیابی به حفاظت اساسی، به شمول امنیت شخصی و فزیکی و سرپناه باز میماندند. بسیاری از آوارگان داخلی، خاصتاً خانوارهای که یک زن رئیس خانواده محسوب میشد در راستای دستیابی به خدمات اساسی با دشواری مواجه میشدند زیرا دارای اسناد هویت نبودند. آوارگان داخلی در مناطق شهری با تبعیض، کمبود امکانات صحی و دیگر خدمات اساسی رو به رو بودند و دایماً در معرض خطر اخراج از مناطقی بودند که به گفته مرکز نظارت بر آوارگان داخلی بطور غیرقانونی اشغال شده بود. زنان در کمپ‌های بیجاشدگان سطوح بالائی از خشونت خانگی را گزارش می‌کردند. برای امرار حیات و کار کردن در مدت آوارگی فرصت‌های محدودی وجود داشت و این امر به آوارگی مجدد منجر می‌شد و ردیابی اشخاص آسیب‌پذیر را دشوار می‌کرد. بیجاشدگان داخلی معمولاً به خدمات محلی دسترسی داشتند اما گاهی به سبب دوری مسافت و عوامل دیگر، دسنرسی آنها کمتر از دسترسی همسایگانی بود که آوارگان داخلی محسوب نمیشدند. دولت یک خط مشی ملی در مورد بیجاشدگان داخلی اتخاذ کرد که اگر اجرای میشد حقوق آنان را حفظ می‌کرد و راه حل‌های دوامدار برای اسکان آنها ارائه میکرد.

حمایت از پناهجویان

دسترسی به پناه: اعطای پناهندگی یا پناه دادن در قوانین پیش‌بینی نشده و دولت سیستمی جهت فراهم ساختن حمایت از پناهندگان ایجاد نکرده است. طبق میثاق‌های بین‌المللی و توافق‌ها میان افغانستان، پاکستان، و کمیشنری عالی ملل متحد در امور مهاجرین، عودت پناهندگان باید بسته به رضایت آنها باشد. موارد تأیید شده‌ای از استرداد اجباری پناهندگان وجود نداشت اما گزارش‌هایی موجود بود که مقامات، اویغورهائی را که در افغانستان در زندان به سر میبردند به مقامات چین تحویل داده‌اند. دولت برای حفاظت و پاسخگویی به نیازهای بیش از 100000 آواره که در اثر عملیات نظامی پاکستان علیه شورشیان در مناطق تحت حکومت فدرال بیخانمان شده و به داخل ولایت‌های خوست و پکتیا رانده شده‌اند با جامعه بین‌المللی از نزدیک همکاری میکند.

دولت به تأمین حمایت در برابر اخراج یا بازگرداندن پناهندگان به کشورهائی که جان یا آزادی آنها به دلایل نژاد، مذهب، ملیت، عضویت در یک گروه خاص، یا اعتقادات سیاسی، مورد مخاطره قرار می‌گیرد ادامه داد.

ظرفیت دولت برای جذب آوارگان بازگشته، کماکان پائین بود. تعداد آوارگانی که به کشورشان بازمیگشتند در طول سال به سبب عدم اطمنیان در مورد امنیت در دوره پس از انتقال و به سبب تمدید کارت اقامت پناهندگان افغان در پاکستان تا پایان ماه دسمبر 2015، رو به کاهش رفت.

در طول نیمه اول سال، 9323 پناهنده افغان به رضای خود و با کمک کمیشنری عالی ملل متحد در امور مهاجرین به کشورشان بازگشتند. تعداد متوسط روزانه بازگشته‌ها در طول سال 64 فیصد نسبت به مدت مشابه در سال 3201 افزایش نشان میداد.

دسترسی به خدمات اساسی: اسکان مجدد بازگشتگان، دشوار بود. کمیشنری عالی ملل متحد به اتفاق افغانستان، ایران، و پاکستان در سال 2012 یک ستراتیژی با هدف حفظ موقعیت پناهندگی برای کسانی که در کشورهای همسایه باقی مانده بودند ایجاد کردند که ضمناً به ادغام مجدد عودت کنندگان در جامعه از طریق کمک‌های هدفمند، به شمول کمک در ساحات تعلیم، صحت و استخدام، خدمت می‌کرد. بازگشتگان در ظاهر به صحت، تحصیل، و خدمات دیگر متساویاً دسترسی داشتند اما در عمل، در برخی از مناطق که تلفیق بیشتری می‌بایستی در آنجا صورت می‌گرفت، امکانات حمل و نقل یا وجود راه‌هائی که به دهات و مراکز شهری دور می‌رسید محدود بود و دسترسی به آن خدمات و امکانات اقتصادی را دشوار می‌ساخت.

بخش 3 – احترام به حقوق سیاسی: حق اتباع به تغییر حکومت خویش

قانون اساسی کشور این حق را برای اتباع پیش بینی کرده است که حکومت خود را از طریق انتخابات آزاد و منصفانه تغییر دهند، و اتباع این حق را در عمل در انتخابات ریاست جمهوری سال 2014 و در انتخابات پارلمانی سال 2010 بر مبنای حق رأی عمومی اِعمال کردند. طالبان کوشیدند رأی دهندگان را با استفاده از خشونت مرعوب کنند و از رفتن آنها به جایگاه‌های رأی در هر دو دور انتخابات ریاست جمهوری در سال 2014 منصرف سازند. اتهامات مربوط به تقلب شدید و گسترده و فساد نیز بر انتخابات خدشه وارد ساخت. در نتیجه اتهامات یکی از نامزدان اننخابات در مورد تقلب گسترده، کمیسیون مستقل انتخابات با برخورداری پشتیبانی معتنی‌به از سوی ایالات متحده و ناظران بین‌المللی، از ماه جولای تا ماه سپتمبر یک بازرسی از صندوق‌های رأی مربوط به دور نهائی انتخابات ریاست جمهوری انجام داد. کمپ‌های انتخاباتی هر دو نامزد، در ماه سپتمبر یک موافقتنامه سیاسی امضا کردند و بموجب آن یک حکومت وحدت ملی تشکیل دادند و از جمله یک مقام رئیس اجرائیه ایجاد کردند.

انتخابات و اشتراک سیاسی

انتخابات اخیر: برغم تهدیدهای طالبان و هوای نامساعد، اتباع از سرتاسر کشور در تاریخ 5 آپریل درانتخابات ریاست جمهوری و شورای ولایتی رأی دادند. به گفته کمیسیون مستقل انتخابات، بیش از 6.8 میلیون رأی دهنده در دور نخست انتخابات ریاست جمهوری مشارکت کردند. هر چند حوادث امنیتی در نقاط مختلف کشور رخ داد، ظاهراً فقط اثر کمی بر حضور مردم در جایگاه های رأی گذاشت و هیچ واقعه‌ای که تلفات انبوه ایجاد کند پیش نیامد. از هشت نامزد ریاست جمهوری که در دئر نخست رقابت کردند وزیر امور خارجه سابق، عبدالله عبدالله، و وزیر پیشین مالیه، اشرف غنی احمدزی، بالاترین میزان رأی، یعنی به ترتیب 45 فیصد و 31.6 فیصد رأی را به دست آوردند. اما هیچکدام از دو نامزد بیش از 50 فیصد رأی لازم برای پیروزی فاحش و اجتناب از دور نهائی انتخابات را به دست نیاورد. انتخابات نهائی بین غنی و عبدالله در تاریخ 14 جون انجام شد. در تاریخ 21 ماه سپتمبر، کمیسیون مستقل انتخابات غنی را رئیس جمهور جدید اعلام کرد. طبق گزارش رسانه‌ها در مورد درز کردن آمار کمیسیون مستقل انتخابات، بازرسی صندوق‌ها انجام شد و به ابطال بیش از 850000 رأی تقلبی در میان تخمیناً هشت میلیون رأی منجر شد.

نهادهای دولتی و جامعه ملکی مشارکت زنان را ستودند و تخمین زدند که تعداد زنانی که در انتخابات سال 2014 مشارکت کردند بیش از تعداد زنان در انتخابات ریاست جمهوری سال 2009 بود. در حالی که گزارش‌هائی نشر شد که حاکی از کم بودن میزان مشارکت زنان در برخی مناطق روستائی بود، گزارش‌های افواهی از منابع مختلف دلالت بر آن داشت که مشارکت زنان رویهمرفته در خور توجه بود و کمیسیون مستقل انتخابات تخمین زد که تعداد آراء زنان در دور نخست انتخابات 5 آپریل معادل تقریبا 36 فیصد کل آراء بود. افزایش میزان مشارکت زنان تا حدی قابل انتساب به واحد جنیست کمیسیون مستقل انتخابات بود که برای نخستین بار یک ستراتیژی برای پشتیبانی از اشتراک زنان در انتخابات تنظیم و اجرا کرد. هر چند به نظر نهادهای انتخاباتی، روز رأی‌گیری دور اول عموماً بخوبی برگزار شد، اما گزارش شدن کمبود برگ‌های رأی گیری در سرتاسر کشور مانع از مشارکت برخی از رأی‌دهندگان شد، حتی با جودی که کمیسیون مستقل انتخابات فوراً تعدادی برگ‌های رأی‌گیری تازه برای جبران کمبود آنها فراهم کرد. ترکیبی از سه عامل به شمول بالا بودن غیرمنتظره تعداد رأی‌دهندگان، برآورد نادرست جمعیت، و تقلب باعث کمبود تعداد برگ‌های رأی‌گیری شده بود.

در انتخابات نهائی 14 جون، به تخمین کمیسیون مستقل انتخابات، تقریباً هشت میلیون نفر به جایگاه‌های رأی‌گیری رفتند که 38 فیصد آنها زنان بودند. هر چند بار دیگر کمبود برگهای رأی‌گیری گزارش شد، کمیسیون مستقل انتخابات به گونه‌ای مؤثر تر برگهای رأی‌گیری تازه به جاهای مورد نیاز رساند. نیرو های ملی افغانستان («اِی.اِن.اِس.اِف.») عمدتاً موفق به تأمین امنیت در اکثر مناطق شد و بین منسوبین نیرو های ملی افغانستان و کمیسیون مستقل انتخابات در دور نخست رأی‌گیری هماهنگی بیشتری وجود داشت. حملات شورشیان در دور نخست رأی‌گیری کمی بیشتر تلفات به بار آورد اما حوادث امنیتی مهم یک سوم کمتر بود.

پس از دور نهائی انتخابات 14 جون، ادعاها در مورد تقلب در رأی گیری‌ها، سبب شد بر سر صحت نتایج مقدماتی آراء اعلام شده توسط کمیسیون مستقل انتخابات در تاریخ 7 جولای که نشان میداد غنی با 56.4 فیصد از عبدالله که 43.5 فیصد آراء را به دست آورده بود مشاجره در گیرد. دو نامزد، پس از رو در رویی طولانی، نتایج بازرسی بیسابقه 100 فیصدی صندوق‌های رأی را پدیرفتند و عهد کردند که یک حکومت وحدت ملی تشکیل دهند و برنده دوم انتخابات، رئیس اجرائیه در دولت باشد. کمیسیون مستقل انتخابات بازرسی نتایج انتخابات را در ماه سپتمبر تکمیل نمود و در تاریخ 21 همان ماه غنی را برنده اعلام کرد.

احزاب سیاسی و مشارکت سیاسی: نسبت‌های منفی گذشته با گروه‌های ملیشه خشونتگرا و رژیم کمونیستی سابق، و همچنین ادعاها در مورد تداوم فساد و بی کفایتی، سبب شد که بسیاری از اتباع، احزاب سیاسی را به دیده سوء ظن بنگرند. قانون احزاب سال 2009 برای نخستین بار در تاریخ کشور به احزاب حق موجودیت به حیث نهادهای رسمی داد. قانون احزاب، مقرر میدارد که احزاب باید دست‌کم 10000 عضو از حد اقل 22 ولایت از ولایات 34 گانه کشور داشته باشند.

احزاب سیاسی همیشه قادر به انجام فعالیت در سر تا سر کشور نبودند، بخصوص در مناطقی که خشونت ضد حکومت بر وضعیت امنیت عمومی اثر منفی می‌گذاشت. خشونت علیه مشارکین در نظام احزاب سیاسی، رایج بود ، حتی در طول دورانی که انتخابات وجود نداشت. در تاریخ 15 ماه آگست، 58 حزب سیاسی نزد وزارت عدلیه ثبت نام شده بودند. در سال 2012 شورای وزیران مقرراتی را تصویب کرد که احزاب سیاسی را ملزم میساخت ظرف یک سال در دست کم 20 ولایت دفاتری دایر کنند و مقرر میساخت که احزابی که در مراعات این مقررات قصور کنند نامشان از فهرست رسمی وزارت عدلیه حذف شود.

به گفته مقامات وزارت عدلیه، یک حزب که نامش از دفتر ثبت حذف میشد باز هم می‌توانست تشکیل جلسه بدهد و فعالیت‌های سیاسی خود را بطور «غیررسمی» ادامه دهد اما نامزدان نمیتوانستند برای احراز مقام‌های سیاسی زیر نام آن حزب فعالیت کنند. در سال 2013 وزارت عدلیه طی یک بررسی سرتاسری دفاتر ولایتی احزاب سیاسی متوجه شد که احزاب سیاسی مختلف مقررات را مراعات نمیکرده‌اند اما علناً اعلام نکرد که نام حتی یکی از احزاب از فهرست حذف شده است. اعضای احزاب ولایتی کماکان اظهار میداشتند که روند نظارت وزارت عدلیه یکنواخت نیست و بعضی از احزاب گزارش میکردند که بطور منظم با مقامات وزارت عدلیه تعامل دارند در حالی که بقیه هیچگونه تعامل نداشتند. احزاب سیاسی در انتخابات ریاست جمهوری سال 2014 بیش از انتخابات گذشته نقش داشتند و تشکیلات، شبکه‌ها و نیروی کار آنها به موفقیت نامزدان ریاست جمهوری، غنی و عبدالله؛ کمک کرد. نزدیک به ده یا دوازده حزب و ائتلاف سیاسی از ا انواع ماهیت قومی و سیاسی به نفع نامزدان ریاست جمهوری فعالیت کردند و رهبران احزاب در مبارزات سیاسی نقش کلیدی ایفا نمودند.

مشارکت زنان و اقلیت‌ها: قانون اساسی کرسی‌هایی برای زنان و اقلیت‌ها در هر دو مجلس پارلمان پیش‌بینی کرده است. قانون اساسی مقرر می‌دارد که دست کم 68 نماینده زن در ولسی جرگه در شورای

ملی که 249 کرسی دارد عضویت داشته باشند و ضمناً 10 کرسی برای اقلیت قومی کوچی در نظر گرفته شود. بموجب قانون اساسی، رئیس جمهور باید یک سوم 102 عضو مجلس سنا (مشرانو جرگه)، به شمول دو عضو اقلیت معیوبین و دو کوچی، را منصوب کند. پنجاه فیصد منصوبان رئیس جمهور در مجلس سنا باید زن باشند. یک کرسی در مجلس سنا باید برای انتصاب یک نماینده سیک یا هندو در نظر گرفته شود. در سپتمبر 2013، رئیس جمهور کرزی یک فرمان ریاست جمهوری صادر کرد که به موجب آن در انتخابات پارلمانی سال 2015 یک کرسی در مجلس ولسی جرگه برای انتصاب یک نماینده سیک یا هندو در نظر گرفته شود. هر چند در ماه دسمبر 2013، مجلس جرگه رأی داد که فرمان ریاست جمهوری لغو شود مجلس مشرانو جرگه آن را تصویب کرد. فرمان به یک کمیته مشترک ارجاع شد حل و فصل نهائی این مسئله تا پایان سال مقدور نشد.

سیستم تعیین سهمیه قانونی برای زنان که در قانون اساسی در نظر گرفته شد مقرر می‌دارد که حد اقل 25 فیصد اعضای مجلس ولسی جرگه باید زن باشند. حد اکثر نصاب برای تعیین تعداد اعضای زن پارلمان تعیین نشده است. در سال 2010 اتباع مجموعاً 69 زن (احراز کننده 27 فیصد کرسی‌ها) به عضویت مجلس ولسی جرگه انتخاب شدند. طریقه‌های اجتماعی سنتی، مشارکت زنان در سیاست و فعالیت‌های خارج از منزل و جامعه را کماکان محدود میساخت و از جمله ضروری میدانست که یک خویشاوند مرد یا مذکر باید آنها را همراهی کند و به آنها اجازه کار کردن در خارج از خانه بدهد. این عوامل احتمالاً بر ترکیب حکومت مرکزی که زیر سلطه مردان است اثر می گذاشت. قانون انتخابات مصوب جولای 2013 سهمیه عضویت زنان در شوراهای ولایتی را از 25 فیصد به 20 فیصد کاهش داد و سهمیه عضویت زنان در شوراهای ولسوالی و ده را بکلی حذف کرد. تا پایان سال شورای ولسوالی و نیز شورای دهات اتشکیل نشد.

زنان فعال در زندگی عمومی بمانند همتایان مرد خود کماکان با تهدیدها و خشونت‌هائی در سطوح مختلف از سوی طالبان و دیگر گروه‌های شورشی رو به رو بودند و هدف حملات آنها واقع می‌شدند. گفته می‌شد که بیشتر نمایندگان زن در پارلمان، نوعی تهدید یا ارعاب را تجربه می‌کردند. بسیاری از آنها معتقد بودند که دولت نمی‌تواند یا نمی‌خواهد آنها را حفاظت کند. در تاریخ 16 نوامبر، شکریه بارکزی، عضو مؤنث پارلمان، در یک حمله انتحاری که به کاروان موتری همراهان او شد زخمی شد.

اعضای مؤنث شورای عالی صلح در مشارکت در تصمیم گیری‌های عمده مربوط به روند صلح کماکان با موانعی رو به رو میشدند و از هیئت‌های شورا در برخی از سفرهای خارج کنار گذاشته میشدند. تا تاریخ 15 آگست، زنان 8 تا از 70 کرسی ان شورا را احراز کرده بودند.

سه زن در موقف‌هائی در سطح کابینه قرار داشتند (وزیر صحت عامه، وزیر امور اجتماعی، و وزیر امور زنان).

گروه قومی پشتون بیش از هر گروه قومی دیگر در هر دو مجلس نماینده داشت اما بیش از 50 فیصد کرسی‌ها را احراز نکرد. شواهدی موجود نیست که گروه‌های اجتماعی خاصی کنار گذشته شده بودند.

قوانینی وجود نداشت که مانع از مشارکت اقلیت‌ها در زندگی عام شود اما گروه‌های قومی مختلف شکایت داشتند که در ولایاتی که آنها در اقلیت قرار داشتند به آنها دسترسی برابر به مشاغل در حکومت داده نمیشد.

بخش 4 – فساد اداری و فقدان شفافیت در حکومت

قانون برای فساد اداری سزای جرمی پیش‌بینی کرده است اما حکومت، آن قانون را بطور مؤثر تطبیق نمی‌کرد. راپورهای موجود بود که مقامات بارها در فساد اداری درگیر شده اما از مجازات معافیت داشتند. در مورد محاکمه موفقانه برخی دوسیه‌های فساد اداری کم اهمیت تر در سطح ولایات، راپورهائی موجود بود. حکومت چندین بار تعهد کرد با فساد مبارزه کند، از جمله در فرمان سال 2012 رئیس جمهور کرزی، اما در عمل، تا پایان سال، در راه اجرای آن تعهدها چندان پیشرفتی حاصل نشد. در آغاز سال 2013، لوی ځارنوال یک اداره نظارت که در فرمان پیش بینی شده بود ایجاد کرد و شروع به پذیرش دوسیه‌های ارجاعی کرد. تا پایان سال گزارشی از پیشرفت در آن دوسیه‌ها وجود نداشت.

در ماه جون 2013، قانون جدید برای سازمان دادن به قوه قضائیه، اداره کنترل و نظارت ستره محکمه را تضعیف کرد. آن اداره در رسیدگی به فساد درون قوه قضائیه در ولسوالی‌ها و ولایات، مؤثر شناخته شده بود. قانون جدید اختیار آن اداره را در مورد انجام تحقیقات، اجرای توقیف‌ها و تعقیب قانونی متخلفان و نیز برخی از موضع‌های کلیدی سلب کرد.

گزارش‌ها نشان می‌داد که فساد سراسر جامعه را فرا گرفته است و جریان پول از سوی نظامیان، کمک دهنده‌های بین‌المللی، و بازار مواد مخدر، کماکان مسئله را پیچیده تر می‌ساخت. گزارشها نشان میداد که بسیاری از افغانها معتقد بودند که دولت در مبارزه با فساد مؤثر و نافذ نبوده است. گزارش‌های موثق خارجی نشان میداد که هر سال معادل ده‌ها میلیون دالر بطور قاچاقی از کشور بیرون برده میشود. فساد و ناهمواری در ساحه مملکت‌داری، کماکان در قادر ساختن طالبان به حفظ دامنه نفوذ خود در شرق منطقه مرکزی کشور و حفظ نفوذ خود در قسمت‌هائی از ولایات جنوبی، شرقی، و برخی ازولایات شمالی، خاصتاً نواحی دور دست نقش مهمی بازی میکرد.

زندانیان و سازمان‌های غیردولتی محلی گزارش دادند که فساد اداری (رشوت) در سراسر سیستم قضائی، بخصوص در ساحه پیگرد دوسیه‌های جنائی و «خریدن» آزادی از زندان، گسترده بود. همچنین راپورهائی موجود بود که برای کاهش مدت محکومیت به زندان، متوقف ساختن تحقیقات، یا بطور کلی کنار گذاشته شدن اتهامات، پول پرداخت می‌شد. رویه جنائی شناختن شکایات مدنی عموماً برای حل و فصل اختلافات مالی و اخاذی پول از سرمایه‌گذاران ثروتمند بین‌المللی به کار میرفت.

در طول سال گزارش‌های نشر شده که غصب زمین توسط عاملان خصوصی و دولتی افزایش یافت متداول ترین نمونه آن زمانی رخ داد که مؤسسات تجارتی بطور غیرقانونی اسناد مالکیت اراضی را از طریق مقامات فاسد بدست میاوردند و آنها را به «صاحبخانه‌های» ناآگاه میفروختند که بعداً گرفتار تعقیب جنائی

میشدند. سایر گزارشها حاکی از آن بود که مقامات دولت زمین‌ها را بدون پرداخت قیمت آنها غصب می‌کردند تا زمین‌ها را در ازاء قرارداد یا امتیازات سیاسی معاوضه کنند. گاهی حکومت‌های ولایتی به مصادره غیرقانونی اراضی بدون طی مراحل قانون یا پرداخت غرامت دست میزدند تا تأسیسات عمومی بسازند.

فســـاد: در طول سال، در دوسیه کابل بانک که تا پیش از سقوط آن بانک در یک افتضاح بزرگ مالی در سال 2010 بزرگترین مؤسسه مالی خصوصی کشور محسوب میشد تحولات مهمی رخ داد. طبق راپورها، تقریبا 57 میلیارد افغانی (983 میلیون دالر امریکائی) از پول‌های اختلاس شده به جیب سیاستمداران، وزیران و آن عده از سهامداران بانک که زد و بندهای سیاسی محکمی با بانک داشتند رفت.

در ماه مارچ 2013، محکمه خاص کابل بانک ، شیرخان فرنود، رئیس سابق، و خلیل‌الله فیروزی، مدیر اجرائی (مدیرعامل) سابق کابل بانک، را به جرم «نقض امانت» به پنج سال زندان و استرداد پولها محکوم کرد. لوی ځارنوالی علیه حکم محکمه استیناف داد. بقیه 19 متهم دوسیه، به شمول مقامات دون پایه بانک و مقامات دولت به زندان و پرداخت جریمه‌هائی محکوم شدند که عموماً در مقایسه با محکومیت هائی که برای فرنود و فیروزی در نظر گرفته شده بود بسیار سنگین به نظر می‌رسید. قرار دعوای صادره علیه فرنود و فیروزی که در سال 2012 به دیوان خاصی ارجاع شده بود نیز به شمول جزای اختلاس و پولشوئی بود که هر دو مصادره اموال متهمان را مجاز میساخت اما محکومیت به جرم نقض امانت، مقامات را مجاز نمیساخت که دارائی‌ها را مصادره کنند یا جریمه‌هائی برای امتناع از استرداد وجوه وضع کنند.

در تاریخ 1 اکتوبر، رئیس جمهور غنی با صدور فرمان به محکمه استیناف دستور داد در مورد درخواست استیناف فرنود و فیروزی که دوسیه آن در دست رسیدگی بوده حکم بدهد و پولیس کسانی را که در آن دوسیه محکوم شده ولی زندانی نشده اند توقیف کند و ستره محکمه آن دوسیه را بررسی کند و تصمیم بگیرد که آیا حدود آن دوسیه باید گسترش یابد یا نه. آن فرمان ضمناً مراحلی را که باید برای پیگری استرداد سودهای نامشروعی که مرتکبان آن اختلاس به خارج از کشور فرستاده بودند طی شود مشخص میساخت. فرمان به صدور قرار علیه 17 نفر، و نیز در تاریخ 18 نوومبر، به سه برابر شدن مدت محکومیت فرنود و فیروزی به 15 سال زندان طبق حکم محکمه استیناف منجر شد. لوی ځارنوالی متعاقباً دارائی‌های 10 شرکت و هشت شخص را که در سقوط آن بانک دست داشتند مسدود ساخت. اما تا پایان سال بیشتر دارائی‌های مشمول دوسیه بانک کابل بازآورده نشده بود.

در جریان تعقیب دوسیه‌های برخی از اشخاص بلندپایه، به شمول آنهائی که در قضیه شفاخانه نظامی دست داشتند، کماکان مشکل مصونیت در برابر تعقیب در میان بود.

همچنین گزارش‌هائی وجود داشت که لوی‌ځارنوالی مایل یا قادر نبود مقامات فاسد و نیز مقامات بلندپایه را که به اتهامات مربوط به فساد توقیف شده بودند ولی بعداً در اثر فشارهای سیاسی آزاد شده بودند تعقیب کند. بعلاوه، شواهد افواهی در مورد آن فساد وجود داشت حاکی از اینکه مقامات فاسد برای لطمه زدن به

شهرت مخالفان خود یا منحرف ساختن انظار از خلافکاری‌های خود، از وجود دیگران سوء استفاده کرده بودند.

همچنین گزارش‌هائی وجود داشت که لوی‌خارنوالی قراردادیان بین‌المللی را مجبور می‌کرد طلب‌های قراردادی‌های افغان خود را صرفنظر از ماهیت اختلافات تجارتی مربوطه تسویه کنند و کارمندان خارجی قراردادیان را به حیث وسیله اِعمال فشار در جهت حل دعوا توقیف میکردند. (نگاه کنید به بخش 1-د)

پولیس ولایتی از فساد در پوسته‌های راه و از بازار مواد مخدر منفعت مالی به دست می‌آورد. گزارش میشد که مأموران «اِی.اِن.پی.» برای پوسته‌های خود و برای گرفتن ترفیع به مقامات ارشد وزارت داخله پول میدادند. نظام عدلی ندرتاً دوسیه‌های فساد را پیگیری میکرد خاصتاً زمانیکه پولیس را دخیل نشان میداد، اما مقامات یک رئیس پولیس ولایتی را به اتهام قاچاق مواد مخدر دستگیر و توقیف کرد. وزارت داخله کماکان تحت تأثیر فساد گسترده عملکرد ضعیف، و سوء استفاده از قدرت توسط مقامات بود و از ماه جنوری 2013 تا ماه جون 2014، پلیس در بیش از دو هزار دوسیه به اتهام غفلت از وظیفه، ارتشاء، دزدی، حمله، لت و کوب، و قتل تحت پیگرد قرار گرفتند.

علاوه بر موضوعات مربوط به خود معاف پنداشتن مقامات در برابر قانون، پائین بودن معاشات نیز بر شدت فساد اداری در حکومت می‌افزود. جامعه بین‌المللی کوشید با همکاری ساختارهای مملکت‌داری در سطوح ملی و ولایتی، مسئله پائین بودن معاشات را حل کند اما سرعت تطبیق اصلاح درجات تأمین معاش، کماکان پائین ماند.

منابع قابل اعتماد راپور دادند که پولیس محلی، در بسیاری از نقاط کشور،در پوسته‌های خود، یک نوع «باج» مطالبه می‌کردند و اگر کسی نمی‌پرداخت مورد خشونت قرار می‌گرفت. رانندگان لاری شکایت میکردند که مجبور شده بودند هم به پولیس محلی و هم به شورشیان و هم به راهزنان رشوت بدهند تا بگذارند لاری‌های آنها عبور کنند.

همچنین گفته می‌شد که پولیس از اشخاص ملکی نیز رشوه می‌گرفت تا آنها را از زندان آزاد کند یا از توقیف آنها خودداری کند. اتباع همچنین مجبور بودند تا به مأموران تأدیبخانه‌ها و مراکز توقیف برای آزاد کردن اشخاصی که در پایان دوره محکومیت‌شان رخصت نیافته بودند رشوت بدهند.

دولت برای مبارزه با فساد اداری در داخل تشکیلات امنیتی تلاش‌هائی به خرج داد. پیش از انتخابات سال 2010، وزارت داخله مفتش‌های عمومی را در ولایات تعلیم داد و مؤظف ساخت و آنها پس از انتخابات هم به کار ادامه دادند. هیئت‌های ترفیع بر اساس لیاقت نیز به کار خود ادامه دادند و برای هر شغل حد اقل سه متقاضی با یکدیگر رقابت می‌کردند. روند اصلاح طریقه پرداخت معاش پولیس و انتقال الکترونیکی وجوه نیز پیگیری شد.

«دفتر عالی نظارت» طبق تعهدهای پذیرفته شده در کنفرانس‌های سال 2010 لندن و 2012 کابل بر ظرفیت دولت، و طبق رهنمود فرمان ریاست جمهوری سال 2012 درباره مملکت‌داری صحیح، بر کاهش

فساد اداری نظارت می‌کند و آن را توسعه می‌دهد. رویهمرفته، دفتر نظارت کماکان بی خاصیت ماند و راپورهائی درباره فساد اداری در داخل خود آن دفتر نشر شد.

والیانی که درباره دست داشتن آنها در قاچاق مواد مخدر یا سابقه نقض حقوق بشر راپورهائی نشر شده کماکان به منصب‌های اداری منصوب می‌شدند و با مصونیت نسبی از پاسخگوئی به کار خود ادامه دادند.

افشای وضعیت مالی: دفتر عالی نظارت موظف است از مقامات ارشد حکومت درباره همه منابع و میزان درآمد شخصی آنها معلومات گردآوری کند. دفتر باید اظهاریه‌های مربوط به دارائی‌های شخصی بلندپایه ترین مقامات (آنها که مشمول ماده 154 قانون اساسی هستند) را در زمان انتصاب و بار دیگر پس از کنار رفتن دائم آنها از موقفشان، بررسی کند. با وجودی که اینگونه معلومات گردآوری و نشر شد، درباره بررسی و تأیید اینگوئه اظهاریه‌ها توسط کارشناسان افغان و بین‌المللی که مستقل از دولت بودند فقط پیشرفت محدودی حاصل شد. برای هیچ مقامی که اسنادی تسلیم می‌کند که معلومات در آن‌ها حذف یا تحریف شده و یک وسیله کلیدی برای تشخیص خلاف‌های احتمالی را تضعیف کرده مجازات قانونی در نظر گرفته نشده است.

دولت به پرداخت الکترونیکی مستقیم معاش پولیس و نظامیان ادامه داد و یک پروژه آزمایشی را برای پرداخت معاشات پولیس از طریق تلیفون موبایل در نواحی که فاقد بانک هستند توسعه داد و روند پرداخت معاشات را شفاف‌تر و قابل حسابرسی کرد که نظراً کمتر دستخوش فساد میشود.

دسترسی عموم به معلومات: در قانون اساسی حق اتباع به دسترسی به معلومات دولتی به استثنای مواردی که ممکن است حقوق دیگران ضایع شود پیش بینی شده است. دسترسی به معلومات از طریق منابع رسمی به سبب روشن نبودن حق دسترسی اتباع و فقدان شفافیت در میان نهادهای دولتی کماکان محدود بود. در ماه دسمبر، رئیس جمهور غنی «قانون دسترسی به معلومات» را توشیح کرد که یک مکانیزم رسمی برای درخواست معلومات دولتی سابقاً دور از دسترس را فراهم کرد.

بخش 5 – دیدگاه دولت نسبت به تحقیق بین‌المللی و غیردولتی درباره ادعاهای نقض حقوق بشر

انواع گسترده‌ای از گروه‌های داخلی و بین‌المللی حقوق بشر، عموماً فارغ از محدودیت از سوی دولت به کار خود ادامه دادند و درباره موارد نقض حقوق بشر تحقیق نموده و نتایج تحقیقات خود را نشر کردند. با وجودی که مقامات دولت تا حدودی همکاری کرده و به نظرهای آنها پاسخ داده‌اند، مواردی پیش آمد که گروه‌های حقوق بشر مورد ارعاب مقامات دولتی قرار گرفتند. فعالان حقوق بشر به بیان نگرانی خود در مورد باقی بودن جنایتکاران جنگ و متخلفان حقوق بشر در مواضع قدرت در حکومت ادامه دادند.
اشخاص قدرتمند در دولت از نشر گزارش کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان زیر عنوان «*تهیه نقشه مناقشات در افغانستان از سال 1978 به بعد*» جلوگیری کردند. آن گزارش تا اواخر ماه اکتوبر هنوز نشر نشده بود.

بی ثباتی و فقدان امنیت در قسمت‌هایی ازکشور ادامه یافت و بر فعالیت‌های سازمان‌های غیر دولتی اثر گذاشت.

نهادهای دولتی حقوق بشر: «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» که به موجب قانون اساسی ایجاد شده به رسیدگی به مسائل حقوق بشر با حد اقل تمویل از سوی دولت، و تقریباً بطور کامل با اتکاء به وجوه تأمین شده از سوی کمک دهنده‌های بین‌المللی، به کار خود ادامه داد. چارچوب مسئولیت متقابل که در مه جولای 2012 در کنفرانس توکیو مورد توافق قرار گرفت شامل موادی برای انفاذ سریع مفاد قانون اساسی و ضمانت‌های مربوط به توانائی کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در راستای انجام شایسته وظایفش بود. با این حال، رئیس جمهور کرزی دوره تصدی آن عده از اعضای این کمیسیون را که در ماه دسمبر 2011 به پایان رسیده بود تا ماه جون 2013 تمدید نکرد. نمایندگان جامعه مدنی اظهار داشتند که چندین تن از منصوبان رئیس جمهور مستقل نیستند و این موضوع به او امکان میدهد که بر نهادهای دموکراتیک مستقل مانند کمیسیون حقوق بشر بیشتر اعمال نفود کند. آنها همچنین اعتبار منصوبان جدید و پایبندی آنها به حقوق بشر را زیر پرسش کشیدند.

هر چند رئیس جمهور پیشین، کرزی، «پلان اقدام برای صلح، عدالت و آشتی» را در سال 2006 امضا کرد آن پلانِ اقدام، برغم دعوت جامعه مدنی برای عدالت انتقالی هنوز بلا اجرا مانده بود. کوشش‌های دولت اساساً بر آشتی و مذاکره با طالبان به رهبری «شورای عالی صلح» متمرکز بود.

سه کمیته پارلمانی در ولسی‌جرگه با مسائل مربوط به حقوق بشر سر و کار دارند: «کمیته جنسیت، جامعه مدنی، و حقوق بشر»، «کمیته مبارزه با مواد مخدر، مسکرات و خلاف‌های اخلاقی»، و «کمیته اصلاحات قضائی، اداری، و مبارزه با فساد». در مشرانو جرگه، «کمیته جنسیت و جامعه مدنی» به مسائل حقوق بشر رسیدگی می‌کند.

بخش 6: تبعیض، بدرفتاری‌های اجتماعی، و قاچاق اشخاص

با وجودی که قانون اساسی، تبعیض میان اتباع را منع می‌کند و برای مردان و زنان حقوق برابر مقرر میدارد، رسوم و طرق محلی که نسبت به زنان اجحاف می‌کرده در بیشتر مناطق کشور پا بر جا ماند. قانون اساسی صریحاً به برابری حقوق بر اساس نژاد، معیوبیت، زبان، یا موقف اجتماعی رسیدگی نمی‌کند. در مورد تبعیض بر اساس نژاد، قومیت، مذهب و جنسیت راپورهایی نشر شد.

زنـــان

هر چند که در طول سال وضعیت زنان اندکی بهتر شد، کارشناسان داخلی و بین‌المللی جنسیت، افغانستان را کشوری بسیار خطرناک برای زنان دانستند.

بموجب قانون اساسی، قانون احوال شخصیه شیعیان سال 2009 بر مسائل خانوادگی و ازدواج برای تقریباً 19 فیصد جمعیت که شیعه هستند حاکم بود. هر چند این قانون، اقلیت شیعه را به رسمیت شناخته، اما برابری جنسیتی را به اندازه کافی حفاظت نمیکند. موادی که در آن قانون خاصتاً مایه نگرانی استند کماکان مواد مربوط به حد اقل سن ازدواج، کثرت زوجات، حق وراثت، حق خودمختاری، آزادی گشت و گذار، وظایف جنسی، و سرپرستی فرزندان است.

تجاوز به عنف و خشونت خانوادگی: قانون «اِیواو» («قانون منع خشونت علیه زنان») که بموجب فرمان ریاست جمهوری قوت قانونی یافت خشونت علیه زنان، از جمله تجاوز جنسی، مضروب ساختن یا لت و کوب، ازدواج با خردسالان و ازدواج اجباری، تحقیر، ارعاب و محروم ساختن از ارث را جرم به شمار آورده است اما تطبیق آن محدود بود. قانون، برای تجاوز جنسی، مجازات 16 تا 20 سال حبس در نظر گرفته است. اگر عمل تجاوز منجر به مرگ شخص مظلوم شود، قانون مجازات مرگ را برای شخص مرتکب آن جرم پیش‌بینی می‌کند. قانون حد اکثر هفت سال زندان برای مجازات «هتک عفت زن ... که به زنا منتج نشود (مانند لمس کردن جنسی)» تعیین میکند. در این قانون، تجاوز به عنف شامل تجاوز به همسر نمی‌شود. آن قانون برای عموم چندان مفهوم نبود و برخی از مردم و جوامع مذهبی آن را غیر اسلامی تلقی می‌کردند. مقامات فاقد اراده سیاسی برای اجرای آن قانون بودند و در انفاذ کامل و موفقانه آن کوتاهی میکردند. در سال 2013، کمیسیون مستقل حقوق بشر، گزارشی درباره تجاوز به عنف و قتل ناموسی نشر کرد و اظهار داشت که تعداد قتل‌های ناموسی و موارد تجاوز جنسی تقریباً در همه نقاط کشور افزایش یافته است. در آن گزارش گفته شده که 91 فیصد دوسیه‌هائی که در طول یک سال تحقیق نزد کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان ثبت شده بود به نظام عدلی کشور ارجاع شد. از میان آن دوسیه‌ها، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان رسیدگی قضائی به آن دوسیه ها را در 65 فیصد موارد، «موفقانه» توصیف کرد. در ماه سپتمبر، «انجمن جدید زنان افغانستان» بر مبنای نمونه گیری آماری و گزارشهای افواهی گزارش کرد که تجاوز جنسی به زنان رو به افزایش گذاشته است.

در ماه مِی، یک عضو مؤنث پارلمان، قانون «اِیواو» را به پارلمان ارائه کرد که جویای حمایت بیشتری از حقوق زنان بود، هر چند که این موضوع عملاً ضرورت نداشت، زیرا فرمان ریاست جمهوری دارای همان نفوذ قانونی بود که قانون مصوب پارلمان داشت. این امر بطور ناخواسته موجب شد که اکثریت مذکر محافظه‌کار علیه مفاد قانون استدلال کند و آن را مغایر با قانون قلمداد نماید زیرا حفاظت‌های مندرج در آن را مغایر با اسلام میدانست. رئیس مجلس با پایان دادن عاجل به مباحثات، پیشنهاد کرد آن قانون به کمیته پارلمان ارجاع شود و به این ترتیب توانست از الغا، تغییر یا تضعیف آن قانون جلوگیری کند. آن قانون تا تاریخ 15 ماه اکتوبر در کمیته باقی ماند. علیرغم این جنجال، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، مجریان عدالت، و جامعه مدنی به تلاش برای افزایش آگاهی از آن قانون ادامه دادند. اما اراده سیاسی برای تطبیق آن قانون محدود بود. برخی رهبران زن بر این باور بودند که قانون منع خشونت علیه زنان به تجدید نظر و اصلاحات نیاز دارد در حالی که دیگران عمدتاً روی اجرا و انفاذ آن قانون تأکید میورزیدند. در ماه جون، اضای کمیسیون عالی لغو خشونت علیه زنان با معاون وزیر عدلیه ملاقات کردند تا از او بخواهند آن قانون برای شور به پارلمان پس فرستاده نشود.

نخستین واحد ویژه تعقیب دوسیه‌ها بر اساس قانون منع خشونت علیه زنان در سال 2010 توسط لوی ژارنوالی در کابل تأسیس شد. لوی ژارنوالی به توسعه تعداد واحدهای قانون منع خشونت علیه زنان ادامه داد و در تاریخ 23 ماه آگست گزارش داد که در 18 ولایت واحدهای قانون منع خشونت علیه زنان ایجاد شده است. در سایر ولایات، لوی ژارنوالی مدعی‌العموم‌هائی را منصوب کرد تا دوسیه‌های خشونت علیه زنان را دست‌کم در پاره‌ای موارد پیگیری کنند. گزارش دسامبر 2013 سازمان ملل متحد چنین تشخیص داد که واحدهای منع خشونت علیه زنان بیش از سایر واحدها دوسیه‌ها را محاکمه، ثبت و محکوم کرده‌اند.

تا اول ماه آگست، تعداد 1,076 شکایت در هشت واحد منع خشونت علیه زنان برای جرائم مشمول قانون منع خشونت علیه زنان مطرح شد، ارقام مربوط به بقیه واحدها موجود نبود. ادارات امور زنان در ولایات و فعالان حقوق مدنی اشاره کردند که این موضوع بیش از آنکه افزایش تعداد موارد رسیدگی به خشونت علیه زنان را نشان بدهد، مبین افزایش آگاهی از حقوق زنان محسوب می‌شود که باعث شده تعداد شکایات مطروحه افزایش یابد. اکثریت بزرگ شکایات مطروحه براساس قانون منع خشونت علیه زنان از طریق میانجیگری خانوادگی فیصله یافت. وزارت امور زنان در گزارش خود زیر عنوان *«نخستین گزارش درباره اجرای قانون منع خشونت علیه زنان در افغانستان (ایواو)»* اعلام کرد که 41 فیصد دوسیه‌های ثبت شده خشونت علیه زنان از طریق میانجیگیری یا طرق دیگر غیر از پیگرد قضائی فیصله یافته است. نهادهای دولتی مانند وزارت امور زنان و مقامات مجری قانون تعداد کمی دوسیه ارجاع کردند اما اکثر دوسیه‌ها از سوی سازمان‌های مدنی به واحدهای منع خشونت علیه زنان ارجاع می‌گردید.

ژارنوال‌ها و قضات در برخی ولایات دور دست از قانون منع خشونت علیه زنان آگاه نبودند، و دیگران زیر فشار جامعه محلی قرار میگرفتند تا به سبب پیوندهای خانوادگی، تهدید به آسیب، یا رشوت، متهمان را آزاد کنند. راپورها نشان میدهد که مردان متهم به تجاوز جنسی غالباً مدعی می‌شدند که شخص مورد تجاوز در حقیقت به رابطه جنسی رضایت داده است، و دوسیه را به ضرر آنها به دوسیه زنا تبدیل می‌کردند یا بدروغ ادعا می‌کردند با او پیوند زناشوئی دارند.

مستند ساختن تجاوزات جنسی به سبب آنکه ننگ اجتماعی تلقی میشد دشوار بود. ذکور مورد تجاوز به سبب هراس از تلافی‌جوئی یا سوءاستفاده بیشتر از سوی مقامات به ندرت شکایت خود را علنی می‌کردند اما گفته می‌شد که تجاوزات جنسی به افراد همسنِ و همطراز شخصِ متجاوز رواج داشت. اناثی که مورد تجاوز قرار می‌گرفتند، با تلافی‌جوئی شدید اجتماعی رو به رو میشدند و آنها را شایسته ازدواج نمیدانستند و حبس و حتی بطور غیرقانونی (فراقضایی) اعدام می‌کردند.

طبق یک بررسی انجام شده توسط «بنیاد آسیا»، کمتر از یک پنجم (12 فیصد) زنانی که مورد مصاحبه قرار گرفتند میدانستند که در منطقه آنها سازمان، نهاد یا مرجع برای زنان وجود دارد که بتوانند برای حل مسائل خود به آنجا رجوع کنند. زنانی که می‌کوشیدند در مورد تجاوز جنسی بر اساس قانون منع خشونت علیه زنان کمک بجویند اجباراً تحت آزمایش باکرگی قرار میگرفتند و در برخی موارد دوسیه آنها به دوسیه زنا مبدل میشد. تفسیرهای شریعت نیز مانع پیگیری موفقانه دوسیه‌های تجاوز جنسی میشد.

در ماه می، رسانه‌ها در ولایت کندز گزارش کردند که یک ملاٌ یک دخترک 10 ساله را که به او درس شرعیات میداد مورد تجاوز جنسی قرار داد. مقامات آن دخترک را به یک پناهگاه زنان بردند زیرا از آن بیم داشتند که او قربانی قتل ناموسی شود. دو ماه بعد او را نزد والدینش بازگرداندند زیرا والدین او و دیگر اعضای جامه محل به دفتر لوی ځارنوالی قول دادند که به او آسیب نخواهد رسید. مقامات آن ملا را توقیف کردند و در ماه اکتوبر محکمه او را به 20 سال زندان و 1.5 میلیون افغانی (26000 دالر) جریمه محکوم کرد. در ماه جولای نیز رسانه‌ها دوسیه یک زن 22 ساله را گزارش کردند که پس از آنکه توسط چندین مرد مسلح در ولایت بغلان ربوده شد، مورد تجاوز به عنف قرار گرفت. همچنین در مورد یک زن دیگر در همان ولایت گزارش شد که شوهرش پیش از آنکه او را بکشد با آب جوش، بدن او را سوزاند.

قانون جزا، لت و کوب را جرم می‌شناسد و محکمه‌ها بر اساس این مفاد، علیه متخلفان خانگی حکم صادر می‌کردند. طبق گزارشهای سازمان‌های غیردولتی، صدها هزار زن کماکان دستخوش بدرفتاری از سوی شوهر، پدر، برادران، افراد مسلح، سیستم‌های شبه قضائی و نهادهای حکومتی مانند پولیس و سیستم‌های عدلی می‌شدند. گزارش«کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» درباره تجاوز به عنف و قتل‌های ناموسی، آدمکشی‌ها، لت و کوب ها و خشونت علیه زنان نشان میداد که در اینگونه خلافکاری‌ها معمولاً پای اعضای خانواده به حیث متهمان به میان می‌آمد.

واکنش پولیس به خشونت‌های خانگی محدود بود، تا حدی به سبب اینکه این موارد کمتر راپور می‌شد، رفتار مساعد بیشتر متوجه مرتکبان بود، و حفاظت از مظلومان این وقایع محدود بود. در مورد همدستی مقامات دولت در نقض قانون منع خشونت علیه زنان گزارش‌هائی نشر شد. «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» گزارش داد که تا پایان ماه آگست، 39 فیصد قتل‌های ناموسی و حملات جنسی توسط پلیس ارتکاب میشد. در ماه فبروری نُه پولیس سرحدی یک دختر 18 ساله را ربودند، مورد تجاوز جنسی قرار دادند و او را کشتند. مقامات شش تن از مرتکبان را توقیف کردند. برخی از مقامات پولیس یا سیستم قضائی آگاه یا متقاعد نبودند که تجاوز جنسی یک جرم جنائی شدید محسوب می‌شود، و به این دلیل، تحقیق درباره یک دوسیه تجاوز جنسی معمولاً اولویت تلقی نمی‌شد. حتی در مواردی که برخی از مقامات قضائی موضوع تجاوز جنسی را جدی تلقی می‌کردند برخی از دوسیه‌ها در جریان رسیدگی، به سبب رشوت، فشارهای خانوادگی یا قبایلی یا دخالت‌های دیگر به نتیجه نمیرسید. در گزارش ماه جون 2013 «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» درباره تجاوز جنسی و قتل‌های ناموسی گفته شده که فقط 64 فیصد دوسیه‌های ارجاع شده به سیستم قضائی پیگیری یا به گونه‌ای صحیح مورد قضاوت قرار میگرفت. اما «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» تأیید کرد که اینگونه خلافها به سبب اینکه مورد قبول جامعه بود معمولاً گزارش نمیشد.

به گفته «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان»، تا اول ماه آگست، 1250 مورد خشونت علیه زنان گزارش شد. کمیسیون همچنین ابراز نگرانی کرد که خشونت سنتی و فرهنگی، مانند ازدواج در سن طفولیت و ازدواج‌های اجباری، رسم مبادله زن برای مصالحه اختلافات (بــد)، انزوای اجباری و قتل‌های

ناموسی ادامه یافت و ظاهراً رو به افزایش میرفت. به دست آوردن آمار دقیق درباره میزان خشونت‌ها علیه زنان دشوار بود.

بیشتر زنان برای خشونت خانگی یا بدرفتاری جنسی کمک قانونی تقاضا نمی‌کردند زیرا از حقوق خویش آگاه نبودند یا به این دلیل که از تحت تعقیب قرار گرفتن یا بازگشت نزد خانواده خویش یا نزد شخص متخلف هراس داشتند. زنان گاهی برای کمک گرفتن به پناهگاه‌ها مراجعه می‌کردند و گاهی اقدام به خودکشی میکردند. وزارت امور زنان گزارش داد که موارد خودکشی در نتیجه خشونت‌های خانگی ادامه یافت. سازمان‌های غیردولتی که در کابل برای زنان پناهگاه فراهم می‌کردند گزارش کردند که تعداد مواردی که پولیس زنان را به پناهگاه معرفی می‌کرد رو به افزایش بود، که احتمالاً نشانه تعلیم بهتر برای نیروی پولیس محلی و آگاهی بیشتر پولیس بود. به سبب کوشش‌های بین‌المللی برای ایجاد پناهگاه‌های جدید و توسعه آن به ولایات دوردست، دسترسی زنان به پناهگاه گسترش یافت. اما در 28 پناهگاه رسمی و غیررسمی در سراسر کشور جا به حد کافی وجود نداشت. زنانی که نمیتوانستند نزد خانواده‌های خود بازگردند محبور می‌شدند تا مدت نامعلومی در پناهگاه باقی بمانند به این دلیل که زنانی که «همراه» ندارند معمولاً در جامعه پذیرفته نمی‌شوند. دشواری پیدا کردن راه حل ماندنی برای زنانی که مجبور به اقامت در پناهگاه‌ها بودند در اثر طرز فکر اجتماع نسبت به پناهگاه‌ها پیچیده‌تر می‌شد به دلیل این باور که «فرار از خانه» یک نقض فاحش رسوم اجتماعی تلقی می‌شود و نیز به این دلیل که زنانی که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بودند به گمان جامعه، مرتکب زنا شده بودند.

زنان نیازمند به پناهگاه که موفق به پیدا کردن آن نمی‌شدند غالباً سر از زندان در می‌آوردند به سبب فقدان بدل‌هائی برای پناه گرفتن، یا برای حفاظت خویش، یا به سبب تفسیر جامعه محلی از «فرار از خانه» و تلقی آن به حیث یک جرم اخلاقی. زنا، و آدم ربائی در قانون، جرم شناخته میشوند. زنان غالباً در شرایطی که مورد تعدی یا تجاوز جنسی قرار میگرفتند یا مجبور به ازدواج برخلاف خواسته خودشان میشدند یا بر اساس شواهد نادرست مانند معاینه ناقض باکره‌گی، به آن جرمها محکوم میشدند. طبق مدارک «ریاست عمومی محابس و توقیفخانه ها» در 31 ماه جولای تقریباً 58 فیصد زندانیان زن در کشور، بر اساس جرایم اخلاقی محبوس شده بودند که در مقایسه با سال 2013 کاهشی معادل 80.5 فیصد نشان میداد. احتمالاً آن کاهش همچنین نتیجه فرمان ریاست جمهوری در ماه مارچ بود که زنان محکوم به جرایم اخلاقی آزاد شدند.

ستره محکمه در یک دستورالعمل صادره در سال 2010 اذعان کرد که زنان حق مصون بودن در برابر خشونت در منزل را دارند و گفت که زنانی که ترک منزل می‌کنند و برای کمک گرفتن در برابر خشونت به خویشان یا نهادهای دولتی متوسل می‌شوند جرمی مرتکب نشده‌اند. در همان زمان، ستره محکمه نظر داد که زنی که نزد کسی غیر از یک خویشاوند یا یک نهاد صالحه دولتی پناه میگیرد، آن اقدام به فرار را میتوان یک جرم اختیاری تلقی کرد به این دلیل که میتواند به ارتکاب جرمی چون زنا یا فحشا منجر شود. اما گزارش هائی موجود بود که برخی از مقامات عدلیه فرار از منزل را مترادف قصد ارتکاب زنا تلقی می‌کردند و بدون توجه به اوضاعی که زن را مجبور به ترک منزل کرده اقدام به تعقیب قانونی او می‌کردند.

در سال 2012 لوی ځارنوالی طبق دستورالعملی که برای ځارنوال‌ها صادر کرد گفت که فرار از منزل به خودی خود جرم محسوب نمیشود و نباید تعقیب شود. در ماه مِی 2013، «دیده بان حقوق بشر» گزارش کرد که محکومیت‌های زنان بر اساس فرار از منزل از سال 2012 به بعد کاهش یافته است.

در ماه جون 2013، مراکز تأدیب نوجوانان در کابل، پکتیا، بلخ، ننگرهار، کندز، و هرات اعتراف کردند که دستور داده‌اند آزمایش باکره‌گی توقیف شدگان و زندانیان مؤنث تسهیل شود. آن آزمایش‌ها که بوسلیه وزارت صحه عامه در شفاخانه‌ها انجام میشد به شمول آزمایش توسط طبیب امراض زنان برای تأیید وجود پرده بکارت بود پولیس، ځارنوال‌ها، و محکمه‌ها غالباً دستور میدادند این آزمایش‌ها صورت بگیرد تا اگر مقامات مایل بودند، بتوان از آنها به حیث شواهد جرائم اخلاقی استفاده کرد.

وزارت امور زنان بر همه پناهگاه‌های سازمان‌های غیر دولتی نظارت میکند. عاملان پناهگاه‌های آن وزارت و جامعه مدنی همکاری کردند تا در تاریخ 18 آگست «رهنمودهای مراکز حفاظت زنان» را ارائه کنند که حاوی بهترین روش‌های گردآوری شده توسط پنج سازمان جامعه مدنی بود که شبکه پناهگاه‌های افغانستان را تشکیل میدهند.

در ماه می 2013 مباحثات پارلمان درباره قانون منع خشونت علیه زنان بحث عمومی درباره پناهگاه‌های زنان را برانگیخت که از نظر برخی از شخصیت‌های عمومی قابل مقایسه با فاحشه خانه بود. وزارت امور زنان، جامعه مدنی، و جامعه بین‌المللی از آن اظهارات تند علیه پناهگاه‌ها انتقاد کردند. وجود پناهگاه‌ها به حیث یک موضوع جنجالی عنعنوی در بیشتر نقاط کشور باقی ماند.

گزارشهائی موجود بود که وزارت امور زنان و همچنین نهادهای غیردولتی میکوشیدند برای زنانی که نمی‌توانستند نزد خانواده‌های خود بازگردند، زمینهٔ ازدواج ترتیب بدهند.

دستورهائی که به مأموران مؤنث تعلیم‌دیده پولیس داده شده بود که منتظر بمانند تا متقاضیان کمک مستقیماً به آنها مراجعه کنند مانع از آن میشد که به زنانی که دستخوش خشونت خانوادگی شده بودند کمک بشود. در سراسر کشور 283 مفتش «واحد کمک رسانی اناث» در 33 تا از ولایت 34 گانه وجود داشتند. کارکنان این واحدها افسران پولیس بودند که بعضی از آنها زن بودند و به مسائل خشونت و جنایت نسبت به زنان، کودکان و خانواده‌ها رسیدگی میکردند. زنانی که در موقف‌های پولیس ملی افغانستان در وزارت داخله خدمت میکردند برای جلوگیری از خشونت‌های خانگی در آینده میانجیگری میکردند و منابع ارائه می‌دادند.

ختنه کردن/قطع آلت جنسی دختران: ختنه کردن و بریدن بخشی از آلت تناسلی دختران یک امر متداول یا پذیرفته شده در جامعه افغانستان نیست. قانون افغانستان مشخصاً به مسئله ختنه دختران رسیدگی نمیکند.

دیگر طرق عنعنوی یا سنتی مضر: قانون منع خشونت علیه زنان ازدواج اجباری یا در سن پائین و بر اساس «بـــد»، و نیز مداخله در حق اناث به انتخاب همسر را جرم می‌شناخت. به گفته سازمان ملل متحد و «دیده بان حقوق بشر» تخمیناً 70 فیصد ازدواج‌ها اجباری بود و برغم قوانینی که این طریقه را منع

می‌کرد فیصد بزرگی از عروسان کمتر از سن قانونی 16 سال (یا 15 سال با رضایت ولی و تأیید محکمه) عمر داشتند. یک بررسی درباره زنان شوهردار که بین 20 و 24 سال عمر داشتند نشان میداد که 39 فیصد آنها پیش از رسیدن به 18 سالگی ازدواج کرده بودند. ازدواج‌ها کمتر به ثبت میرسید که سبب میشد ازدواجهای اجباری خارج از کنترول قانون باشد. راپورهائی موجود بود که زنانی که بر اساس قانون منع خشونت علیه زنان در موارد ازدواج اجباری یا تجاوز جنسی کمک می‌خواستند مجبور می‌شدند به امتحان باکره‌گی تن بدهند.

مقامات محلی گاهی زنان را به تقاضای اعضای خانواده شان به دلیل مخالفت با انتخاب همسر یا به دلیل متهم شدن به زنا یا ازدواج با بیش از یک همسر حبس می‌کردند. گزارشهایی نیز موجود بود که مقامات محلی زنان را به جای یک عضو خانواده که مرتکب جرم شده بود ولی نمی‌توانستند او را پیدا کنند محبوس می‌کردند. برخی از زنان در حبس یا توقیف‌گاه می‌ماندند زیرا به سبب خشونت خانگی یا احتمال اجبار به ازدواج، از منزل فرار کرده بودند.

«کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» پس از چندین سال تحقیق، در سال 2013 نتیجه تحقیق سراسری خود را درباره تجاوز جنسی و قتل‌های ناموسی نشر کرد. کمیسیون راپور داد که بین 21 ماه مارچ 2011 و 21 ماه اپریل 2013 تعداد 406 مورد از قتل‌های ناموسی و تجاوزهای جنسی نزد آن کمیسیون ثبت شده بود. تصور میرود که تعداد موارد راپور نشده بسیار بالا تر بود و شامل موارد خودکشی و خودسوزی هم میشد که همراه قتلهای ناموسی رخ میداد. طبق قانون جزا، مردی را که پس از پیدا کردن زنش در حال ارتکاب زنا دست به قتل ناموسی زده نمی‌توان به بیش از دو سال زندان محکوم کرد. در طول سال، قتل‌های ناموسی ادامه یافت اما دستیابی به آمار دقیق آن دشوار بود. در ماه می یک دختر 18 ساله به نام آمنه از ولایت بامیان از خانه فرار کرد تا خانواه اش نتوانند او را وادار به ازدواج با مردی کنند که امینه اجباراً به نامزدی او تن داده بود. آمنه پس از انکه پدر و برادر او ضمانت‌نامه‌ای را امضا کردند که او را صدمه نخواهند زد، قبول کرد که به خانه بازگردد. پدر و برادر او ادعا کردند که دسته ای از مردان مسلح او را از موتر خانواده‌اش بزور بیرون کشیدند و به ضرب گلوله به قتل رساندند در حالی که به برادر و پدر او آسیب نرسید. پولیس خانواده جفا دیده، نامزد را مقصر دانست اما فعالان حقوق زنان خانواده آمنه را به صحنه سازی قتل او متهم کردند. یک وکیل عضو «شبکه زنان افغان» بر اساس ارقام گردآری شده در پنج سال اخیر تخمین زد که هر سال 150 مورد از این قبیل قتل‌های ناموسی رخ میدهد. کمتر از نیمی از این موارد رسماً گزارش میشد و تعداد بسیار کمی از آنها به محکومیت میانجامید.

گزارش‌هایی درباره عدل عاجل به دست طالبان و دیگر عناصر ضد حکومت که به اعدام‌های غیرقانونی منجر میشد گزارش‌هایی نشر شد. برای مثال در ماه اپریل پدر یک دختر جوان او را در برابر یک جمعیت تخمیناً 300 نفری در ولایت بادغیس اعدام کرد. چهار تن از علمای دین حکم اعدام او را به اتهام زنا و «فرار از منزل» صادر کرده بودند. بعداً یکی از آن علمای دین به دلیل ارتباط داشتن با طالبان توقیف شد اما تا پایان سال پدر آن دختر و سه عالم دین دیگر هنوز متواری بودند.

انواع متعدد خشونت که نسبت به زنان روا میشد شامل قاچاق کردن و ربودن آنها نیز می‌شد.

اذیت و آزار جنسی: هیچ قانونی آزار و اذیت جنسی را منع نمیکند. در ماه جولای وزارت داخله دستورالعملی درباره جلوگیری از آزار و اذیت جنسی نشر داد اما اجرا نشد. زنانی که تنها برای پیاده روی از خانه خارج می‌شدند یا به سر کار می‌رفتند غالباً با بدرفتاری یا مزاحمت، به شمول دستمالی شدن یا تعقیب شدن در سرک‌های مناطق شهری رو به رو می‌شدند. زنانی که در جامعه پیشقدم میشدند و برچسب‌های جنسیتی را به چالش می‌کشیدند (مانند زنانی که قانونگذار، رهبر سیاسی، مدیر سازمان‌های غیردولتی، افسر پولیس یا گوینده خبر رادیو و تلویزیون می‌شدند) کماکان از سوی عناصر محافظه‌کار مورد ارعاب قرار می‌گرفتند و جان آنها یا خانواده‌های آنها تهدید می‌شد. سازمان‌های غیر دولتی راپور دادند که خشونت، به شمول قتل، نسبت به زنانی که در بخش‌های عامه و غیرانتقاعی کار می‌کردند، صورت گرفت، و فعالیت‌هائی را برای افزایش آگاهی جهت بسیج گروه‌ها به منظور مبارزه با آزار و اذیت به اجرا در آوردند. اعضای مؤنث نیروی پولیس ملی افغانستان مزاحمت‌هائی را از سوی همتایان مذکر خود گزارش دادند، و نیز گزارشهایی درباره ارعاب و تبعیض نسبت به اعضای مؤنث نیروی پولیس ملی و خانواده‌هایشان در جامعه محلی آنها نشر شد. در یک گزارش که در سال 2013 توسط مؤسسه «آکسفَم» به نقل از رسانه‌های خارجی نشر شد، مواردی از تعدیات گسترده جنسی و تجاوز به عنف نسبت به اعضای مؤنث پولیس ملی و نیز شواهدی از رفتار مقامات ارشد پولیس شرح داده شده بود که خواهان پاداشهای جنسی در بدل ترفیع دادن بودند.

حقوق تولید نسل: زنان در تصمیم‌گیری درباره ازدواج، تعیین زمان حاملگی و تعداد فرزند، طرق بچه‌داری و تحصیل و پرورش فرزند عموماً چندان اختیار نداشتند.

زوجین از تبعیض، اجبار یا خشونت از سوی حکومت فارغ بودند و می‌توانستند در باره تعداد و زمان تولد فرزندانشان و فاصله زمانی بین تولد آنها تصمیم بگیرند اما فشارهای خانواده و جامعه محلی به آنها برای حفظ نسل، بالا بودن تعداد فرزندان، زود ازدواج کردن، و فقدان معلومات زیستی دقیق کماکان توانائی آنها را برای تصمیم‌گیری در مورد خواسته‌هایشان محدود می‌ساخت. زنان می‌توانستند انتظار داشته باشند که بطور متوسط 5.1 فرزند در طول عمر خود به دنیا آورند. ادویه خوراکی مخصوص جلوگیری از حاملگی، وسایل ضدحاملگی مخصوص درون رحم، ادویه قابل تزریق، و ابریشمی در بازار وجود داشت و در مراکز صحت عامه مجانی داده می‌شد و در مراکز صحی خاص و از طریق ارائه کننده‌های خدمات صحی در جامعه محلی به قیمت ارزان تر با کمک دولت عرضه می‌شد. طبق گزارش بانک جهانی زیر عنوان «*گرایش‌ها در مرگ و میر مادران: از سال 1990 تا سال 2013*»، میزان مرگ و میر مادران هنگام زایمان در سال 2013 بالغ بر 400 نفر در هر 100000 تولد زنده بود. هر چند این رقم مبین دوسوم کاهش در میزان مرگ و میر مادران از سال 1995 به این سو بود، ازدواج‌ها و حاملگی‌ها در سنین پائین هنوز هم دختران را در معرض خطر بزرگتر درد زایمان زودرس، پیش آمدن مشکلات هنگام زایمان، و مرگ هنگام زایمان قرار میداد. خونریزی پس از ولادت و درد ناشی از انسداد رحم، علل

اصلی مرگ و میر مادران بود. تنها 34 فیصد زایمان‌ها با حضور یک متخصص صحت انجام می‌شد و فقط 21 فیصد زنان بین 15 و 49 سال وسیله مدرن پیشگیری از باروری به کار می‌بردند.

تبعیــض: زنانی که مواردی از تجاوز را گزارش میدادند یا جویای جبران قانونی برای مشکلات دیگر میشدند از تبعیض داخل نظام قضائی کشور خبر می‌دادند. برخی ناظران، از جمله قضات زن، اظهار می‌داشتند که تبعیض نتیجه اجرای معیوب قانون و روحیهٔ فرهنگی است، و چندان از نفس قانون ریشه نمی‌گیرد. دسترسی محدود زنان به پول و منابع دیگر جهت پرداخت جریمه (یا رشوت) و دیگر ایجابات اجتماعی زنان به داشتن ولی ذکور، بر دسترسی زنان به سیستم قضائی و مشارکت در آن اثر می‌گذاشت. در طرزالعمل‌های محلی در بعضی مناطق علیه زنان تبعیض روا می‌شد، بخصوص در مناطقی که محکمه‌ها درست عمل نمی‌کردند یا فقط حد اقل معلومات درباره قانون وجود داشت. قضات در برخی از نواحی دور دست اذعان می‌کردند که نفوذ گسترده برخی از مقامات قبایل مانع از آن می‌شد که دوسیه‌ها بر اساس سیستم رسمی قضائی مورد رسیدگی قرار گیرد. در سیستم غیررسمی، بزرگان قوم به تفسیرهائی از شریعت و رسوم قبایلی اتکا می‌کردند که عموماً علیه زنان تبعیض روا میداشت. بسیاری از زنان می‌گفتند که در شوراهای قومی که زیر تسلط مردان است و تحقیقات عمدتاً متمرکز بر تلفیق با جامعه محلی و خانواده و کمتر بر اساس حقوق فردی انجام می‌شود، برخورداری از عدالت محدود است. زنان در برخی از قریه ها اجازه دسترسی به میکانیزم حل منازعات را نداشتند. فقدان آگاهی زنان از حقوق قانونی و بیسوادی نیز توانائی دسترسی زنان به عدالت را محدود می‌کرد. گروه‌های طرفدار حقوق زنان گزارش کردند که در برخی موارد، دولت بطور دوستانه در کار محاکم محلی دخالت کرد تا آنها را تشویق کنند که قوانین را به نحوی که مساعد به حال زنان است تفسیر کنند. اما طبق گزارشها، بسیاری از دوسیه‌ها در بخش‌های دورافتاده کشور هنوز بر اساس تشخیص یا تفسیر مأمور پولیس یا ځارنوال محل حل و فصل می‌شد. در مواردی که مقامات محلی از قانون منع خشونت علیه زنان و اجرای آن آگاه بودند، زنان می‌توانستند در برخی از دوسیه‌ها از کمک لازم برخودار شوند. اما ځارنوالان در بعضی از ولایات کماکان از توسل به قانون منع خشونت علیه زنان اکراه داشتند و برغم آگاهی از وجود قانون، اتهامات را بر اساس آن اقامه نمی‌کردند. علاوه بر این، در مواردی که ځارنوالان دوسیه‌هایی را بر اساس قانون منع خشونت علیه زنان ارجاع میکردند، قضات گاهی اتهاماتی را که مبنای جزایی دارد به جای اتهامات اصلی به میان میکشیدند.

پولیس، ځارنوالان، و قضات در دادرسی‌های جنائی و مدنی ناشی از خشونت و ازدواج‌های اجباری، علیه زنان تبعیض قائل می‌شدند. امکانات بهتر برای کمک قانونی، به شمول اقدام از طریق وکلای زن، در قضایای بر اساس سیستم عدلی رسمی، تا حدی مشکل را جبران می‌کرد.

ممنوعیت‌های فرهنگی و عنعنوی در مورد آزادی سفر و ترک خانه بدون همراه، بسیاری از زنان را از کار کردن بیرون از منزل بازمیداشت و دسترسی آنها را به تحصیلات، مراقبت‌های صحی، حمایت توسط پولیس، و دیگر خدمات اجتماعی محدود می‌کرد. در ماه جون 2013، علما در ولایت بغلان یک فرمان مذهبی (فتوا) با مفادی که حقوق زنان را محدود میکرد -- مشابه آنچه که در دوره طالبان وجود داشت --

صادر کردند و خروج زنان را از منزل بدون همراهی یک خویشاوند مرد، حتی در زمانی که به کلینک‌های طبی مراجعه میکردند، منع کرد و نیز خواستار بسته شدن مغازه‌های لوازم آرایش شد.

قانون فرصت مساوی کار، بدون تبعیض، را تضمین میکند اما مفادی در مورد دستمزد مساوی برای کار مساوی در نظر گرفته نشده است. زنان در دسترسی به استخدام و شرایط کار با تبعیض مواجه میشدند. بسیاری از زنان تحصیلکرده کارهای خوب پیدا می‌کردند اما به وظایف پائین گماشته می‌شدند. در تاریخ 31 جولای حدوداً 2074 افسر پولیس مؤنث وجود داشتند که تقریباً 1 فیصد کل نیروی پولیس را تشکیل میدادند. در ماه جنوری، دولت نخستین رئیس پولیس زن را در یک ولسوالی در کابل منصوب کرد. با وجودی که دولت کوشید تعداد بیشتری مأمور پولیس مؤنث استخدام کند، رسوم عنعنوی و تبعیض، سبب میشد که استخدام و حفظ کردن آنها در خدمت دشوار شود. زنان در موقف‌های بالا در خدمت دولت کماکان مورد تهدید و خشونت قرار میگرفتند. در تاریخ 3 ماه جولای، مهاجمان ناشناس بلندپایه ترین افسر پولیس ولایت هلمند، به نام اسلام بی‌بی، را هنگامی که به سوی محل کار خود روان بود به ضرب گلوله به قتل رساندند.

وزارت امور زنان و سازمان‌های غیردولتی پیشبرد حقوق و آزادی‌های زنان را پیگیری کردند. به گزارش«ادارۀ بخش جنسیتی کمیسیون مستقل اصلاحات اداری و خدمات اجتماعی» پلان اقدام برای افزایش تعداد زنان در خدمات عمومی به سطح 30 فیصد تا سال 2013 موفقانه تطبیق نشد. این اداره گزارش داد که تا پایان سال 2013 تعداد زنان در ساحه خدمات عمومی 24.2 فیصد تعداد کل کارمندان بود که بیش از میزان سال 2012 -- یعنی 21.2 فیصد -- بود به گفته «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان»، بسیاری از زنان در خدمات عمومی نمی‌توانستند حد اقل کفایت یک فارغ‌التحصیل بکلوریا را که «سیستم تقدم اصلاح و بازسازی» ایجاب می‌کرد احراز کنند. وزارت امور زنان به حیث سازمان دولتی مقدم که مسئول رسیدگی به پالیسی مربوط به جنسیت و حوائج زنان بود، در همه ولایات دفاتری داشت و در همه وزارتخانه‌ها واحدهای جندر ایجاد کرده بود. واحدهای جندر در مرتبه‌های پائین تأسیس شده بودند و مردها معمولاً موقف‌های رهبری را در آنجا به دست آورده بودند. هر چند دفاتر ولایتی وزارت امور زنان از طریق ارائه مشوره قانونی و خانوادگی و ارجاع آنها به کارفرمایان، به صدها زن کمک می‌کردند، اما نمی‌توانستند کمک‌های خود را مستقیماً به سازمان‌های مربوطه ارائه کنند. مدیریت‌های وزارت‌ها و ولایات کماکان دستخوش فقدان ظرفیت و منابع بودند. گزارش‌هائی کماکان نشر می‌شد که حاکی از آن بود که دفاتر وزارت امور زنان در ولایات، مانند غور، زنانی را که مورد بدرفتاری قرار میگرفتند نزد خانواده‌هایشان بازمیگرداند.

برغم پیشرفت‌های که در کشور در دهه گذشته در ساحه صحت به دست آمده بود وضعیت کلی صحت زنان و کودکان خاصتاً در میان مردم کوچی و دهاتی و مناطق نا امن، نامساعد باقی مانده بود. طول عمر احتمالی زنان، مانند مردان، 64 سال بود. زنان دهاتی گرفتار کمبود تعداد کارکنان مجرب، بخصوص کارکنان زن در ساحه صحت بودند.

زنان و کودکان در مقایسه با مردان به حد بی تناسبی در اثر امراض ساری متضرر می‌شدند. هر چند خدمات صحی رایگان در مؤسسات عام ارائه می‌شد بسیاری از خانواده‌ها نمی‌توانستند برخی از هزینه‌های مربوط به ادویه یا ترانسپورت به مؤسسات صحی را بپردازند و بسیاری از زنان اجازه نداشتند تنها به مؤسسات صحی بروند.

اطفـــال

ثبت تولد: تابعیت پدری که تبعه افغانستان باشد به فرزند او تسری می‌یابد. تولد در کشور یا توسط مادری که تبعه می‌باشد به تنهائی برای تسری تابعیت کفایت نمی‌کند. فرزند خواندگی در قانون به رسمیت شناخته نشده است

تحصیل: تحصیل تا سطح مکتب متوسطه (شش سال برای مکتب ابتدائی و سه سال برای مرحله اول مکتب متوسطه) اجباری است اما قانون، تحصیل تا سطح پوهنتون و شمول رایگان آن را تأمین می‌کند. با این حال بسیاری از کودکان به مکتب نمی‌رفتند. به گفته «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» شش میلیون کودک به عوض تحصیل در مکتب، کار می‌کردند.

در اکثر مناطق کشور، پسران و دختران در مکتب ابتدائی با هم در یک صنف تعلیم می آموختند اما تعلیم در متوسطه و لیسه، جداگانه بود. به تخمین وزارت معارف، از 8.2 میلیون کودک مکتبی، 3.2 میلیون نفر یا 39 فیصد، دختر بودند. اما بسیاری از متعلمان بطور تمام وقت ثبت نام نکرده بودند یا پیش از پایان تعلیم، مکتب را ترک می‌کردند. «یونسکو» در گزارش سال 2012 خود برآورده کرد که تعداد شاگردان پسر در دوره متوسطه در افغانستان دو برابر تعداد دختران بود و در دوره لیسه، در برابر هر محصل دختر چهار محصل پسر وجود داشت.

وضعیت دختران و زنان در ساحه تحصیل موضوعی بود که مایه نگرانی عمیق بود. برای تحصیل دختران موانع عمده ای وجود داشت به شمول فقر، ازدواج در سن پائین و ازدواج اجباری، عدم امنیت، فقدان حمایت خانواده، فقدان معلمان زن، و فاصله دور مکتب از منزل. رئیس جمهور پیشین، کرزی، در فرمان سال 2012 خود در باره مملکت‌داری و فساد، به مسئله فقدان معلمان زن، خاصتاً در مناطق دهاتی محافظه‌کار توجه کرده و وزارت معارف یا تحصیلات را موظف ساخته که 11000 معلم جدید استخدام کند و بر تعداد مراکز پشتیبانی از تعلیم معلمان در سطح ولسوالی‌ها افزوده شود تا فرصت‌هائی برای تعلیم گرفتن معلمان زن فراهم شود. با وجودی که در راستای استخدام تعداد بیشتری معلم زن پیشرفت حاصل شد، وزارت معارف تا هدف خود بسیار فاصله داشت.

حملات خشونتبار به شاگردان مکتب، خاصتاً دختران، مانع از دسترسی به تعلیم بود. خشونت در ولسوالی‌های مختلف کشور، خاصتاً مناطق تحت کنترول طالبان مانع از دسترسی به تعلیم میشد. طالبان و سایر افراطیون مقامات مکاتب، معلمان و شاگردان را تهدید و به آنها حمله میکردند و مکاتب پسرانه و دخترانه، خاصتاً مکتب‌های دختران را آتش می‌زدند. در ماه مارچ شورشیان به یک مکتب ابتدائی که در آن زمان به حیث جایگاه رأی‌گیری برای انتخابات مورد استفاده قرار گرفته بود حمله کردند. در ماه می، رئیس گروه محافظین وزیر معارف را ربودند و کشتند. وزارت معارف گزارش داد که حملات به کارکنان مکتب‌ها تا ماه آگست در مقایسه با همان دوره در سال قبل، اندکی کاهش یافت.

نا امنی، رفتارهای محافظه‌کارانه، و فقر، میلیون‌ها کودک در سن مکتب را، عمدتاً در ولایات جنوبی و جنوب شرقی، از تعلیم محروم ساخت. یک نماینده وزارت معارف در ماه می برآورد کرد که تقریباً 150000 طفلی که باید تعلیم میکرد، در مناطق ناامن به تعلیم دسترسی نداشتند. همچنین درباره ربودن و آزار جنسی کودکان گزارش‌هایی نشر شد. فقدان مکاتب نزدیک و متعلق به جامعه محلی نیز عامل دیگری بود که مانع از حضور در مکتب می‌شد.

بدرفتاری با اطفال: سازمان‌های غیردولتی تعداد فزاینده‌ای از موارد بدرفتاری با اطفال را در طول سال گزارش کردند و این مشکل در سرتاسر کشور وجود داشت. این بدرفتاری‌ها شامل غفلت عامه، بدرفتاری فزیکی، سوءاستفاده جنسی، به حال خود رها کردن، و کار اجباری در مکان محدود برای پرداخت قروض خانواده بود. گزارش‌هائی نشر شد که پولیس کودکان را لت و کوب می‌کرد و مورد تجاوز جنسی قرار می‌داد، به شمول یک مورد که به تأیید «یوناما» رسید و حاکی از آن بود که یک پولیس محلی به یک دختر در ولسوالی جلریز ولایت میدان وردک تجاوز جنسی کرد. سازمان‌های غیردولتی اتخاذ یک رویکرد عمدتاً تنبیهی و کیفری را در راستای اجرای عدالت در مورد نوجوانان در سراسر کشور گزارش کردند. هر چند تنبیه بدنی در مکتب‌ها خلاف قانون است، اما در مکتب‌ها، مراکز تأدیب، و دیگر مؤسسات عام رایج ماند.

تجاوز جنسی به کودکان کماکان شایع بود. سازمان‌های غیردولتی گزارش کردند که تجاوز جنسی به دختران از سوی خویشاوندان سببی صورت میگرفت در حالی که تجاوز به پسران توسط مردهای غیر خویشاوند صورت میگرفت. گزارشهایی نشر میشد که مقامات مذهبی هم به پسرها و هم به دخترها تجاوز جنسی میکردند. طبق گزارش سازمان‌های غیردولتی، برخی خانواده ها غالباً شریک جرم می‌شدند و به اشخاص متنفذ اجازه می‌دادند در ازای موقعیت یا پول، به کودکان آنها تجاوز کنند. در حالی که وزارت داخله موارد تجاوز جنسی را تعقیب می‌کرد، اکثر سازمان‌های غیردولتی و ناظران برآورد می‌کردند که ارقام رسمی در مورد این پدیده بسیار کمتر از آنچه که بود گزارش می‌شد. بسیاری از کسانی که به کودکان تجاوز جنسی می‌کردند توقیف نمی‌شدند و گزارش‌هائی نشر شد که مقامات امنیتی و کسانی که به نیروی ملی پولیس مرتبط بودند بدون بیم از تعقیب، کودکان را مورد تجاوز جنسی قرار می‌دادند. رسم «بچه بازی» (رقصاندن پسران) رسمی بود که طی آن، مقامات و تاجران قدرتمند یا ثروتمند به پسرکان آموزش دیده برای رقص در لباس دخترانه تجاوز می‌کردند گزارشها نشان میداد که این رسم از سال 2001 رو به فزونی رفته

است. در گزارشهای رسانه‌ها ادعا میشد که مقامات محلی، به شمول پولیس، در این رسم دست دارند اما دولت برای جلوگیری از تجاوز به پسران یا تعقیب و مجازات متجاوزان چندان اقدامی به عمل نمی‌آورد. در ماه آگست، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان نتیجه تحقیقات ملی خود را درباره بچه بازی نشر کرد. در آن گزارش گفته شده که که بچه بازی یک نوع قاچاق انسان‌ها است که جرم شناخته شده، اما از دولت خواسته میشود که مجازات این جرم را مجدانه انفاذ کند. آن گزارش علل رواج این رسم را به در میان نبودن حکومت قانون، وجود فساد، نقاط ضعف در قانون، فقر، عدم امنیت، و وجود گروه‌های مسلح شورشی نسبت میدهد. در گزارش تذکر داده شده که این رسم برای قربانیان آن ضررهای روانی و فزیکی شدید بوجود می آورد و دولت باید برای قربانیان آن، خدمات حفاظتی فراهم کند.

ازدواج اجباری و در عمر پائین: علی الرغم قانونی که حد اقل سن ازدواج را برای دختران 16 سال و برای پسران 18 سال تعیین کرده، ناظران بین‌المللی و محلی تخمین میکردند که ازدواج‌ها در سنین پائین کماکان رواج دارد. رسانه‌ها گزارش کردند که یک بررسی در سال 2014 که توسط وزارت صحت با نمونه گیری از 24032 خانوار در همه 34 ولایت انجام شد نشان میداد که 53 فیصد همه زنان بین سنین 25 و 49 سال، در 18 سالگی، و 21 فیصد در 15 سالگی ازدواج کرده‌اند. در طول مباحثات درباره قانون منع خشونت علیه زنان، سیاستمدارن محافظه‌کار علناً اظهار میداشتند که منع ازدواج دخترانی که زیر 16 سال عمر دارند با اسلام مغایرت دارد. طبق قانون منع خشونت علیه زنان، کسانی که ازدواج اجباری یا ازدواج برای خردسالان ترتیب می‌دهند ممکن است به حد اقل دو سال حبس محکوم شوند اما انفاذ این قانون محدود بود. قانون نکاح می‌گوید که ازدواج افراد کم عمر یا صغیر می‌تواند با رضایت ولی آنها صورت بگیرد.

طبق قانون، در نکاحنامه باید تأیید شود که عروس 16 سال عمر دارد اما تنها فیصد کمی از جمعیت افعانستان تذکره دارند. طبق رسم، برخی از خانواده‌های تنگدست دخترانشان را در ازای پول «طویانه/ولور» شوهر می‌دادند، هر چند که این عمل خلاف قانون محسوب می‌شد. به گفته سازمان‌های غیردولتی، برخی از دختران را حتی در سن شش یا هفت سالگی نامزد (عقد) می‌کردند با این برداشت که خود عمل زناشوئی تا زمان بلوغ کودک به تعویق میافتد. اما گزارش‌ها حاکیست که این موضوع ندرتاً مراعات می‌شد و داماد و مردهای مسن‌تر خانواده به دختران جوان تجاوز جنسی می‌کردند، خاصتاً اگر داماد نیز خردسال بود. گزارش‌های رسانه ها همچنین حاکی بود که پدیده‌ای به نام «عروس تریاک» وجود دارد که در آن، خانواده‌های زارع برای پرداخت بدهی خود به قاچاقچیان تریاک، دخترانشان را به عقد نکاح آنها در میآوردند. رسانه‌ها مورد یک دخترک هفت ساله در یک کمپ آوارگان را گزارش کردند که حاکی بود پدر آن دختر اقدام به فروش دختر خود به یک قرض دهنده کرده بود تا وام های او بخشیده شود. یک نیکوکار ناشناس بعداً قرض آن پدر را پرداخت تا دخترش از آن ازدواج رهایی یابد.

ختنه کردن/قطع آلت جنسی دختران: درباره ختنه کردن و بریدن بخشی از آلت تناسلی دختران زیر 18 سال گزارشی موجود نبود. ختنه دختران یک رسم متداول یا پذیرفته شده در جامعه افغانستان نیست.

سایر اعمال مضرهٔ عنعنوی: دختران زیر 18 سال کماکان با این خطر رو به رو بودند که اگر پنداشته شود که بدون ازدواج، روابط جنسی برقرار کرده، یا از خانه فرار کرده‌اند، به ازدواج اجباری تن نداده‌اند یا مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند، به دلایل ناموسی کشته شوند. در ماه جولای، رسانه‌ها گزارش دادند که اعضای خانواده یک دخترک 10 ساله که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بود علناً از کشتن او صحبت میکردند.

بهره‌برداری جنسی از کودکان: هر چند تهیه تصاویر قبیحه جرم محسوب می‌شود، قانون، استفاده از کودکان در تهیه تصاویر قبیحه را مشخصاً منع نکرده است. بهره‌برداری از وجود کودک برای مقاصد جنسی، بمانند رسم «بچه بازی»، بسیار رواج داشت اما مشخصا، جرم شناخته نمیشد.

عساکر خرد سال: گزارش‌هائی موجود بود که نیرو های ملی افغانستان و ملیشه‌های طرفدار دولت کودکان را برای مقاصد عسکری به کار میگرفتند (نگاه کنید به بخش 1.ز.). «قانون منع کارگیری کودکان برای مقاصد نظامی» در ماه نوامبر به تصویب ولسی‌جرگه رسید.

کودکان بیجا یا بیخانمان شده: «وزارت کار، امور اجتماعی، شهدا و معلولین» و «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» کماکان تخمین میکنند که تعداد بچه‌های خیابانی در کابل شش میلیون نفر است اما مدیریت احصاییه مرکزی افغانستان اخیراً ارقامی در این باره تهیه نکرده است. بچه‌های خیابانی به خدمات دولتی کمتر دسترسی داشتند یا اصلا دسترسی نداشتند هرچند که چندین سازمان غیردولتی دسترسی به نیازهای اولیه چون سرپناه و غذا را برای آنها فراهم می‌ساختند.

یتیمخانه برای اطفال: شرایط زندگی برای کودکان در یتیمخانه‌ها بد بود. وزارت کار و امور اجتماعی بر 84 مرکز «شبکه اقدام برای حفاظت کودکان» و بر 78 یتیمخانه مسکونی که برای فراهم ساختن تعلیم مسلکی به کودکان خانواده‌های فقیر تنظیم شده بودند نظارت داشت. از این تعداد، 30 مرکز به صورت یتیمخانه‌های تمویل شده از سوی منابع خصوصی و 48 مرکز تمویل شده از سوی دولت بودند که با موافقه وزارت کار و امور اجتماعی تحت مدیریت سازمان‌های غیردولتی قرار داشتند. سازمان‌های غیردولتی گزارش کردند که تا 80 فیصد کودکان چهار ساله تا 18 ساله در این یتیمخانه‌ها واقعاً یتیم نبودند بلکه کودکانی بودند که خانواده آنها نمی‌توانستند غذا، سرپناه یا تحصیل آنها را فراهم سازند. کودکان یتیمخانه‌ها می‌گفتند که با بدرفتاری روانی، جسمانی و جنسی مواجه استند؛ گاهی آنها قاچاق میشدند، و دارالایتام همیشه به آب صحی، بخاری در زمستان، سیستم نلدوانی در داخل ساختمانها، خدمات صحی، تأسیسات تفریحی و یا سهولیت های تعلیمی دسترسی نداشتند.

ربودن بین‌المللی کودکان: افغانستان عضو میثاق سال 1980 لاهه در باره «جنبه‌های مدنی ربودن بین‌المللی کودکان» نیست.

ضـد یهـود

تا پایان سال، فقط یک یهودی در کشور باقی مانده بود. گزارشی از فعالیت‌های ضد یهود نشر نشد.

قاچاق اشخاص

به «*گزارش قاچاق انسانها*» در ویب سایت وزارت امور خارجه امریکا رجوع کنید:
www.state.gov/j/tip/

اشخاص معلول

قانون اساسی هر گونه تبعیض علیه اتباع کشور را منع می‌کند و دولت را ملزم می‌سازد به اشخاصی که دارای معلولیت یا ناتوانی‌هایی استند، کمک کند تا حقوق خویش را، به شمول حق بهره بردن از مراقبت‌های صحی و حمایت مالی، حفاظت کنند. قانون اساسی همچنین دولت را ملزم می‌سازد برای ادغام مجدد معلولین در جامعه و تضمین مشارکت فعالانه آنها در جامعه تدابیر ضروری را اتخاذ نماید. قانون «حقوق و امتیازات معلولین» حق معلولین را در تعلق به جامعه و مشارکت فعالانه آنها را در جامعه مقرر می‌دارد. «وزارت کار، امور اجتماعی، شهدا و معلولین» با امضای تفاهمنامه‌ای با وزارت اطلاعات و فرهنگ و وزارت معارف برای اجرای برنامه‌های آگاهی مردم عوام از حقوق معلولین از طریق رسانه‌های ملی و همچنین با امضای تفاهمنامه با وزارت تحصیلات عالی جهت تأمین کمک هزینه‌های تحصیلی برای محصلان معلول به اجرای پلان اقدام ملی پنج ساله ادامه داد.

معلومات تازه و جامع درباره اشخاص معلول کماکان موجود نبود. سازمان بین‌المللی معلولین («هَندیکَپ اینترنشنال») در سال 2005 یک بررسی ملی درباره معلولین انجام داد که هنوز کامل‌ترین منبع معلومات درباره معلولین به شمار می‌رود. آن بررسی نشان میدهد که تخمیناً 800000 تا 900000 معلول در کشور وجود دارند و در 20 فیصد همه خانواده‌ها دست‌کم یک معلول وجود دارد. اما «وزارت کار، امور اجتماعی، شهدا و معلولین» و سازمان‌های غیر دولتی در سال 2013 برآورد کردند که دو میلیون معلول در کشور وجود دارند که 61 فیصد آنها زن یا کودک هستند. تقریباً 128000 تن از معلولان نزد آن وزارت ثبت نام شده بودند و در طول سال از کمک‌های مالی دولت برخوردار بودند.

عدم امنیت برای برنامه‌ریزی در مورد معلولیت به صورت یک چالش باقی ماند. بی‌امنی در نواحی دوردست کشور که تعداد نامتعارفی از معلولین در آنجا زندگی می‌کردند، در پاره‌ای موارد مانع از رساندن کمک به آنها می‌شد. اکثر ساختمان‌ها برای معلولین قابل دسترسی نبود و بسیاری از آنها از برخورداری از تحصیل، خدمات صحی و خدمات دیگر بازمیماندند.

معلولین با چالش‌های مانند محدودیت دسترسی به امکانات تحصیلی رو برو بودند؛ نمیتوانستند به ساختمان‌های دولتی دسترسی یابند؛ و با فقدان فرصت‌های اقتصادی و انزوای اجتماعی مواجه بودند. سازمان‌های غیردولتی گزارش کردند که معلولین برای دسترسی به اکثر ساختمان‌های عام، بشمول وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی، کلینیک‌های صحی و شفاخانه‌ها با مشکلات عمده مواجه بودند. با معلولین در اجتماع و حتی در خانواده‌های خودشان بدرفتاری میشد زیرا این تصور وجود داشت که معلولیت‌های آنها به آن سبب بوده که آنها یا والدین آنها «خدا را ناراض کرده‌اند.»

در مشرانو جرگه، دو تا از کرسی‌هایی که احراز کنندگان آن توسط رئیس‌جمهور منصوب می‌شوند، برای معلولین در نظر گرفته شده است.

اقلیت‌های ملیتی/ نژادی/قومی

تنش‌های قومی میان گروه‌های مختلف کماکان به برخوردها و قتل‌ها منجر میشد.

تبعیض‌های اجتماعی علیه هزاره های شیعه بر اساس تفاوت‌های طبقاتی، نژادی و مذهبی ادامه یافت و به شکل اخاذی پول از طریق اخذ مالیات غیر قانونی، به کار گیری اجباری و بیگار، آزار بدنی، و توقیف بروز میکرد. سازمانهای غیردولتی گزارش میکردند که حکومت گاه ناگاه مأموران هزاره عضو پولیس ملی را در وزارت داخله به موقف‌های نمادین با اختیارات محدود میگماشت. سازمانهای غیردولتی همچنین گزارش میکردند که مأموران هزارۀ نیرو های ملی افغانستان احتمالاً بیش از مأموران غیر هزاره به مناطق ناامن کشور گماشته میشدند.

در تاریخ 25 جولای، شورشیان دو بس را در ولایت غور متوقف کردند و به مسافران دستور دادند پیاده شوند. آنها 14 هزاره (به شمول سه زن و یک کودک) را از سایر مسافران جدا کردند، دستان آنها را بستند و در کنار جاده به ضرب گلوله کشتند.

سک‌ها و هندوها کماکان با تبعیض مواجه بودند و گزارش می‌کردند که به مشاغل دولتی دسترسی نابرابر دارند و در مکتب‌هایشان نسبت به آنها اذیت و آزار روا می‌دارند و در اماکن عمومی با آنها بدرفتاری لفظی و جسمانی می‌شود.

بسیاری از کودکان سِک در مکتب به سبب تبعیض گسترده توسط سایر متعلمان مجبور میشدند مکتب‌های ابتدائی دولتی را ترک کنند. دولت دو مکتب خاص کودکان سِک، یکی در کابل و یکی در جلال‌آباد دایر کرد.

درباره تبعیض‌های هدفگیری شده علیه قوم اقلیت شیعه اسمعیلیه کمتر گزارش نشر میشد.

بدرفتاری‌های اجتماعی، تبعیض، و اَعمال خشونت‌آمیز بر اساس تمایلات جنسی و هویت جنسیتی

روابط جنسی مرضی‌الطرفین (به رضایت هردو طرف) بین همجنسان نیز خلاف قانون تلقی می‌شد و گزارش‌های نشر گردید که در طول سال بر میزان مزاحمت، خشونت و توقیف توسط پولیس بسیار افزوده شد. سازمان‌های غیر دولتی گزارش کردند که پلیس مردان همجنسگرا را توقیف و حبس میکرد، از آنها دزدی میکرد و آنها را مورد تجاوز جنسی قرار میداد. منع تبعیض یا اذیت به دلیل تمایل خاص جنسی یا هویت جنسی در قانون پیش‌بینی نشده است.

همجنسگرایی عموماً حرام و ناپسندیده تلقی می‌شد. اعضای جامعه زنان و مردان همجنسگرا، دو جنسه (یا دارای عضو نرینه و مادینه، هردو)، و فراجنسگرا (مجموعاً دگرباشان یا «اِل.جی.بی.تی.» =LGBT) به خدمات صحی دسترسی نداشتند و ممکن بود به سبب تمایلات جنسی خود از جایی که کار میکردند، اخراج شوند. سازمان‌هایی که خود را وقف حمایت از آزادی اشخاص «اِل.جی.بی.تی.» یا دگرباشان جنسی میکردند، پنهانی فعالیت می‌کردند؛ زیرا نمیتوانستند رسماً ثبت نام کنند. اعضای جامعه دگرباشان جنسی گزارش میکردند که کماکان به تبعیض، حمله، تجاوز جنسی و توقیف رو به رو استند.

بدنامی اجتماعی مرتبط با «اِچ‌آی‌وی»/ایدز

هیچ گزارش تأیید شده‌ای در مورد وجود تبعیض یا خشونت علیه اشخاص مبتلا به «اِچ‌آی‌وی»/ایدز نشر نشد اما گفته می‌شد که اشخاص مبتلا به ایدز با بدنامی اجتماعی شدیدی مواجه بودند.

بخش 7 – حقوق کارگران

أ – آزادی پیوستگی و حق تشکیل اتحادیه

قانون به کارگران حق میدهد به هم بپیوندند و اتحادیه‌های مستقل تشکیل بدهند و به اعتصابات قانونی دست بزنند و بطور جمعی برای احقاق حقوق خود با کارفرما مذاکره کنند و چانه بزنند. دولت عموماً به این حقوق احترام گذاشت اما قانون هیچ توصیفی از یک اتحادیه یا روابط آن با کارفرمایان و اعضأ را ارایه نمی‌کند، و نیز طریق رسمی برای ثبت تعیین نمیکند. قانون، تبعیض علیه اتحادیه‌ها را منع نمی‌کند یا برای

اعاده وضعیت کارگران اخراج شده به سبب فعالیت در اتحادیه راهی پیش‌بینی نکرده است. قانون جز حمایت از حق مشارکت در اتحادیه، حمایت قانونی دیگری برای کارگران عضو اتحادیه یا کارگرانی که می‌خواهند اتحادیه تشکیل بدهند، در نظر نگرفته است.

هر چند «شورای عالی کار» که جزئی از «وزارت کار، امور اجتماعی، شهدا و معلولین» است به حیث بالاترین هیئت تصمیم‌گیری در مورد مسائل مربوط به نیروی کار شناخته شده، فقدان مقررات اجرائی مانع از ان میشد که این شورا وظایف خود را انجام دهد. یک دفتر بررسی در آن وزارت وجود داشت اما بررسی کنندگان فقط می‌توانستند مشوره بدهند و توصیه‌هایی مطرح کنند. در نتیجه، اجرای قانون کار محدود ماند، زیرا فاقد اختیار اجرایوی مرکزی، مقررات اجرائی برای تعیین طرزعمل و مجازات برای تخطی، و تمویل کدر، و اراده سیاسی بود.

دولت به چندین اتحادیه اجازه داد فارغ از مداخله و اِعمال نفوذ، فعالیت داشته باشند. آزادی انجمن و حق چانه زدن جمعی عموماً مورد احترام بود، اما بیشتر کارگران از این حقوق آگاه نبودند. این موضوع خاصتاً در مورد کارگران در نواحی دهات یا بخش زراعتی که اتحادیه تشکیل نداده بودند، صدق می‌کرد. در نواحی شهری اکثر کارگران در بخش غیررسمی به حیث کارگر ساختمانی کار میکردند که در آنجا نه اتحایه‌های کارگری وجود داشت و نه چانه زدن جمعی.

ب – **منع بیگار یا کار اجباری**

قانون اساسی همه شکل‌های کار اجباری یا بیگارِی را منع کرده است. قانون، مجازاتی برای کار اجباری به شمول «حد اکثر مدت» حبس (بین هشت و 15 سال) تعیین کرده است. ماده 515 قانون جزا نیز میتواند چنین تفسیر شود که طریقه‌های یک «طرف خارجی» برای گرفتن کار اجباری به وسیله خدعه یا فریب، جرم شناخته می‌شود و پنج تا 15 سال مجازات حبس دارد.

اجرای آن قانون توسط دولت، غیرمؤثر بود؛ منابع، بازرسی و جبران ضایعات محدود بود، و دولت برای جلوگیری و منع کار اجباری و ازمیان برداشتن آن چندان اقدام نکرد. مجازات کافی نبود و مانع از تخلفات نمیشد.

کار اجباری عملاً روان بود. مردان، زنان، و کودکان مجبور به کشت خشخاش، شاگردی در منازل یا خانه‌ها، قالیبافی، کار در کوره‌های خشت‌سازی، گدائی حرفوی، و قاچاق مواد مخدر می‌شدند.
گزارش‌های سازمان‌های غیردولتی طریقه کار مقید را که بر اساس آن، خانواده‌ها، طبق رسوم، مجاز استند مردان، زنان، و کودکان را برای تأدیه قروض یا جبران شکایات مجبور به بیگاری سازند، مستند می‌ساخت. اینگونه وام ها می‌تواند نسل به نسل تمدید یابد و کودکان را موظف سازد برای پرداخت قرض های والدین خود کار کنند (رجوع کنید به بخش 7.ج). نقض مقررات کار در مورد کار گرفتن از

کارگران مهاجر نیز عملاً رایج بود، خاصتاً طریقه گسترده کار گرفتن از کارگران مقید در کوره‌های خشت‌سازی.

به «*گزارش قاچاق انسانها*» در ویب‌سایت وزارت امور خارجه امریکا نیز رجوع کنید:
www.state.gov/j/tip/rls/tiprpt/

ج – ممانعت از کار گرفتن کودکان و حد اقل سن استخدام

قانون کار حد اقل سن استخدام را 18 سال تعیین کرده است اما به 14 ساله‌ها اجازه می‌دهد به حیث شاگرد کار کنند و مجاز می‌سازد که 15 ساله‌ها «کار سبک» انجام دهند و اجازه می‌دهد کودکان 16 تا 18 ساله حد اکثر 35 ساعت در هفته کار کنند. از کار کردن کودکان زیر 14 سال عمر تحت هر گونه شرایط ممانعت میشود. هر چند استخدام کودکان در کارهایی که ممکن است به صحت آنها آسیب برساند یا سبب معلولیت آنها شود طبق قانون منع شده است. در ماه فبروری وزارت کار لِست «مشاغل خطرناک» را که نباید به کودکان داده میشد، نشر کرد. آن لیست شامل مشاغل در ساحات استخراج معادن، گدائی، جمع آوری کثافات، کار در کوره‌های فلزکاری؛ کارگاه‌های تصفیه کثافات، مسلخ ها؛ کار با زباله‌های شفاخانه‌ها؛ کار در ارتباط با ادویه؛ خدمات گارد امنیتی؛ و کار در ساحات مرتبط با جنگ بود.

دولت خط مشی مشخصی برای انفاذ مواد قانون در مورد کار کودکان نداشت. ظرفیت نهادین عموماً نارسا مانع بزرگی برای انفاذ مؤثر قانون کار بود، و دولت در طول سال حد اقل کوشش را برای جلوگیری از کار اجباری کودکان یا بیرون آوردن کودکان از شرایط کار استثماری به عمل آورد. بر علاوه، در گزارش‌ها تخمین زده می‌شد که کمتر از 10 فیصد کودکان در کشور دارای گواهی رسمی ثبت تولد بودند و این نکته، ظرفیت محدود مقامات را برای انفاذ قوانین در مورد حد اقل سن اشتغال محدود تر می‌ساخت.

کار کودکان در عمل به حیث یک مشکل فراگیر باقی ماند و نشانه‌هائی موجود بود که با افزایش اتکاء خانواده‌ها به درآمد حاصل از کار کودکان در ساحات انکشافی و کاهش میزان درآمد آنها، این مسئله می‌تواند فراگیر تر شود. طبق تخمین‌های «وزارت کار، امور اجتماعی، شهدا و معلولین»، 1.9 میلیون کودک در سنین شش تا 17 ساله کار میکردند و 1.2 میلیون کودک در بخش رسمی مشغول کار بودند./ وزارت تخمین کرد که سه میلیون کودک «در خطر» بودند زیرا به مکتب نمیرفتند و غالباً دستخوش استثمار بودند.

کودکان کارگر به حیث خدمتکار خانگی، فروشنده در سرک‌ها، فروشنده دوره گرد، فروشنده مغازه، و نیز در ساحه قالیبافی، خشت مالی، استخراج ذغال سنگ، و چیدن میوه خشاش کار می‌کردند. از کودکان همچنین در ساحه زراعت، معدنکاری (خاصتاً معدن خانگی سنگ‌های قیمتی)، بهره‌برداری‌های جنسی تجارتی (رجوع کنید به بخش 6 - کودکان) قاچاق مواد مخدر به آن سوی سرحدات، و عضویت گروه‌های

گدائی حرفوی استفاده میشد. کار در برخی از ولسوالی‌ها، کودکان را در معرض برخورد با مین‌های زمینی قرار می‌داد. کودکان در سر کار با خطرات و مشکلات بیشماری نسبت به صحت و امنیت خود مواجه بودند و طبق گزارش‌های موجود، در معرض سوء استفاده جنسی توسط کارگران بالغ قرار می‌گرفتند.

همچنین رجوع کنید به *«نتیجه تحقیقات درباره بد ترین شکل‌های کار کشیدن از کودکان»*، وزارت کار امریکا، ویب‌سایت www.dol.gov/ilab/reports/child-labor/findings/

د – تبعیض در مورد استخدام یا اشتغال

قانون اساسی تبعیض را منع میکند و تذکر میدهد که اتباع «مرد و زن» در برابر قانون دارای حقوق و وظایف مساوی استند. هیچ مفاد خاصی در مورد تبعیض بر اساس نژاد، معلولیت، زبان، تمایل جنسی، و/یا هویت جنسی، داشتن «اِچ.آی.وی.» یا دیگر بیماری‌های ساری، یا وضعیت اجتماعی وجود ندارد. مجازات از سوی قانون جزا برای هر کس که به دلیل رواج تبعیض و چند دستگی محکوم شود، حد اکثر دو سال زندان است.

زنان در محل کار کماکان با تبعیض و مضیقه مواجه بودند. بسیاری از زنان به سبب فشار از سوی خویشان برای ماندن در خانه و در اثر تبعیض در رویه‌های استخدام در خارج از منزل که به نفع مردان بود، با مشکل مواجه بودند. زنان مسن تر و شوهردار گزارش میدادند که برای آنها پیدا کردن شغل دشوار تر از زنان جوان و مجرد بود. زنانی که کار میکردند میگفتند که با مشکلاتی از قبیل توهین، آزار جنسی، فقدان وسیله رفت و آمد بین منزل و محل کار، و فقدان جای مناسب برای نگاهداری کودکان آنها در ساعات روز رو به رو بودند. تبعیض در مورد مزد در بخش خصوصی نیز در میان بود.
ژورنالیست‌های زن، رضاکاران زن، و مآموران پولیس زن گزارش می دادند که غالباً مورد تهدید و بدرفتاری قرار میگرفتند.

هـ – شرایط قابل قبول کار

حد اقل معاش برای کارگران دولت 5000 افغانی (85 دالر امریکایی) در ماه برای کارمندان موقت و 6000 افغانی (103 دالر امریکایی) در ماه برای کارمندان دایمی بود. هیچ حد اقل مشخصی برای کارمندان دایمی بخش خصوصی تعیین نشده بود، اما برای کارمندان موقت بخش خصوصی 5500 افغانی (95 دالر امریکایی) در ماه بود. به گفته اداره احصائیه مرکزی، 36 فیصد جمعیت کشور معاش‌هائی زیر خط فقر می‌گرفتند که معادل 1150 افغانی (20 دالر امریکایی) در ماه بود.

قانون معیار مدت کار در هفته را برای کارکنان بخش عمومی و بخش خصوصی، هر دو، 40 ساعت تعیین کرده است: هشت ساعت در روز با یک ساعت وقت نان چاشت و نماز ظهر. قانون کار به کارگران بخش غیررسمی اشاره‌ای نمی‌کند و آنها را کاملاً بدون حمایت گذاشته است. هیچ مقررات صحت و امنیت ومعیارهای رسمی برای کار در نظر گرفته نشده است. اما برای نوجوانان، زنان حامله، مادران شیرده، معدنکاران و کسانی که در حرفه‌هائی کار می‌کنند که خطر صحی در بر دارد، تعداد ساعات کار در هفته را کاهش داده است. قانون قید می کند که کارگران حق دارند معاش، رخصتی سالانه علاوه بر تعطیلات ملی، جبران برای آسیب‌های متحمله در سر کار، اجورۀ اضافه کاری، بیمه صحی برای کارکنان و اعضای اصلی خانواده، و دیگر مزایای موردی دریافت کنند. قانون، زنان و اشخاص صغیر (افراد 15 تا 18 ساله) را از انجام کارهای جسماً دشوار یا مضر برای صحت، و کار در شب را منع کرده است. قانون همچنین کارفرمایان را ملزم می‌داند که مراقبت روزانه از خردسالان و کودکستان برای کودکان فراهم کنند.

دولت آن قوانین را به گونه‌ای مؤثر انفاذ نمی‌کرد. «وزارت کار، امور اجتماعی، شهدا و معلولین» فقط 20 مفتش برای 34 ولایت داشت و مفتشین اختیار قانونی برای ورود به ساختمان‌ها یا تحمیل مجازات برای تخلفات نداشتند. منابع، بررسی‌ها، اعاده وضعیت، و مجازات تخلف‌ها ناکافی و نارسا بود.

کارفرمایان غالباً قانون را مراعات نمیکردند یا کارگران را بطور خصوصی اجیر میکردند. اغلب کارکنان بیش از 40 ساعت در هفته کار میکردند، دستمزد پائین میگرفتند و در شرایط بد، خاصتاً در بخش غیررسمی کار می‌کردند. کارکنان عموماً از حدود کامل حقوق خویش بر اساس قانون آگاه نبودند. هرچند درباره حوادث در محل کار معلومات جامع موجود نبود اما درباره شرایط بد و خطرناک کار چندین گزارش وجود داشت. برخی صنایع، مانند کوره‌های خشت‌سازی کماکان از نیروی کار مقید استفاده می کردند و کارگران با دشواری بیشتری موفق به رها شدن از شرایط خطرناک برای صحت وایمنی خود میشدند.

***